

ویرایشی از

# تحریر العقلا

(بخش یکم)

یگانه اثر آیه الله حاج شیخ هادی نجم آبادی  
به فارسی

با بازنگری در چاپ‌های گذشته، همراه با فهرست و توضیحات لازم

به کوشش سیف الدین نجم آبادی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

آدرس ایمیل: [book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

این کتاب از طرف مجموعه  
موحدین منتشر شده است.



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

آدرس ایمیل: [book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)



# فهرست

۵	چند یادآوری از پیش
۱۰	درباره‌ی نویسنده‌ی کتاب
۱۷	درباره‌ی سبک نگارش نویسنده‌ی کتاب
۲۱	متن کتاب
۲۶۱	پایانه
۲۶۲	تصویرها
۲۶۸	یادداشت‌ها
۳۱۲	گزارش‌های دیگران در باره‌ی نویسنده‌ی کتاب:
۳۱۲	- حاج‌شیخ مهدی نجم‌آبادی
۳۱۹	- شیخ عبدالعلی بیدگلی
۳۲۴	- میرزا محسن نجم‌آبادی
۳۲۵	- میرزا ابوالحسن فروغی
۳۲۵	- دکتر محمود نجم‌آبادی
۳۲۷	- علی‌اکبر دهخدا
۳۲۷	- محمد قزوینی
۳۲۸	- یحیی دولت‌آبادی
۳۳۲	- حاج‌علی‌اکبر صنعتی
۳۳۳	- محمد حسن اعتماد السلطنه
۳۳۳	- ادوارد براون

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب:	تحریرالعقلا
نویسنده‌ی کتاب:	آیت الله حاج شیخ هادی نجم‌آبادی
ویراستار:	سیف‌الدین نجم‌آبادی
محل چاپ:	هامبورگ
سال چاپ:	۱۳۸۸
تعداد چاپ:	۴۰۰
این کتاب که " ویرایشی از تحریرالعقلا " است، برای نخستین بار به این صورت چاپ می‌شود.	

محل پخش: کتاب‌سرا هامبورگ +۴۹۴۰۲۰۹۱۳۵۳۲

[www.ketabsara.de](http://www.ketabsara.de)

[ketabsara@ketabsara.de](mailto:ketabsara@ketabsara.de)

حق تجدید چاپ و ترجمه منوط به اجازه‌ی ویراستار است.

به نام خداوند جان و خرد  
 کزین برتر اندیشه بر نگذرد  
 فردوسی

### چند یادآوری از پیش

نخست آن که آن چه در پدید آوردن این اثر به صورت کتاب باید دانست این است که این کتاب از همان آغاز، چنان که متن کتاب نشان می دهد، بدون هیچ گونه فصل بندی و یا تدوین بخش های آن، به دست ما رسیده، و تنها سندی که از اصل دست نوشته ی نویسنده ی کتاب در دست است همان دو نمونه ی عکسی است که در هر دو چاپ منتشر شده است. و نمی دانیم که اصل دست نوشته ی ایشان، آیا پس از درآمدن به صورت کتاب، به دست فراموشی سپرده شده و از میان رفته، و یا روزی، روزگاری آن دست نوشته، در گوشه یی از جهان به دست آیندگان خواهد افتاد؟ به هر روی داوری قطعی - با توجه به این که ویراستاران چاپ نخست در نقل دست نوشته ی ایشان رعایت همه گونه دقت و امانت را کرده بودند - بسیار دشوار است، اگر ناممکن نباشد.

به همین روی نام گذاری کتاب به نام "تحریر العقلا" باید از خود ویرایشگر نخستین (مرتضی نجم آبادی) برخاسته باشد!

<sup>۱</sup> - "غرض از این تحریرات و تقریرات اثبات حق و ابطال باطل در میان ملل و مذاهب نیست. ... ، بلکه غرض بیان امراض و اغراض است". نک به متن تحریر چاپ دوم ص ۱۴۸ سطر ۱۰ و پس از آن.

۳۳۶	- میرزا رضا کرمانی
۳۴۰	- ناظم الاسلام کرمانی
۳۴۲	فهرست ها
۳۴۳	فهرست عنوان های کتاب
۳۵۱	نام کسان
۳۶۱	نام نویسندگان و کتاب هایشان
۳۶۶	نام جای ها
۳۷۰	دیگر نام ها

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**  
[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)



آن چه پس از گذشت نیم سده در خاطر بنده‌ی نگارنده همچنان به جا مانده است گزارشی است که از پدر خود (= فرزند نویسنده‌ی کتاب) شنیده بودم. و آن چنین است که نگاهشته‌های ایشان نخست به صورت یادداشت‌هایی گذرا، در پشت یا کنار نامه‌هایی که به عنوان ایشان نوشته می‌شده، بوده، و پس از پی‌بردن فرزند ایشان به اهمیت موضوعات این نگاهشته‌ها، بسته‌هایی پنج یا ده برگه از "کاغذ پستی" آن روز، در دسترس ایشان می‌گذارد، و سپس ایشان آن یادداشت‌ها را روی این کاغذهای پستی می‌نویسد. بدین‌گونه آن یادداشت‌ها به صورت دستنویس اصلی در می‌آید. گویی نویسنده خود در اصل، غرض و هدفش از این یادداشت‌ها گوشزدی به پیرامونیان و هم صحبتان خود بوده.

آن چه این گزارش را استوارتر می‌سازد همین صورت نامدوّن و فصل‌بندی نشده‌ی کتاب است. که با این‌که تاکنون دانشمندان و استادان بسیاری در باره‌ی موضوعات کتاب دادسخن داده و سخنرانی‌ها کرده‌اند، نتیجه‌ی چندانی از چگونگی تقسیم موضوعات و فصل‌بندی کتاب نگرفته‌اند<sup>۱</sup>.

ناگفته نماند، دستنویس‌هایی از قطعات مختلف این کتاب، حتی به صورت تمامی کتاب، یا به صورت پراکنده در گوشه و کنار جهان، به خط نسخ پخته به خط مرحوم حاج شیخ‌صادق نجم‌آبادی و دیگران، در

<sup>۱</sup> - از آن جمله آیت الله حاج شیخ محمدتقی جعفری اردبیلی، دیگری دوست دانشمندم استاد محترم دکتر مهدی محقق، دیگری حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری. (نک. مراسم برگزاری یکصدمین سالگرد درگذشت آیت الله حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی، تهران ۱۳۷۸).

دست‌بازماندگان ایشان هست که تاریخ نگارش آن‌ها ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۱ (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ قمری) می‌باشد.

در اینجا ناگزیر از یادآوری یکی دو نکته‌ی دیگر می‌باشم:

یکی آن‌که، چنان‌که خوانندگان اهل نظر دریافته‌اند، این کار بزرگ نویسنده، اثری ماندگار و جاویدان و اندیشه برانگیز است، و چنان‌که خود بارها یادآور شده است غرض و هدفش توجه به هسته‌ی اصلی اسلام و قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی است. که در دو اصل خلاصه می‌شود:

- ۱- جز خدای یکتا موجودی سزاوار پرستش نیست و اورا باید پرستید (یکتاپرستی).
- ۲- آن چه به خود نمی‌پسندی<sup>۱</sup> به دیگران مپسند (دادگستری، انصاف).

نخستین بار که با درون‌مایه‌ی این کتاب آشنا شدم پیرامون شصت و اندی سال پیش بود، که به سفارش پدرم عبارتی را به املاء او در کنار صفحه‌ی ۱۳۰ چاپ نخست این کتاب نوشتم<sup>۲</sup>. با این‌که آن روزها دانش و آگاهی من از مسائل دینی اندک بود. یادآوری پدر و نوشتن آن

<sup>۱</sup> - کاری که ز من پسند ناید با من مکن آن چنان و مپسند

ناصر خسرو، در قصیده‌یی که با این بیت آغاز می‌شود:

ای خواننده کتاب زُند و پازُند این خواندن زُند تا کی و چند

دیوان ناصرخسرو، تصحیح سیدحسن تقی‌زاده، مجتبی مینویی، علی‌اکبر دهخدا، ۱۳۷۲، تهران ص ۹۰.

<sup>۲</sup> - نک. عکس همین صفحه در بخش پایانه، تصویرها.



عبارت در کنار آن صفحه مرا در خواندن متن کتاب کنجکاوتر می‌کرد. و هرچه بیشتر می‌خواندم به دریافتن درون‌مایه‌ی آن دل‌بسته‌تر می‌شدم.

به دنبال این رویداد همچنان نزد پدر به باز شکافی عبارات دشوار و پرسش از نکات علمی و معانی پاره‌ی از عبارات موجز می‌پرداختم. در همین خواندن‌ها و بازخواندن‌ها بود که دریافته بودم فهمیدن بسیاری از مطالب این کتاب کار چندان آسانی نیست و جای‌جای، خواننده برای دریافتن آن نیاز به پیش‌آگاهی‌ها و دارا بودن دانش‌های منطق و کلام اسلامی می‌باشد. "به لفظ اندک و معنای بسیار" (حافظ)

سال‌ها پس از درگذشت پدر، هنگام برخورد با دوستان و آشنایانی که این کتاب را خوانده و در درک معانی پاره‌ی از موارد درمانده بودند، خواست خود را در باره‌ی ساده کردن آن با من درمیان می‌گذاشتند و همواره خواستار متنی آسان فهم‌تر از این کتاب بودند. و برخورد با این هم‌داستانی و هم‌داستان‌ها انگیزه‌ی پرداختن من به این کار بود - کاری که نخست برای همان چندتن از دوستان آغاز شده بود، و سر انجام سال‌ها مرا به پژوهش و بازنگری بیشتر در پرداختن آن گماشت.

در این روزها که از کار تدریس تا اندازه‌ی کناره گرفته‌ام و خواست خداوند بزرگ بخت بلند را به یاری من فرستاد و همکارانی همچون عموزاده‌ی سخت‌کوش و اندیشه‌مندم مهندس منوچهر نجم‌آبادی و دوست دانشمندم دکتر قنبرعلی رودگر، کارشناس علوم اسلامی، برخوردار کرد، دریغ آمد از ادامه‌ی این کار سرباز زخم. یاری و همکاری این دو مرا به پایان بردن این کار دلیر ساخت - بی‌آن‌که کمی‌ها و کاستی‌های کار را از

آن دو بدانم - نخستین، در کار آماده کردن متن با پیشنهادهای سودمند و درست خود، و دومین در تکمیل نادانسته‌های علمی و اسلامی من. از یاری‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر هر دو در این‌جا صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم، که اگر یاری و همکاری این دو نبود این کار به این صورت سر نمی‌گرفت!

بایسته است همین‌جا از همکاری‌های خستگی‌ناپذیر سرکار خانم طیبه رفیعی سعدی دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه هایدلبرگ، آقای مهندس علی حاجی حسینی،

دکتر هینریش وامبسگانس ، Dr. Heinrich Wambsgans

پرفسور دکتر یواخیم آور ، Prof. Dr. Joachim Auer

رئیس پیشین دانشکده‌ی حقوق دانشگاه مانه‌یم، دکتر هوشنگ مهرگان و به‌ویژه روحانی اندیشه‌مند زیگفرید ولتر Pfarrer, S. Wolter که با گشاده‌رویی و شکیبایی، در یافتن قطعات توراتی و انجیلی مرا یاری بسیار کردند صمیمانه سپاس‌گزاری‌کنم که " هرکه از آفریده سپاس‌گزاری نکند، از آفریدگار سپاس‌گزاری نکرده است".

<sup>۱</sup> - چاپ نخست این کتاب در سال ۱۳۱۲ به کوشش دانشمند فرزانه شادروان مرتضی نجم‌آبادی منتشر شد. چاپ دوم به کوشش دکتر محمدعلی نجم‌آبادی و پشتیبانی سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۸ منتشر شد. در این چاپ با دقت فراوان (گذشته از غلط‌های چاپی) آیه‌های قرآن معرب و همچنین متن عربی قطعات دیگر کتاب به فارسی ترجمه شده. سعیشان مشکور باد.



## در باره‌ی نویسنده‌ی کتاب

چون تا کنون نویسندگان و تاریخ نگاران بسیار در باره‌ی زندگی و شخصیت دینی و اجتماعی نویسنده‌ی این کتاب بسیار نوشته و سخنرانی‌ها کرده‌اند، نوشتن مطالب تازه دشوار است. تنها کاری که شاید هنوز تا اندازه‌ی تازگی داشته باشد، کوتاه شده، و بازنویسی گزارش‌هایی است از همزمانان ایشان. و برای تشخیص مکتب یا راه و روش و اندیشه‌های دینی و اجتماعی ایشان، نظر ایشان در باره‌ی اسلام و دین‌داری، از نوشته‌های ایشان و روایاتی که از ایشان نقل شده، باید بهره جست.<sup>۱</sup>

۱- نخستین اثری که مستقیماً از زندگانی مادی و معنوی ایشان گزارشی به دست می‌دهد، شرح حالی است که فرزند دوم ایشان ( پدر من )، حاج شیخ مهدی نجم‌آبادی، ضمن گزارش زندگی‌نامه‌ی خود اشاره‌هایی به گوشه‌ی‌هایی از زندگی ایشان می‌کند.

۲- دیگر گزارشی است از یکی از همزمانان ایشان به نام شیخ عبدالعلی بیدگلی کاشانی که طبع شعر نیز داشته و در مرگ ایشان سوگنامه‌ی هم ساخته. تا آنجا که به یاد دارم یک بار هم در سال‌های ۱۳۲۰ یا پس از آن همراه پدرم این شیخ عبدالعلی را در خیابان سپه (تهران) دیده بودم.

<sup>۱</sup>- متن کامل این گزارش‌ها در بخش "پایانه"ی کتاب می‌آید.

## پیشگفتار

۳- دیگر یادداشت‌هایی است از روانشاد، مجاهد روشن‌اندیش میرزا محسن نجم‌آبادی، فرزندزاده‌ی ایشان که کودکی و نوجوانی خود را نزد ایشان به سربرده بود.

۴- دیگر گزارشی است از روانشاد ابوالحسن فروغی (ذکاء الملک)، که در آغاز چاپ‌های پیشین همین کتاب منتشر شده است.

۵- که شاید بتوان آن را گزارش دیگری هم از این دست به شمار آورد، گفتگویی است از روانشاد دکتر محمود نجم‌آبادی، نوه‌ی دختری نویسنده‌ی کتاب، که چند سال پیش با روزنامه‌ی اطلاعات کرده بوده است. پس از آن به صورت کتابی جداگانه در ردیف کتاب‌های میراث فرهنگی ۱۳۸۵ به چاپ رسید.

۶- از جمله کسانی که محضر ایشان را درک کرده بوده یکی علامه علی اکبر دهخدا است که در شرح زندگی خودش، اشاره به این نکته کرده است.

۷- دیگری علامه محمد قزوینی است که او هم در زندگی‌نامه‌ی خود اشاره‌ی کوتاهی به درک محضر و بهره‌گیری از حضور ایشان کرده است.

۸- دیگری زنده‌یاد یحیی دولت‌آبادی است در کتاب "حیات یحیی".

۹- دیگر از کسانی که مستقیماً چند لحظه‌ی ایشان را دیده بوده است حاج علی اکبر کرمانی پدر روانشاد عبدالحسین صنعتی زاده‌ی کرمانی است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>- از همکار دانشمندم سرکار خانم دکتر شیرین صنعتی که بزرگ منشانه و بی‌دریغ کتاب ارزشمند و نفیس "روزگاری که گذشت"، اثر قلمی پدر بزرگوارشان،



۱۰- از جمله گزارش‌های هم‌زمانان ایشان یکی هم اظهارنظر محمد حسن اعتماد السلطنه است، در کتاب "المآثر و الآثار".

۱۱- آنچه ادوارد براون در کتاب خود در باره‌ی ایشان نوشته است، معلوم نیست که نقل قول از دیگران است یا نتیجه‌ی دیدار شخصی خود او.

۱۲- در اعترافات میرزا رضا کرمانی نیز گوشه‌هایی هست در باره‌ی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی ایشان.

۱۳- ناظم الاسلام کرمانی که خود را از شاگردان مکتب حاج شیخ‌هادی می‌داند، در کتاب خود (تاریخ بیداری ایرانیان) چند جا به مناسبت‌هایی سخن از ایشان به میان می‌آورد.

اینک زندگینامه‌ی ایشان، با توجه به اسناد یاد شده :

هادی فرزند حاج ملا مهدی نجم‌آبادی<sup>۱</sup> در سال ۱۲۱۳ خورشیدی (۱۲۵۰ ق) در سنگلج تهران زاده شد. در سال ۱۲۲۵ (۱۲۶۲ ق) برای آموختن علوم شرعی همراه مادر به نجف رفت و تا سال ۱۲۳۳ (۱۲۷۰ ق) آنجا بود. پس از بازگشت به تهران ازدواج کرد، برای ادامه‌ی تحصیل دوباره روانه‌ی نجف شد و تا سی سالگی در آنجا ماند.

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی را در اختیار من گذاشتند باید صمیمانه سپاسگزاری کنم.

<sup>۱</sup> - حاج ملا مهدی نجم‌آبادی، در سال ۱۲۰۳ (۱۲۴۰ ق) پس از درگذشت برادرش (آخوند ملا ابراهیم نجم‌آبادی) امامت و تدریس در مسجد میرزا عبدالکریم در سنگلج تهران را به‌عهده داشت.

(ابوالحسن فروغی، در آغاز تحریر چاپ یکم و دوم.)

پس از بازگشت به تهران امامت و تدریس مسجدی را که میرزا عیسی وزیر در خیابان شاپور (وحدت اسلامی امروز) برایش ساخته بود به عهده گرفت.

دو بار به کربلا و یک بار به مشهد سفرکرد . در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰ ق) به زیارت خانه‌ی خدا (مگه) رفت.

سال ۱۲۷۱ (۱۳۱۰ ق) ترک مشاغل امامت، تدریس، ترافع و انتقال منزل به حسن آباد کرد و تا پایان عمر در آنجا بود.

سال ۱۲۸۱ (۱۳۲۰ ق) در همان منزل مسکونی که امروز آرامگاه ایشان است، درگذشت.

میرزا حسن رشديه پایه‌گذار مدارس نوین، مجلس ترحیم مفصلی برای حاج شیخ‌هادی برگزار کرد. و در آن مجلس با مشروطه‌خواهان پیمان بستند که به پیکار با استبداد و خودکامگان ادامه دهند و در گسترش فرهنگ و دانش میان مردم بکوشند.

وی

- از مجتهدین طبقه‌ی اول بود.

- از روحانیان بسیار روشن دورانِ ناصری و مظفری بود.

- دشمن موهومات بود.

- از مجتهدین مُسَلِّم دارالخلافة و مرجع حکومت شرعیّه بود.

- در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و رجال و مقالات و غیرها،

من‌العلوم و المعارف و الاطلاعات، از متفردین متبحرین معدود

می‌گردد .



- در قضاوت‌های شرعی با روش تحقیقی خاصی که داشت داوری می‌کرد.
- هیچ‌کس در مجادله و مباحثه بر ایشان فائق نمی‌آمد.
- هرگز حکم ایشان محتاج به حکومت عرف نبود.
- در تمام عمر دیناری از احدی نگرفت.
- عمداً و ظاهراً از هرکس فریب می‌خورد ولی در باطن آگاه از حقیقت حال بود.
- از بزرگان کناره‌گیر و با گدایان همنشین بود.
- در تمام عمر به زهد و پرهیزکاری زیست.
- بسیاری از مجاهدین راه آزادی را تربیت نمود.
- در تربیت فرزندان پس از تحصیل علوم شرعی، ایشان را وادار به کسب می‌کرد.
- فرزندان و خانواده‌اش را آزاده تربیت می‌کرد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - سکینه کندشلو (همسراج شیخ‌هادی) از نخستین زنان انقلابی و فعال ایران، در "انجمن مخدرات وطن" که برنامه‌اش پشتیبانی از تحریم کالا و وام‌خارجی، و اقدامات نیکوکارانه مانند ایجاد یتیم‌خانه‌ها، تأسیس مدارس دخترانه و بنای کلاس بزرگسالان (اکابر) بود، فعالیت داشت. این تشکیلات که یکی از نخستین نهادهای زنان ایران است با رهبران مشروطه همکاری داشت و نقش شایان توجهی در به راه‌اندازی و رهبری تظاهرات سال ۱۲۹۰ در اعتراض به اولتیماتوم روسیه به دولت ایران برای اخراج مورگان شوستر از ایران و سلب اختیارات مجلس، ایفا کرد. در این تظاهرات بیش از ۳۰۰ زن نقاب پوش شرکت داشتند. شوستر، "اختناق ایران".

- بیگوم آغا نجم‌آبادی (دختر حاج شیخ‌هادی) رییس انجمن مخدرات وطن بود.

- افکار آزادی وی با اوضاع روز تطبیق نمی‌کرد، و در خیال حکومتی بطرز جمهوری بود.
- با سید جمال‌الدین اسدآبادی در آزادی ملت از قید اسارت هم‌فکر بود. از معتقدین (سید) بود و او را مرد بزرگی می‌دانست.
- او روزها در کنار خیابان روی خاک‌ها نشسته مشغول آدم سازی بود.
- هر روز عصر روی زمین بیرون منزل می‌نشست و از هر طبقه و هر مذهب پذیرایی می‌نمود.
- از مسند نشینی پرهیز داشت. در محضر او که جلوی درب خانه‌اش روی زمین برگزار می‌شد از هر صنف و طبقه‌یی وجود داشت.
- عیبی که از او گرفتند این بود که هرگونه آدم را پیش خود راه می‌داد.
- از حضور در مجالس عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساک می‌نمود.

- حاج شیخ‌مهدی (فرزند نویسنده‌ی کتاب تحریر...) در دوران انقلاب مشروطیت در "انجمن بین‌الطلوعین" فعال بود و سپس به نمایندگی اولین مجلس شورای ملی برگزیده شد. (به نقل از نوشته‌های میرزا محسن نجم‌آبادی)

- میرزا محسن (فرزندزاده‌اش) در همان انجمن بود و برای به هدف رساندن نهضت مشروطیت کارزار کرد. سپس به کوشندگان "نهضت گیلان" در رشت پیوست و در فتح تهران از سوی مجاهدین، شرکت داشت.

- ساختمان بیمارستان و مدرسه سرلوحه‌ی اقدامات اجتماعی او بود تا جایی که خود در بنایی بیمارستان وزیری شرکت داشت.
- در سال وبایی خورشیدی ۱۲۷۱ (۱۳۱۰ق) خود و اطرافیانش به پرستاری بیماران و خاکسپاری آنان می‌پرداخت.
- شب کم می‌خوابید، بیشتر در گورستان و بیابان و پرستش یزدان بسر می‌برد.
- به داد مظلومان می‌رسید.
- شخصی بود تنومند، کوتاه قامت و سبزه چرده، دارای محاسن سفید محرابی و ابرویی درشت بود. آثار جرئت و جلادت از صورتش نمایان، لباس بلند ساده دربر، عمامه‌ی سفید کوچکی بر سر داشت. زندگانی او و خانواده‌اش بی‌نهایت ساده و بی‌آلایش بود.

## سخنی کوتاه درباره‌ی سبک نگارش نویسنده‌ی کتاب

گذشته از مواردی که نثر ایشان در نهایت روانی و سادگی است به طور کلی باید گفت روش نگارش ایشان شیوه‌ی خاص خود را دارد. تقریباً همه‌جا بدون گفتگو از جمله بهترین نمونه‌های زبان فارسی زمان خویش است. نگاه کنید به این قطعات:

"ای بیچاره‌ها! نظر به معنای کلام ننماید نه به لفظ، و به حقیقت متکلم نه به صورت و شخص. حقیقت نزول جبرئیل و دخول روح القدس را تعقل کنید. اوهام متصوره خود را، که حق و کتبش و رسلش و ملائکه‌اش، منزّه و مقدس از آنها هستند، از قلبت زایل کن تا دویی از نظرت محو شود، و غیر کلام حق نبینی. حضرت عیسی خود را نور خوانده، روشن سازنده‌ی عالم، حضرت خاتم نیز خود را نور خوانده، آن نور که عالم را روشن نمود، جز کلام این دو بزرگوار نیست، و روشنائی جز هدایت نیست، و هر دو هدایت کننده است. عیسوی می‌گوید: روشنی زمان حضرت عیسی شفای بیماران و بینایی کوران و زنده شدن مردگان بود. غافل از آن که این شفای سه ساله و زنده شدن پنج نفر و بینا شدن چند نفر، نوری نیست که می‌فرماید. خداوند عالم از زمان انبیای سابقین خیر داده و به آن مزده داده شده، در سابق و در زمان حضرت. تا آن که حضرت خود مردم را ترغیب و



تحریص به حیات جاوید و تحذیر از دنیا و زندگانی دنیویه می‌نماید."

می‌فرماید:

"اگر چشم تو، تو را بلغزاند بهتر است که آن را بکنی و خود را به زندگی جاوید برسانی. این بهتر از آن است که با چشم به دوزخ افتی". انجیل متی ۵/ ۲۹<sup>۱</sup>

یا این قطعه:

"کاش همچو کسی، که وجودش از عنقا کمیاب‌تر و از کیمیا عزیزتر است، می‌یافتی و با او صحبت می‌داشتمی و تطابق و عدم اختلاف کتب سماویه و ملل مختلفه به زبان می‌آمد."<sup>۲</sup>

و بسیاری ازین دست.

از آنجا که هدف اصلی ایشان آشنا ساختن گروه اندکی از خاصان مکتبش به اصول یکتاپرستی بوده، اندیشه‌های خود را همچنان، مستقیماً و بدون جرح و تعدیل بر زبان قلم جاری می‌ساخته، گاه با جملاتی موجز و کوتاه، گاه به دلیل انسی که با متون عربی داشته، ارکان جمله پس و پیش می‌شود، گاه به تناسب مورد روی سخنش با خواننده بسیار صمیمی، گاه در مسائل علمی و بیان دلیل منطقی، به اصطلاحات فنی منطوق و اصول فقهی می‌پردازد. و گاه در سنجش مضامین قرآنی با دیگر کتاب‌های آسمانی جملات طولانی می‌شود و از همین رو فهم مطلب برای

<sup>۱</sup> - "تحریرالعقلا" چاپ دوم، ص ۱۴۰، سطر ۶ به بعد.

<sup>۲</sup> - "تحریرالعقلا" چاپ دوم، ص ۴۹، سطر ۲۱ به بعد.

خواننده‌ی فارسی زبان امروزی، پس از گذشت بیش از یک سده، چندان آسان نیست و نیاز به توضیح و باز نویسی دارد.

کوشش‌های من در بازنویسی و برگرداندن همین هدف از باز نویسی بخش‌ها، و به منظور گسترده‌تر کردن سود آن‌ها و آسان کردن دشواری‌ها است. در این راه تا آنجا که توانسته‌ام پیش‌رفته‌ام. بیش از همه به برگرداندن قطعات عربی (آیات قرآنی<sup>۱</sup>)، حدیث و روایت یا ترکیبات فارسی‌عربی و حذف یا ترجمه‌ی واژه‌های عربی نامأنوسی که در فارسی کاربرد ندارد - یا کمتر کاربرد دارد - (مانند: ایتیان ص ۸۰، ... ارض هامده... ص ۸۱، لکن ص ۸۲، ... الی غیرها من الایات... ص ۸۸، اجرام علویه ص ۹۹، تکریرات ص ۱۰۰، ... پس نقل محب، مدح محبوب و ذم دشمن او و نقل مبغض ذم مبغوض را فی نفسه محل اعتماد نزد عاقل نیست. ص ۱۵۶، ... ویا ... مثلاً میل بزرگ به مطلبی گاه می‌شود داعی بر نقل خبر مناسب آن می‌شود. ص ۱۵۷، چاپ دوم)، کوشیده‌ام و سپس بازشکافی قطعات موجز و جمله‌های کوتاه، که به مناسبت یا مناسبت‌هایی روال‌سخن خواستار آن بوده، و فهم و درک آن‌ها

<sup>۱</sup> - در ترجمه‌ی آیه‌های قرآن به فارسی پیوسته از ترجمه‌های:

۱- ابوالقاسم پاینده (قرآن مجید، تهران ۱۳۳۷)،

۲- مهدی الهی قمشه‌ای (قرآن کریم سلطانی، تهران ۱۳۶۱)،

یاری جسته است.

آیه‌های قرآنی با حروف درشت‌تر و در پایان آن‌ها شماره‌ی آیه و سوره مشخص شده.

برای بیشتر خوانندگان نیاز به آگاهی‌هایی از دانش‌های اسلامی دارد، در مدّ نظر بوده است. امید که سودمند افتد.<sup>۱</sup>

شواهد و موارد تورات و انجیل که در متن به آن‌ها اشاره شده، تا آنجا که ممکن بود به این دو کتاب مراجعه و به صورت باب و آیه، در پایانه آمده است.

بی‌گمان هستند دانشمندان و اندیشه‌مندانی که زین پس سخن پایانی این راه را دنبال خواهند کرد، و چنان که شایسته‌ی جایگاه والای دینی و علمی ایشان است، به شرح و باز شکافی معانی ژرف سخن ایشان خواهند پرداخت. روی سخن با ایشان است: این اثر ارزش پژوهش‌هایی بیش از این را دارد. کاری که من انجام دادم تنها آماده سازی برای کارهای پس از این است.

" این متاعی است که می‌بینی و کمتر زینم "

هیدلبرگ خرداد ۱۳۸۷

س.ن.

<sup>۱</sup> - ستاره‌هایی که در برابر پاره‌یی از واژه‌ها گذاشته شده، برای شرح پاره‌یی از اصطلاحات علمی و جزآن است که در متن تحریر آمده است.

" کمال انسان که خواست پروردگار است در سه امر است: نخست پاکیزه کردن خوی‌ها، دوم شناختن خداوند، سوم به جا آوردن کارهای نیک " ص ۲۵۵ کتاب

# تحریر العقلا

(نگارش خردمندان)



به نام خداوند بزرگ یکتا

## یکتاپرستی

چون پرستش بت‌ها در میان مردم رواج یافت، آفریننده‌ی جهان، برای از میان بردن بت‌پرستی و اظهار یگانگی خداوند، پیامبرانی فرستاد، و به این منظور به حضرت ابراهیم الهام شد. وی چون در اظهار این رسالت، که در نظر اهل زمان امری زشت می‌نمود، احساس ضعف می‌کرد، خود و طایفه‌اش مهاجرت کردند، و فرمود:

"من بسوی پروردگار خود مهاجرت می‌کنم." ۲۹/۲۶

این مهاجرت هم برونی بود، که از میهن خود به سرزمین بیگانه رفت، و هم درونی بود که گفت:

"من روی خود را به سوی کسی نهادم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد." ۶/۷۹

پس از آن که فرمود:

"من غروب کنندگان را دوست ندارم." ۶/۷۶

از خداوند یاری جسته، فرمود:

"اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراه شدگانم." ۶/۷۷

## کناره‌گیری

پس در بیابان تنها بسر می‌برد و از بت‌ها روی گردان، پرستش حق می‌کرد و زندگانی می‌گذراند، ناامید از این‌که بتواند مردم را راهنمایی نماید و از پندار و گمان و هواپرستی برهاند، تا جایی که بیشتر

## مردم از پیامبران

## تحریر العقلا

مردم اهل دین به علت یگانه‌پرستی او، از او کناره‌گیری می‌کردند. تا آن‌که به او وحی شد که تورا پدر امت‌های بسیار خواهم گرداند\* و از نسل تو مردمی خواهند آمد که خداپرستی را خواهند پذیرفت و کلمه‌ی توحید پراکنده خواهد گشت. آنگاه مژده‌ی:

"و این خداپرستی را در همه‌ی خانواده‌ی او سخن پایدار

قرار داد." ۴۳/۲۸

به او داده شد. او این سخن را به دو فرزند خود اسماعیل و اسحاق سپرد و آن دو پذیرفتند. و پس از ایشان به فرزندان ایشان:

"ابراهیم آیین را به پسران خویش و یعقوب سپرد: ای

پسرکان من! خداوند این دین را برای شما برگزید. نمیرید

مگر آن‌که مسلمان باشید." ۲/۱۳۲

همچنین یعقوب فرزندان خود را به خداپرستی و روی گرداندن

از بت‌های برونی و درونی سفارش کرد:

"هنگامی که مرگ یعقوب در رسید، به پسران خود گفت

پس از من چه چیز را خواهید پرستید؟ گفتند خدای تو و

خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم،

خدایی را که یکتاست و ما به او تسلیم هستیم." ۲/۱۳۳

## ملکی صدق

ملکی صدق\* کاهنی بود در زمان حضرت ابراهیم\* و

چون حضرت ابراهیم او را دید، هدیه‌ی بی به او داد،

او حضرت ابراهیم را دعای خیر و برکت نمود و شاید که این ملکی صدق

نیز یکی از یکتاپرستان بوده که از بت‌پرستی و بت‌پرستان کناره جسته و

در بیابان می‌زیست و خداوند را پرستش می‌کرد. ایشان یکدیگر را در آنجا شناختند. آری:

آشنا داند صدای آشنا.\*

پس از آن که حضرت یوسف فروخته شد و به مصر فرود آمد\* و با بت‌پرستان و مشرکان که خود را خداپرست می‌دانستند، محشور شد، چنان که همه‌ی بت‌پرستان بت‌پرستی خود را خداپرستی می‌دانند و می‌گویند:

" ما آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای آن که آنان ما را به

خداوند نزدیک کنند." ۳۹/۳

با ایشان خردمندانه رفتار می‌کرد.

**یوسف و فرعون** گاهی، چنان‌چه ممکن می‌شد، اشاره به یکتاپرستی می‌کرد، مانند زمانی که در زندان بود. ولی با مردم مصر چنان رفتار و آمد و شد می‌کرد که همه او را پسندیده بودند، و با آن که او را متهم نموده به زندانش کردند، به خواست خداوندی از زندان رهایی یافته، به اوج عزت رسید. گرچه به ظاهر زیر دست فرعون\* بود، ولی در حقیقت جز راه پدران خود، که راه یکتاپرستی بود، راهی برنگزید و از جاده‌ی خداپرستی برنگشت. به اندازه‌ی با تقیه\* و پسندیده رفتار می‌کرد که همه از او خشنود و خرسند و در پیش او فروتن بودند. و چون برادرانش بر او وارد شدند مردم مصر از ایشان دوری می‌نمودند، زیرا خودشان را خداپرست و ایشان را بی‌دین می‌دانستند. زیرا برادران یوسف، شفیعی\* که ایشان را به خداوند نزدیک کند نداشتند.

پس از چندی یوسف پدر خود یعقوب و فرزندان او را

**یعقوب**

به اجازہ‌ی فرعون به مصر آورد.\* خانه‌ی برای ایشان در

**و فرزندان**

بیرون مصر فراهم نمود که با مردم مصر آمد و شد نمایند تا مبادا همچون مصریان بت‌پرست شوند و از راه پدران و نیاکان خود برگردند. به همین حالت و بر همین راه بودند تا این که حضرت یعقوب و حضرت یوسف درگذشتند. اسیباط\* نگذاشتند که فرزندان و نوادگان از راه یکتاپرستی دست بردارند و به بت‌پرستی افتند.

ولی چون مردم مصر پیش از آنان در آنجا بودند و دارای اقتدار، کم‌کم بنی‌اسرائیل را از گوشه و کنار به راه خود مایل می‌کردند، تا هنگامی که حضرت موسی و هارون به عرصه‌ی وجود آمدند\* و به سن بلوغ و عقل رسیدند. به الهام خداوندی و تبلیغ بزرگان و پدران خود دانستند که راه فرعون و مردم مصر راه باطل و راه پدران و نیاکان ایشان به حق می‌باشد. فرعون آن زمان آب را نیاش می‌نمود گذشته از بت‌پرستی‌های دیگر که داشت. حضرت موسی دریافت که بت‌پرستی ایشان به طایفه‌ی بنی‌اسرائیل سرایت نموده و می‌نماید. اندیشید که بهتر آن است که بنی‌اسرائیل از مصر کوچ کنند تا راه خداپرستی و یکتاپرستی را یکباره از دست ندهند.

ولی با اقتدار فرعون، این کار شدنی نبود. تا پس از آن که موسی آن قبطی\* را کشت و به مدین\*، جایی که پیش از این، حضرت یعقوب در آنجا بود، گریخت، و نزد پدر زن خود بسر می‌برد. تا زمانی که تقدیر خداوندی بر بالابردن و برکشیدن کلمه‌ی توحید و رهایی مردم یکتاپرست (بنی‌اسرائیل) از خواری و زبونی فرعون، جاری شد. چنان که خدا فرمود:



"می‌خواهیم منت گذاریم بر کسانی که خوار شدند در روی زمین، و آنان را پیشوایان و میراث‌بران سازیم." ۲۸/۵\*

**خواست خداوندی** و خواست خداوندی بر این تعلق گرفته بود که اهل شرک و بت‌پرستان را از روی زمین بردارد. به حضرت موسی الهام شد که با زن و فرزندان خود به مصر فرود آید. از مدین حرکت کرد تا به درخت طور\* رسید و مورد وحی خداوند قرار گرفت. پروردگار جهان به او وحی نمود که به فرعون\* درآی و قوم خود را از زیر دست بت‌پرستان و ذلت ایشان بیرون آر\*.

**موسی و فرعون** پس وارد مصر گردید و با برادر خود هارون نزد فرعون آمدند و از او خواهش کردند که قوم ما را رها ده، تا برویم در بیابان، خدای خود را به همان راه خود و پدران و نیاکان خود بپرستیم، و بیش از این آنان را شکنجه منما. فرعون نپذیرفت و پاره‌یی از مردم از پیروی حضرت موسی سر پیچی کردند. حتی پاره‌یی به فرعون گرویده بودند\* از این رو فرموده است:

"به موسی ایمان نیاوردند جز فرزندان از قوم وی، از ترسی

که از فرعونیان و پیرامونیان او داشتند." ۱۰/۸۳

معلوم می‌شود که اهل ایمان در میان بنی‌اسرائیل از پیرامونیان خودشان هم می‌ترسیدند، تا آن‌که سرانجام با معجزات الهی و "ید طولی\*" بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورد و از دریا گذشت. و خداوند جهان فرعون و قوم او را غرق کرد\*.

پس از آن‌که از مصر و عذاب فرعون رهایی یافتند، **خواست مردم:** باز برخی از آنان که به بت‌پرستی گرایش داشتند،

**شفیع ظاهری** هنگامی که به قریه\* رسیدند شفیعان<sup>مقرب</sup> مردم آن روستا را دیدند گرایش به راه آنان یافتند. و خواستند که برای آنان نیز مانند مردم آن‌جا شفیع ظاهری باشد تا بتوانند بواسطه‌ی او به خدا نزدیکی جویند. پس گفتند:

"ای موسی برای ما خدایی مانند خدای آنان بساز. موسی گفت شما قومی نادانید." ۷/۱۳۸

حضرت موسی پرستشگاهی برای آنان ترتیب داد که به کار پرستش خداوند و کشتن قربانی‌های خود باشند. آنگاه به کوه رفت و احکام و شریعتی آورد. گروهی از بنی‌اسرائیل به معارضه با حضرت موسی برخاستند. خداوند جهان ایشان را نابود کرد و از این‌راه موجب بیم دیگران شد. ولی سرسپردگی و فرمانبرداری تام نسبت به حضرت موسی پیدا نکردند. چه خدای بی‌نام و نشان بی‌میانجی راه، که از آنان شفاعت کند، نمی‌پذیرفتند و باور نمی‌کردند. از این‌رو هنگامی که حضرت موسی از سوی آفریدگار مأمور شد که ایشان را به جنگ بت‌پرستان بفرستد تا زمین آنان را تصرف کند و بت‌پرست‌ها را از میان برده، خداپرستی را بگستراند، حتی وعده داد که زمین‌ها از آن خود شما خواهد شد، و شما پیروز خواهید شد، آنان دست به آن جنگ نزدند. پس چهل سال در بیابان سرگردان ماندند\*، و این‌همه به جهت آن بود که یکتاپرستی راستین (=توحید)، که بدان‌وسیله انسان ایمان به غیب و ترس از آن داشته باشد،

و خدای نادیده را بدون واسطه و شفیع بپرستد، امری است شگفت و ناشناخته، چنان که کافران قریش می گفتند:

" آیا او همه‌ی خدایان را یک خدا کرده. این چیزی بس

شگفت است." ۳۸/۵

### چهل سال

ولی از آنجا که وجود حضرت موسی مایه‌ی آسایش و انتظام امور دنیوی ایشان بود در ظاهر از او پیروی و سرگردانی فرمانبرداری می کردند و هرگاه آسیبی به آنان می رسید گله مند می شدند و به شکایت برمی آمدند. پس از چهل سال که تا اندازه‌ی اطمینان به دست آمد، چون خداوند به حضرت موسی وحی فرمود که انتقام مرا از مدینیان\* بکش و پس از آن وفات خواهی نمود، اقدام به جهاد با آن قوم نمودند و آن قوم را نابود و زمین ایشان را تصرف کردند. کشتن آن قوم به دست حضرت موسی و یوشع\* و دیگر پیامبران که به امر خداوندی اقدام می کردند، برای آن بود که خداوند جهان می خواست بت پرستی از میان برود و خداپرستی منتشر گردد.

### نوح و قوم او

چنان که در زمان حضرت نوح چون مردم به فساد و تباهی گراییدند همه را غرق نموده، نابود کرد. از اینجا است که به حضرت موسی می فرماید انتقام مرا از مدینیان بکش و به قوم خود ملحق شو. وقتی قومی بر خلاف دستورها و تکالیف ظاهری شرعی الهی رفتار کند خداوند آن قوم را یا به بلاهای الهی غیبی مانند غرق و طاعون و ماه گرفتگی و مانند آن از بین می برد، یا با کشته شدن به دست

پیامبران و مومنان، حتی با کشته شدن آنان به دست تبهکاران، آنان را نابود می کند و قومی دیگر جای آن قوم به عرصه‌ی وجود می آورد.

"هیچکس به قدرت ما، سبق نتواند بُرد. اگر بخواهیم شما را فانی کرده و خلقی دیگر مثل شما بیافرینیم."

۶۰ و ۵۶/۶۱\*

قوم نوح را غرق نمود و سپس از سام و حام و یافث مردم دیگر به عرصه‌ی وجود آورد.

به همین گونه از حضرت ابراهیم قوم‌ها و امت‌های بیشماری به عرصه‌ی وجود آورد. مصریان و طایفه‌های دیگر چون مدینیان و عمالیقیان\* و غیر آنها را نابود نمود. حاصل آن که آن چه خداوند از آفریدگان خواسته و پیامبران را به آن برانگیخته آن است که خدای را به یگانگی بپرستند و شریکی برای او قرار ندهند، نه از هواهای نفسانی خودشان و نه از اوهامی که

" برای آن دلیلی خردپذیر ندارند." ۳/۱۵۱

اصل شریعت و به دیگران بدون دستور خداوند آزاری نرسانند. این است که حضرت موسی و حضرت عیسی می فرمایند که اصل شریعت دو امرست:

نخست آن که خداوند را دوست داشته باشی به تمام دل و جان و روح، که حاصل آن شریک قرار ندادن موجودی برای خداوند و فرمانبرداری از اوست.



دوم آن که از برای همسایه و آشنایت بخواهی آنچه را که از برای خود می خواهی. در قرآن می فرماید:

" بگو بیایید تا بخوانم آنچه را که پروردگار شما حرام کرد این که: هیچ چیز را با او شریک ندانید و با پدر و مادر نیک رفتاری کنید." ۶/۱۵۱

تا آخر که می فرماید:

" و این راه من راست است. پس، از آن پیروی کنید و راه های دیگر نروید که شما را پراکنده می کند از راه او، این است آنچه به آن سفارش کرده است، شاید شما پرهیزکار باشید." ۶/۱۵۲

پس معلوم می شود که برانگیخته شدن پیامبران از آن روست که خداوند را به یگانگی بپرستند و از برای او یار و انبازی ندانند، نه از هواها و خواست های نفسانی شان و نه از وهم و تخیل. چون همه ی بت پرستی همین دو امر است:

**هوای نفس** یا به هوای نفس بزرگی و معبودی برای خود قرار می دهند - ولی غالباً غافلند از این که از روی هوای **و وهم** نفس برای خود پرستیده هایی قرار می دهند، حتی گمان می کنند که خداپرستی همان است:

" و آن ها گمان می کنند که نکو کارند." ۱۸/۱۰۴

یا می گویند:

" آنان را نمی پرستیم مگر برای آن که ما را به خدا نزدیک کنند." ۳۲/۳

### تواتر -

یا با وهم و گمانی که از پدران خود یا بزرگان و یا مرشدان خود شنیده اند از برای خود معبودی

### تأویل برای

می سازند و اندیشه نکردند که این کارشان پایه و خاستگاه یقین بخشی ندارد. بلکه پایه ی آن خبری است که ادعای تواتر\* آن را دارند. در صورتی که آن خبر نه متواتر است و نه شرایط تواتر در آن موجود. تواتر یا در حاصل خبر است، و ایشان مضمون هر یک از آن خبرها را متواتر می دانند، یا تواتر در لفظ است که در آن صورت معانی متعدد در آن احتمال می رود و آن ها یک معنی مخصوص را متواتر می شمارند. و یا این که ادعای تواتر می کنند و می گویند: خبر محفوظ به قرائن علمیه است، و تأمل نمی نمایند که این قرائن اگر اصل داشت و یقینی از آن به دست می آمد چرا در حق دیگران چنین نیست و این یقین به دست نمی آید؟ با همین بیان خود را قانع می کنند که دیگران دچار شبهه هستند. غافل از آن که احتمال شبهه، چنان که در آن سوی می رود، در این سوی هم می رود. مانند تأثیر حُبّ نَشو\* یا امر دیگری که وهم و ظن را به یقین مشتبه سازد. و یا خاستگاه آن را الفاظ و کلمات الهیه قرار می دهند که از **متشابهات\*** است یا دلالت بر آن مطلب نمی کند مگر به گونه یی **تأویل\*** که خودشان به میل خودشان کرده اند. یا به مقتضای خبری است که جز ظن چیزی از آن بدست نمی آید. و ملتفت نیستند که نتیجه، تابع **احسّ مقدمات\*** است - این از بدیهیات عقلی است. یا خاستگاه

آن را ضرورت قرار می‌دهند و می‌گویند ضروری آن است که زن‌ها و کودکان آن‌را می‌شناسند. و توجه نمی‌کنند که ضروری آن چیزهایی است که زنان و کودکان آن‌ها را به سبب آشکاری دلیل و برهانشان می‌شناسند، نه چیزهایی که به سبب اطمینان به راستگویی بزرگان خود و از سر تقلید از ایشان به آن‌ها باور دارند.\* و توجه نمی‌کنند که:

**ضروری‌ها:** ضروری هم مانند متواتر سه گونه است:

۱- ضروری در لفظ بدون توجه به معنی

۲- ضروری در اجمال و نه تفصیل

۳- ضروری هم در لفظ و هم در معنی

- گونه‌ی نخست یعنی ضروری از نظر لفظ، این ضروری معنایی را که ایشان ادعا می‌کنند ثابت نمی‌کند.

- گونه‌ی دوم مدعا به آنها به طور اجمال ثابت می‌کند، نه به طور تفصیل.

- گونه‌ی سوم را باید تأمل نمود که آن‌چه زنان و کودکان می‌شناسند از کثرت وضوح دلیل است\* یا از سر شدت علاقه‌ی آن‌ها به پدران و دوست داشتن راه و روش آن‌هاست و یا به سبب سهل‌گیری آنان در ملاحظه‌ی ادله و برهین است\*.

از اینروست که اصحاب کهف فرمودند:

" در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آن‌ها ندارند، چه ظلمی بالاتر از این افترا و دروغی است که بر خدا می‌بندند." ۱۸/۱۵

و خداوند به پیامبر مختار خود می‌فرماید:

" و هرگز از آن‌چه بدان علم نداری پیروی نکن، چه گوش و

چشم و دل، همه مسئول هستند." ۱۷/۳۶

و در این موضوع همه‌ی مذاهب‌ها یکسان هستند. زیرا هر کس برای هدایت و راهنمایی مردم زمان خود برانگیخته می‌شود. زیرا گذشته‌ها را بزرگان ایشان به منظور اغراضی که داشتند بیش از آن‌چه بوده بنظرشان بزرگ کرده‌اند. و بعکس بزرگی معنوی راهنمایان را در انظار دیگران به بزرگی صوری و ظاهری بدل کرده‌اند. مسائلی را در گذشته محرز کرده و یقین پنداشته‌اند که خلاف واقع و دلیل بزرگی راستین آن‌ها نیست. اکنون چون آن مسائل و ویژگی‌هایی را که برای بزرگان، پیش خود احراز کرده و واقعیت پنداشته بودند در وجود بزرگ و راهنمای زمان خود نمی‌بینند، منکر بزرگی آن شخص می‌شوند و برای رد کردن بزرگی پیامبر زمان خودشان بر بزرگی پیامبر گذشته بدان نحو که نزد خود احراز کرده بودند می‌افزایند. در قرآن این آیه اشاره به همین نکته است:

" یوسف نیز پیش ازین با دلایل روشن سوی شما آمد و پیوسته شما از آن‌چه برای شما آورده بود در شک و تردید بودید و همینکه مُرد، گفتید خداوند از پس او هرگز پیامبری مبعوث نخواهد کرد. این‌چنین خداوند هر که را که افراط‌کار و شکاک باشد گمراه می‌کند." ۴۰/۳۴

## بزرگان زمان

می‌فرماید مردم در آغاز شکاک هستند و در پایان مسرف و زیاده رو.

و اغراض نفسانی در باره‌ی قوم‌ها و همه‌ی پیمبران در قرآن و کتاب‌های آسمانی دیگر می‌فرماید که در آغاز منکر می‌شدند زیرا گذشتگان (پیامبران گذشته) را به گونه‌ی تصور می‌کردند که بزرگوار زمان خودشان را بر خلاف آن می‌دیدند. اما پس از آن که پیامبر روزگار خودشان رنج‌ها می‌کشید و گروهی ایمان می‌آوردند، صد سالی که از زمان آن بزرگوار می‌گذشت، دوستی او چنان در دل‌های مردم روزگار بعد جای می‌گرفت که در باره‌ی آن بزرگوار و مردم زمان او مبالغه می‌کردند. و این مبالغه‌ها در آغاز کار صورت وهم و احتمال دارد. رفته رفته به گمان و سپس به مقام یقین می‌رسد تا جایی که اگر کسی منکر شود یا او را می‌کشند یا خودشان را به کشتن می‌دهند.

**معجز عیسی** باری، پس از این که این مهرورزی (به پیامبر گذشته)، که پایه و بنیادش یا شناخته نیست یا خاستگاه آن خبر جزیی بوده، و در چنین صورت‌هایی نبایست مانع از ایمان به (پیامبر) آینده بشود، افزایش می‌یابد، و سبب می‌شود که پیامبری که پس از آن می‌آید در نظر مردم جلوه نکند. و حتی مردم او را باطل هم بدانند. و اگر بزرگی و کمالی داشته باشد و آن کمال و بزرگی را هم از او ببینند حمل بر شیطنت و کار ناپسندیده‌ی می‌کنند، چنان که در حق حضرت عیسی می‌گفتند شفای بیماران و کارهای دیگر را که از او صادر

می‌شود به یاری شیطان انجام می‌دهد. و در باره‌ی حضرت خاتم می‌گفتند:

" بشری به او می‌آموزد ". ۱۶/۱۰۳

یا می‌گفتند:

" آن‌ها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او خوانده

می‌شود ". ۲۵/۵

هنگامی که حضرت نوح مردم را به راه راست خواند پاسخش این بود:

" تو جز بشر چیز دیگری نیستی ". ۱۱/۲۷

و سپس هم گفتند:

" ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم ". ۷/۶۰

و در باره‌ی کسانی که به او گرویده بودند می‌گفتند:

**حضرت خاتم** " فرومایگان از تو پیروی می‌کند ". ۲۶/۱۱۱

حتی پیروی از آن‌ها را مانع ایمان خودشان

می‌دانستند، چنان که در باره‌ی حضرت خاتم این آیه فرود آمد:

" و چون به قرآن هدایت نشده اند، می‌گویند که این دروغی

از گفتار پیشینیان است ". ۴۶/۱۱

**حضرت نوح** در باره‌ی حضرت هود همان کسانی که به حضرت نوح ایمان آورده بودند گفتند:

"ما تو را در دیوانگی می بینیم و ما گمان می کنیم که تو از

دروغگویانی". ۷/۶۶

از این هم بالا تر، با اطمینان به دروغگو بودنش، گفتند:

"اگر تو راست می گویی هر عذابی را که به ما وعده می دهی

زود فرود آر". ۷/۷۰ و ۴۶/۲۲

و به همین گونه، پس از آن که از دیگر پیامبران و حضرت موسی معجزه ها و بینات\* مشاهده کردند، همینکه حضرت موسی به کوه طور رفت تا احکام و شریعت برای ایشان بیاورد، درنگ نکردند و از هارون خواهش نمودند که هیکل و معبود مجسمی از برای ما بساز که او را نیایش کنیم. سپس خود صورت گوساله یی ساختند، یا کسی را به یاری سامری\*، بزرگ خود قرار دادند.

در زمان حضرت خاتم هم مسجدی\* ساختند و خواستند ابوعامر راهب را به منظور از میان بردن "کلمه ی محمدیه" امام و پیشوای خود قرار دهند.

**ایمان به غیب** همه ی اینها دو علت دارد. یکی آن که ایمان به غیب کار دشواری است، دیگر آن که مردم زمان، بزرگی کسی را که از سوی پروردگار برانگیخته می شود درک نمی کنند، و منتظر آن بزرگی هستند که در ذهن خود جا داده اند. مثلاً در هر زمان مردم آن روزگار معتقد می شوند که فرشته در زمان گذشته رؤیت و دیده می شده، هر چند اکنون نمی توان آن را دید. نیز در پایان همان روزگار ذهنی مردم شده بود که در آغاز آن روزگار مردم فرشته را می دیدند.

مثال دیگر: امروز برای مسیحیان مسلم است که حضرت عیسی

از گور خود برخاست و شاگردانش و شاید دیگران هم او را دیدند، تا آنجا که در نوشته ی پولس حواری آمده است که پانصد تن از مردم او را دیدند. و همچنین برای مسیحیان مسلم است که مسیح در حضور جمعی به آسمان بالا رفت و همه او را دیدند\*.

اینان فکر نمی کنند که اگر این دو امر شگفت و خارق عادت چنین آشکار و هویدا بود، مردم آن زمان، مورخان در کتاب های خود آن را می نوشتند و در همه ی آفاق مشهور و معروف می شد. در صورتی که ما می دانیم که در میان ملت های دیگر مانند یهود و مجوس و دیگران اثری از آن ننوشته اند. اگر بگویند مخالفان و دشمنان عمداً می خواسته اند آن را بپوشانند و از دشمنی آن را یاد نکرده اند، باید گفت درست است، اما فراموش نکنیم که در رویدادهای جزئی ممکن است پنهان کردن صورت گیرد، نه در مورد رویدادهای شگفت انگیز که مردم بسیاری آن را دیده باشند. چنان که پیامبری و دعوت پیامبران معروف را عادةً ممکن نیست پوشاند و منکر آن شد. ولی در ادعای پاره یی از پیامبران غیر معروف تردید شده است و جمعی منکر اصل ادعا و وجود آن شخص شده اند.

و این نمونه که از پیروان حضرت عیسی یاد شد اختصاص به آن ها ندارد. در هر مذهبی مانند آن هست و حتی هر طایفه یی اوهام و گمان خود را بیش از طایفه پیشین می کند. چنان که قرآن پس از بیان حالت امت ها می فرماید:

"این امت شما امتی یگانه است و من پروردگار شما هستم.

پس از من بترسید". ۲۳/۵۲



پس از آن می‌فرماید:

"سپس از یکدیگر بپریدند و فرقه فرقه شدند و هر فرقه‌یی

به روشی که داشتند شاد بودند." ۲۳/۵۳

هر کس می‌خواهد که پیامبر او فاضل‌تر و شریف‌تر از پیامبر پیشین باشد، و به این منظور در صدد برمی‌آید اخبار و و آثاری که دلالت بر مقصود او می‌کند جمع‌آوری کند - و هر کس هر چه را جستجو کند می‌یابد. (عاقبت جوینده، یابنده بود)\*.

و اگر در این راه اخبار و آثاری بیابد که برخلاف **دلیل و مدلول** مقصود او باشد، آن‌ها را به گونه‌یی تعبیر و تفسیر می‌کند. یا آن‌ها را خبری ضعیف می‌شمارد، یا حتی گاهی می‌گوید من به "فطرت سلیم" خود می‌فهمم که این درست است و آن نادرست. غافل از آن که این "فطرت" از علاقه‌ی سابق سرچشمه گرفته، و پس از مقدم داشتن **مدلول\*** و مدعا و نقش بستن آن در ذهن دلیل را پیدا کرده. فطرت سلیم آن است که متقدم و جلوتر از آن، امری از دوستی و مؤانست نباشد، یعنی چنان باشد که موضوعی را که مدعی است بر روال و اقتضای فطرت است، اگر تو آن را به شخص خالی‌الذهن و بدون داشتن زمینه‌ی ذهنی (اعم از دوستی و کینه یا جانبداری و دشمنی) بگویی، بپسندد و بپذیرد.

گاهی می‌گویند: چون نطفه پاک است، و هر که نطفه‌اش پاک باشد این مطلب را قبول می‌کند، و کسی که این مطلب را قبول نمی‌کند و یا در آن شک دارد حرام‌زاده است و نطفه‌اش از حرام منعقد شده. این مطلب در ذهن بیشتر پیروان دین‌ها رسوخ یافته است. دیگر فکر

نمی‌کنند که گذشته از این که این مطلب خلاف عقل و شرع است. زیرا می‌فرماید:

"کسانی که در راه ما کوشا باشند، آنان را راهنمایی خواهیم

کرد." ۲۹/۶۹

بیچاره! احراز حلال بودن که امر محسوسی نیست. کسی که احراز حلال بودن را نکرده چرا به دنبال مجاهده و کوشش برود؟ چون تازه هر چه را از راه مجاهده بفهمد شبهه می‌کند که آیا از درستی دلیل است یا از پلیدی نطفه‌اش، باید دانست که مستند\* آن چیست. آیا یک خبر واحد\* است یا آن که قصه، قصه‌ی درویش است که در هر کوچه و محفل از هر ملت و مذهب نقل می‌شود و دین و مذهبی که اساس و بنیادش بر چنین مستنداتی است.

"پس بنیاد آن بر لب سیلگاه است که فروریختنی است و با

آن ساختمان در آتش دوزخ فرو می‌افتد." ۹/۱۰۹

**حکایت** از یکی از طایفه‌ی یهود پرسیدم چرا پاره‌یی از یهودیان مسلمان می‌شوند و از دین خود برمی‌گردند؟ گفت: "نطفه هر جا بسته شده است شخص هم از همان جا است." و گفت: "در زمان یکی از پادشاهان مسیحی پادشاه از وزیرش، که یهودی بود، همین را پرسش کرد و وزیر هم همین پاسخ را داد. چندی گذشت، پسر وزیر از راه پدر برگشت و عیسوی شد. پادشاه از وزیر پرسید پسر تو عیسوی شد. علت آن چیست؟ وزیر از شرمندگی پاسخی نداد و مهلت خواست. زمانی دراز بسر می‌برد و درباره‌ی زنش هر چه می‌اندیشید، همه پاکدامنی می‌دید. شبی

در عالم تحیر زنش از او پرسید تو را چه می‌شود؟ چرا متحیری؟ وزیر داستان را به زن گفت. زن گفت متحیر مباش مطلب همان است که به پادشاه گفته‌ای؛ هنگام بسته شدن نطفه‌ی این پسر، من به سر چشمه رفته بودم برای پاک کردن خودم از آلودگی خون حیض (= دشتان)، یکی از سربازان پادشاه مرا تنها یافت، دست درازی نمود و به زور با من نزدیکی کرد. در خلال آن کار شست او را به دندان گرفتم تا جدا شد و من آن شست را در پنبه‌ی پیچیده، نگاه داشته‌ام برای چنین روزی. وزیر شادمان شده بامداد به خدمت پادشاه رسید. پادشاه علت ملاقات را پرسید. وزیر گفت بار عام دهید تا سربازان پادشاه حاضر شوند. چون همه حاضر شدند گفت: "دست خود را بلند کنید". یکی از ایشان بی شست بود. او را احضار کردند و او تفصیل داستان را به عرض شاه رسانید.

اکنون این بیچاره که بزرگان دینی او چنین وهمی را ذهنی او کرده‌اند، اگر هم حضرت عیسی یا پیامبر دیگر، هزار خارق عادت و معجزه بیاورد، جرأت نمی‌کند که در صدد جستجو برآید. چنان که در آن روز هر چه من خواستم با او در باره‌ی ملت (= امت) گفتگو نمایم جز این قصه صحبتی نداشت و از پی کار خود رفت.

**درد** همه‌ی طایفه‌ها را که بنگری به همین درد مبتلا هستند. و شگفت آن که با این که خرافی بودن این **وهمیات ذهنی** مسئله‌ها نزد هر عاقلی - که حتی در نخستین مرتبه‌ی ادراک عقلی باشد - کمال وضوح را دارد و آن را از بدیهیات اولیه\* بشمار می‌آورند. خردمندان و متدینین هر دینی که باشند این مطلب را تایید می‌کنند. ولی در مورد مذهب غیرخودشان که نقل کنی

می‌خندند و آن را دلیل ضعف و فساد آن طریقه می‌گیرند. اگر به کسی بگویی چرا مجاهده در دین خودت نمی‌کنی و از تقلید پدران بیرون نمی‌آیی، در صورتی که خودت در باره‌ی مذهب دیگران این آیه را می‌خوانی که می‌گفتند:

" ما پدران خود را بر این آیین یافتیم و ما هم به دنبال آنان

از آنان پیروی می‌کنیم." ۴۳/۲۲

می‌گوید: "من یقین حاصل کرده‌ام و کسانی مستحق مذمت هستند که بدون این که یقین بدست آورده باشند از دین پدران خود پیروی می‌کنند."

**حصول یقین** ای بیچاره! آن‌ها هم مانند تو یقین داشتند ولی منشاء نقل آن‌ها اوهام آن‌ها بود که از پدرانشان به آن‌ها رسیده بود. پس به عقلت رجوع کن. نخست این که<sup>۱</sup> کوشنده نباید در جستجوی این باشد که دلیل از برای مذهبی یا ملتی بدست آورد. زیرا چنین جوینده‌یی، بی‌گمان دوستی آن مذهب و آن ملت در خاطرش هست، و گر نه جهت ندارد که شخص جوینده برای آن مذهب دلیل پیدا کند. بعکس، باید جوینده‌ی دلیل باشد، بدین گونه که هر چه آن دلیل اقتضا کند آن را درست بداند و وحشت نداشته باشد از این که آن دلیل، او را در خلاف جهت طریقه‌ای که دارد راهنمایی کند. حتی باید از دلیل

<sup>۱</sup> - اصل بجای نخستین، اولاً دارد ولی این اولاً دیگر ثانیاً ندارد. ص ۴۲ آنجا که نشان ۱ گذاشته شده، من نوشته‌ام: "دوم این که"، در اصل ندارد. این عبارت را من افزوده‌ام. س. ن.

پیروی کند - هر چه اقتضا کند. و در خیال خود نگذراند که اگر طریقه‌ی دیگر را بر گزینیم "حُبّ سریره" \* و بدی باطن و نطفه‌ی من آشکار شود. دوم این که<sup>۱</sup> پس از آن که به دنبال دلیل رفت و دلیلی یافت آن دلیل را با اوهامی که پیش از این گفتیم ردّ نکند، و ردّ دلیل تنها با دلیل قویتر بکند. گاهی دیده می‌شود که عذر می‌آورد که در میان این مذاهب و ملل گوناگون و بسیار چگونه می‌توانم تحصیل علم و یقین کنم. بیچاره! تو به جهت آسودگی خودت دنبال موضوع نرفته و مطلبی نفهمیده و دلیلی ندیده‌ای، و خودت را نزد خدا معذور می‌داری. نه. به همان خدا معذور نخواهی بود. چون می‌دانی که شاید پس از رفتن دنبال تحصیل علم و یقین، اطمینان و یقینی برایت حاصل شود که موجب ترک دین اجدادیت شود. آری، آن چه در خاطرت نهفته است این است که می‌ترسی دنبال دلیل بروی و طریقه‌ی دیگر به نظرت درست جلوه کند، و آنوقت به دوزخ بروی یا در نزد مردم رسوا شوی.

**حُبّ نشو** گاه می‌گویند: "چون در اصول دین بابِ علم مُنسد\* است و یقین نمی‌توان حاصل نمود، پس ظن کافی است" و حتی می‌گویند: "عقل حکم می‌کند که به ظن کفایت کنیم".

نخست این که از تنبلی و مسامحه می‌گویی که "در دانش بسته است". زحمت نکشیده و جستجو و بازجویی دلیل و برهان نکرده و در ملل و مذاهب سیر ننموده، ادعای بسته بودن در دانش غلط است. دوم این که بفرض بسته شدن در دانش، عقل تشخیص می‌دهد که ظن بر وهم

ترجیح دارد. ولی حجت بودن ظن را که باید به آن متدین شد نمی‌فهمد. سوم این ظنی که نسبت به طریقه‌ی بی که در دست دارید حاصل می‌شود از حُبّ نشو است. چنان که در آغاز نیز از سر حُبّ نشو ادعای یقین می‌کردی، شاید اگر در صدد برمی‌آمدی و در طریقه‌های دیگر داخل می‌شدی، ظن به راه دیگر تحصیل می‌کردی.

### تحقیق در

### مذاهب دیگر

در کتاب‌های فروع\* می‌نویسند: عمل به دلیل بدون جستجو در باره‌ی معارض آن غلط است. شما که می‌گویید به این طریقه ظن داریم چه دلیلی در نزد خود بر برحق بودن خود و نا حق بودن دیگران دارید؟ جز این که از بزرگان خود شنیده‌اید؟ کی نزد اهل مذاهب دیگر به منظور تحقیق و استفاده رفته‌اید؟ تازه اگر هم بروید به نیت معارضه می‌روید.

### باز هم

پیداست کسی که در اندیشه‌ی معارضه است حقیقت مخالف در نظرش جلوه نمی‌کند. اما **حُبّ نشو و تواتر** تصور نمی‌کند که در هر مذهبی و هر ملت‌ی از این گونه مجاهده‌ها هست. مثلاً یهود در محافل و در پرستشگاه‌های خود دلایل عقلی و نقلی برای برحق بودن خود و باطل بودن دیگران می‌آورد و یکدیگر را بر ثابت‌ماندن در دین خود تحریص و تشویق می‌کند. همچنین مسیحی‌ها شب و روز در کار برحق بودن ملت خود و باطل بودن دیگر ملت‌ها هستند، در بازارها، در پرستشکده‌های خود، در شهرها، حتی در شهرهای اسلامی و غیر اسلامی فریادها می‌کشند و کتاب‌ها چاپ می‌کنند

<sup>۱</sup> - نک. به ص ۴۱، شماره‌ی ۱.

و به مردم می‌دهند<sup>۱</sup>. با وجود این همه کوشش و تلاش، پیروان دین‌های دیگر پیرو ایشان نمی‌شوند- مگر عده‌ی بسیار اندکی. و اگر اظهار متابعت و انقیاد کنند به خاطر أغراض دنیوی است؛ وگرنه در قلب از راه پدران و نیاکان خود بر نمی‌گردند.

آری این پندها و اندرزها برای همه‌ی دین‌ها جنبه‌ی پند و اندرز دارد و ثابت می‌ماند. و اصولاً هر نصیحت و موعظه‌ی به درد اهل آن می‌خورد. زیرا به دلیل همان حُبّ نشو اصل تدین ثابت است و هرگز هنگامی که مخاطب را پند و اندرز می‌دهند وی از خودش نمی‌پرسد که در حق خودت چرا مدح می‌کنی و در حق دیگران مذمت؟ از کجا تحقیق کرده‌ای؟ این تواتر را که در حق خودت ادعا می‌کنی، آیا در برابر آن از طرف مقابل تواتری بر خلاف آن و ضد آن یا نقیض آن هست؟ چرا تواتر از طرف خودت تمام است و از طرف مقابل ناتمام؟ اگر مخاطب این پرسش‌ها را بکند، گوینده‌ی اندرز در باره‌ی جزئیات قضیه و مدح و ذم، پاسخ‌هایی می‌دهد که هیچ سودی نمی‌دهد و در نتیجه ادعایی که کرده ثابت نشده می‌ماند. و از نظر تواتر هم تواتر طرف را از همان راهی که در تواتر خودش هم هست باطل می‌کند. مثلاً می‌گوید علت این که تواتر ما، برای طرف نتیجه بخش نیست این است که طرف مسبوق به شبهه\* است، یعنی طرف از پیش در آن شبهه کرده است. در صورتی که تواتر خودش، که برای خودش نتیجه بخش شده است، به علت غرض‌های خارجی است. اگر مخاطب بگوید: "جناب واعظ این فرقی را که شما

<sup>۱</sup> چاپ تقریباً بدون غلط و خوب و ارزان تورات و انجیل را مدیون همین کوشش‌ها هستیم.

می‌گویی من خود که نمی‌فهمم. و اگر به فرمایش شما هم بپذیرم که تقلید می‌شود"، جناب واعظ در پاسخ یا خواهد گفت: "تو بیماری، برو چاره‌ی بیماریت را بکن"، یا می‌گوید: "در نطفه‌ات شبهه است (حرام زاده‌ای)"، یا می‌گوید: "این ملعون را از این مجلس بیرون کنید. قابل راهنمایی نیست". پس از این رسوایی کسی جرأت معارضه می‌کند؟ البته که نخواهد کرد. و بدین ترتیب این مطالب مسلم شمرده می‌شود.

**ردیه‌ها** همچنین اگر کتابی در تحقیق بر حق بودن ملت‌ی یا مذهبی نوشته شود، اگر آن کتاب موافق نظر و اعتقاد او باشد

تاییدیه‌ها بر حاشیه‌ی آن کتاب می‌نویسد ولی اگر از موافقان نظریه‌ی او کسی ردّی بر آن کتاب بنویسد همه زبان طعن و لعن می‌گشایند و هر طور شده آن ردّ را مردود می‌سازند\*. اگر آن کتاب به دست مخالف بیفتد ردّی بدانگونه که خود بدان معتقد است بر آن کتاب می‌نویسد و به نظر اهل ملت و مذهب خود می‌رساند. همه او را ستایش و آفرین می‌کنند.

**چاره جویی** مقصود آن است که تمام گفتگوها و نوشته‌ها از روی غرض و مرض است. تا انسان چاره‌ی غرض و مرض خود را نکند، نه گفتگو در اصول دین سودی دارد نه نوشتن.

**غرض‌ها** و **مرض‌ها** پس از آن که مرض نفسانی را بر طرف کرد، به این شرط که نخست بدانند که بیمار است و بیماریش چیست و دوم این که غرضی جز ثابت کردن حق، و باطل شناختن باطل - هر که باشد و هر چه باشد- در نفسش نبود، آنوقت گفتگو و نوشتن سودمند است، و می‌تواند میان حق و باطل تمیز دهد و اگر فرضاً با این شرط و به این ترتیب که گفته



شد واقع و حقیقت امر بر او مشتبه شود - و حال آن که نخواهد شد - مجازات و توبیخ او از سوی خداوند عادل حکیم قبیح است.

یکی از بیماری‌های کشنده و مانع از مجاهده و رهایی از بیماری‌ها آتش دوزخ "مَخَافَةُ لَوْمِ لَائِمٍ" (= ترس از سرزنش سرزنشگر) است که در هر وجودی هست، زیرا هر کسی در نزد خود و طایفه‌یی که در میان آن‌ها رشد و نمو کرده خواهان ستایش است و از اعراض و بدگویی‌های پیرامونیان خویش بدش می‌آید - هر چند بدگوهای او بسیار اندک باشند و ستایشگران او از طایفه‌ی دیگر چندین برابر بدگوهایش باشند. مثلاً ملاحظه نما شخص یهودی بدگویی و سرزنش ده نفر یهودی را به مدح هزار مسلمان یا مسیحی نمی‌خرد، چه در امور دینی و چه در امور دنیوی که "اعتباری" است. مثلاً لباسی که نزد ایشان معمول است تبدیل نمی‌کند به لباس مردمی که پیش ایشان ناخوش‌آیند است، اگر چه دیگران بپسندند - به همین گونه از آقایان علما هیچ کس لباس غیر اهل علم را نمی‌پوشد، زیرا سرزنش اهل علم را نمی‌تواند تحمل کند و حتی چون مطلب در همه‌ی اذهان رسوخ یافته هر کس هم خالی‌الذهن و بی‌سابقه باشد وقتی او را ببیند خواهد گفت: "چرا از زی‌خودت بیرون رفته‌ای؟". از این جاست که خداوند جهان در وصف مومنان می‌فرماید:

"در باره‌ی خدا از سرزنش سرزنشگران بیمی ندارند." ۵/۵۴

و کسی که این بیم را از خود دور کرد و داخل در این گروه مومنان شد به مرتبه‌ی والایی از مراتب ایمان دست یافته. پس از آن، درمان بیماری‌های دیگر آسان می‌شود.

بیماری دیگر: یکی دیگر از این بیماری‌ها، بیماری حب نشو یا انس

با محیط است. زیرا همه‌ی عوامل و پدیده‌هایی که

حَبّ نَشْو انسان با آن‌ها در طایفه یا قبیله و شهری زاده

می‌شود و با آن آیین و روش بزرگ شده و پرورش می‌یابد جزء فطرت او می‌شود. آن روش و آیین و شهر را دوست دارد. و دوستی آن‌ها خواهان بدآمدن ضد آن‌هاست. یک معنای "میهن دوستی نشانه‌ی ایمان است\*" همین است که ایمان و انقیاد و سرسپردگی به طریقه و آیینی که در زادگاه و شهر خود داشته است موجب محبوبیت آن شهر می‌شود. چنان‌که خانه و شهر دوست تو، مورد علاقه‌ی تو می‌شود و هر چه این انس و وابستگی بیشتر طول بکشد محبت و دوستی‌اش بیشتر می‌شود، چون شاخ و برگش زیادتر می‌شود. مثلاً اگر سال‌ها در راه و روشی ماندی و از آن راه و روش بدت بیاید، از مردمی هم که به آن راه و روش هستند بدت می‌آید. این بدآیند حتی مستلزم بد آمدن از پدر و مادر و خویشاوندان و دوستان و جز آن‌ها نیز می‌شود. مثلاً یهودی اگر مسلمان بشود باید از پدر و مادر و کسانش کینه و نفرت داشته باشد. چرا؟ برای این‌که محبت ایشان او را از راه اسلام باز می‌دارد و سبب می‌شود که او فکر کند حق با آن‌ها باشد. در نتیجه، خوبی‌های اسلام در نظرش جلوه نمی‌کند و خوبی طریقه‌ی خودش جلوه می‌کند و بالعکس بدی جلوه می‌نماید.

شعر:

"گویند لیلی سیاه حبشی است"

در حالی که اگر سیاهی مشک نبود غالبه (= ماده‌ی خوشبو و سیاه‌رنگ) پدید نمی‌آمد.

و سوگند به تو در چشمانش پیچیدگی است.

و من می‌گویم که زیباترین پرندگان پیچیده چشمانند\*.

## بیماری‌های نفسانی

چون این دو بیماری در بیشتر مردم هست و بیشتر از آن غافلند، به آن اشاره شد. بیماری‌های دیگر روشن‌اند. مانند علاقه به ریاست و حکومت بر دیگران، مال دوستی، زن دوستی و جز این‌ها، که به هر کدام از این‌ها آسیبی برسد جلوگیری از مجاهده و طلب حق است.

جامع همه‌ی این بیماری‌ها، که مانع طلب حق و جلوه آن در نظر می‌شود، دو امر است؛ یکی هوی (= خواهش‌های نفسانی) و دیگری وهم (= ترس بیجا و نا بخردانه) که هر یک از آن‌ها شاخه‌های گوناگون دارد. و هر یک از آن دو به دیگری یاری و کمک می‌کند. چه بسا انسان مبتلا به اوهام و خیالپرستی است. پس از آن که توجه می‌کند می‌بیند که خاستگاهش هوی و خواهش نفسانی بوده است - و این بیشتر دیده می‌شود، و گاه بعکس است.

ولی از فریب و گمراهی‌های نفس هم غافل مشو، که گاه می‌شود به بهانه‌ی آن که انسان خود را از خواهش‌های نفسانی نجات دهد، مبتلا به پاره‌یی اوهام می‌کند. می‌بینی هوی و خواهش‌های نفسانی در وجودش نیست، ولی چنان گرفتار وهم و خیال شده که هیچ چیز را به او نمی‌توان فهماند. و گاه دیده می‌شود که با فریب و گمراهی، اوهام از بین می‌رود.

ولی چنان مبتلا به هوی و خواهش‌های نفسانی می‌شود که حقیقت را هم خیال و وهم می‌پندارد. پس باید از فریب‌های نفس آماره، به خدا پناه بُرد. " نفس به بدی فرمان می‌دهد، مگر آن که خدا رحم کند".

۱۲/۵۳

## بازگشت به باری حضرت موسی گرفتار قوم خود بود و چه

آزارها از ایشان کشید تا آن که در گذشت. آن‌ها

## راه یکتاپرستی بیش از ششصد هزار نفر بودند که از مصر بیرون

آمدند\* و چنان که در تورات نوشته شده است جز یوشع و کالیب\* کسی از آن مردم نمانده بود و جز اندکی از آنان، دیگران همه در حال شک و ریب مردند\*. پس از فوت حضرت موسی، چنان که پیش از این گذشت، وی در نظر اولاد و بازماندگانش عظمت و بزرگی یافت. حضرت یوشع وصی آن حضرت در مقام بزرگداشت حضرت موسی و سخنانش برآمد و بنی‌اسرائیل را وادار به جهاد کرد. زمین‌های بت‌پرستان را به تصرف درآوردند و آنان را کشتند و بت‌پرستی و شرک را از میان برداشتند. و تا اندازه‌یی به شاهره یکتاپرستی راهنمایی شدند. و به عباداتی که حضرت موسی قرار داده بود پرداختند\*. پس از حضرت یوشع، در تعظیم حضرت موسی می‌کوشیدند. ولی از توحیدشان کاسته می‌شد. گهگاهی پاره‌یی از پیامبران متذکر این نکته می‌شدند. سرانجام باز به بت‌پرستی می‌افتادند. تا زمان حضرت داود. آن حضرت و حضرت سلیمان توحید و یکتاپرستی را تجدید کردند. بیت المقدس را بنا کردند\* تا خداوند را پرستش کنند و از بت‌پرستی دوری ورزند. پس از آن دو بزرگوار، کارهای ناشایست و گناه

و بت پرستی در بنی اسرائیل شایع شد. و اندرز و موعظه پیامبران مانند اشعیاء و یرمیا\*، و جز ایشان سودمند نیفتاد. تا آن که به خواری روزگار پیش دچار و گرفتار پادشاهان عجم\* شدند. پس از آن که از اسیری برگشتند و بیت المقدس را تعمیر کردند و از طغیان و غرور و نخوتی که پیش از این داشتند افتادند، به عبادت پرداختند. و شریعت حضرت موسی را چنان که در تورات نوشته بود و حضرت بیان فرموده بود بجا آوردند، و حضرت و پیامبران پیشین را گرامی داشتند. بر خلاف روزگار خود پیامبران، که دلشان از دست اهل زمان خود پُرخون بود، حتی آزار منافقان بیشتر از کفار و منکران ایشان بود. و از این رو فرمود:

"منافقان در پست ترین طبقه‌ی دوزخند." ۴/۱۴۵

**شاخ و برگ** از برای شریعت شاخ و برگ زیادی می‌ساختند و به حضرت موسی نسبت دادند بطوری که از حقیقت و برای شریعت مفهوم واقعی عبادت می‌کاستند و بر ظواهر آن‌ها می‌افزودند. حتی با پاره‌یی از اوامر مخالفت می‌کردند. از نظر اصرار و علاقه‌یی که به اوامر دیگر داشتند، در صورتی که اهمیت آن چه که مخالفت می‌کردند، نزد خدا و حضرت موسی مهم‌تر از آن چیزی بود که اصرار داشتند انجام دهند. تا آن که خداوند حضرت عیسی را بر انگیخت که شریعت را تکمیل کند. یعنی مردم را وادار کند بر این که از حقیقت شریعت که محبوب خدا بوده است پیروی نمایند. و آن چه شریعت نبود، و مردم علاقه به انجام دادن آن داشتند و جزو شریعت کرده بودند، از میان مردم بردارد.

## پدیده‌های

زیرا زمانی که پیامبری برای تجدید شریعت می‌آید، می‌بیند که شریعت پیشین، دارای این سه پدیده بوده هر شریعت است:

- نخست پدیده‌یی است که پیامبر پیشین به امر الهی قرار داده که در واقع حقیقت شریعت است- که در این زمان چیزی جز نام از آن باقی نمانده\* - و عبارت است از خداپرستی و توحید الهی، و تذکر و یادآوری حق و آن چه در آن آسایش مردم است. حاصل و چکیده‌ی آن گفته‌ی حضرت موسی است که: " خدای خود را دوست داشته باش به تمام دل و جان، و برای همسایه‌ات آن چه برای خودت می‌خواهی، بخواه".\* و این پدیده‌یی است که هرگز نسخ و زوال نمی‌یابد.

## تعطیلِ شنبه

پدیده‌ی دوم قوانینی است که پیامبر پیشین به فرمان خداوند در شریعت پیشین مقرر نموده به منظور محدود ساختن حدود و نظم شریعت و حُسنش به اعتبار زمان و صورت‌های موجود و نظر آن پیامبر است. این پدیده را اگر پیامبر آینده صلاح بداند، از نظر صلاح‌دیدها یا به اقتضای زمان، یا به جهت شاخ و برگ‌هایی که بر آن افزوده‌اند و از این نظر تباهی آن بیش از سازندگی آن است، از میان بر می‌دارد، یا به گونه‌ی دیگری در می‌آورد.

چنان که حضرت موسی روز بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر را که روز شنبه بود، به منظور یادآوری، روز عید قرار داد و قرار گذاشت که هر روز شنبه، گردهم آیند و از آن روز یادکنند که خداوند عالم به قدرت تامه‌ی خود بنی اسرائیل را از چنگ فرعون رهایی داد و فرعون و قومش را نابود کرد و بت پرستی ایشان از هم پاچید و آن یکتا پرستی که حضرت

موسی و پدران و نیاکانش بیان کرده بودند نیرو گرفت. غرض حضرت موسی از این کار این بود که در هفته یک روز از رنج معاش آسوده باشند، مردم در آن روز توجه به آفریننده‌ی خود کنند و به پرستش خداوند بپردازند. ولی چون آن روز مبارک شنبه بود، از میان روزهای هفته آن روز را برای توجه مردم به خداوند برگزید.\* و چون می‌خواست اهمیتی به آن روز ببخشد نکات و وجوهی برای برگزیدن آن روز یاد کرد. از آن جمله فرمود: خداوند عالم در شش روز آسمان و زمین را آفرید و در روز هفتم ازین کار آسوده شد. آن روز گرمای شناخته شد. ما نیز باید آن روز را کار نکنیم.\*

انسان خردمند متوجه می‌شود که شخص بزرگی که از سوی خداوند برانگیخته شده و به فرمان اوست، خواست و اختیار خودش که خواست و اختیار خداوند است، در برقراری و وضع هر امری کافی است. لیکن آن مردم از بیخردی، دلیل خواستند. از این رو این نکته را به جهت خاموش شدن ایشان بیان نمود، وگرنه آن مردم نه معنای آفرینش آسمان و زمین و شش روز را فهمیدند، و نه فهمیدند که روز و شب پیش از آفرینش آفتاب و ماه کجا بود.\* مراد از صبح و شام و زمان آفرینش چه چیز است. هنوز هم نه ایشان فهمیدند و نه غیر ایشان. و نفهمیدند که چرا در روزی که خداوند جهان از آفرینش آسمان و زمین آسوده بود، آن‌ها نباید در روزی خود کوشش کنند. و نیندیشیدند که خداوند عالم از کار آفرینش آسوده شد، یعنی چه! چه خوش تعبیر شده:

" یهود گفتند دست خدا بسته است، دست خودشان بسته

شد" ۵/۶۴

اگر این عبارت را اکنون به ایشان نسبت بدهی منکر خواهند شد و خواهند گفت که ما چنین غلط نکرده‌ایم. بیچاره‌ها نمی‌دانند که حاصل حرف‌های ایشان چنین است.

گذشته از این در زمان حضرت عیسی مردم چنان کارها را بر خود سخت نموده بودند که بیمار در روز شنبه جرأت نداشت درد خود را درمان بخشد. حضرت می‌فرمود: پیامبر پیشین چنین چیزی را قرار نداده، با این حال اگر هم آن پیامبر پیشین که وضع کننده‌ی آن امر بود، در این زمان حضور داشت، آن را بر می‌داشت و تغییر می‌داد.

**دروغ بستن‌ها** - پدیده‌ی سوم چیزهایی است که صاحب شریعت

ابتداً قرار نداده و از آن خبر نداشته، ولی پیروان آن پیامبر، که خود را در ظاهر از بزرگان دین و شریعت می‌شناختند و در باطن پیرو هوای نفسانی خودشان بودند، آن‌ها را ساخته‌اند و عوام کالانعام\* یا برای پیروی از هوای نفسانی خودشان، از آنان پیروی نمودند که برخی از آنان از برخی دیگر شنیده بودند،\* یا از ترس، یا به خیال این‌که آنان از سوی خداوند هستند، زیرا این بزرگان آن امر را به خداوند و پیامبران و اولیاء نسبت می‌دادند.

" کتاب را بدست خود می‌نویسند و سپس می‌گویند از سوی خداست، برای این‌که به بهای ناچیز بفروشند." ۲/۷۹

و پیروان هم

" مَلاها و پیشوایان خودشان را پروردگاری می‌دانستند."

۹/۳۱



غرض آن است که این پدیده‌ی سوّم برساخته‌های شرکی و مؤتفکاتِ جعلیه‌ی\* بزرگانی است که شیاطین اصلی بر حسب وعده خود که گفتند :

" آن‌ها را وادارشان می‌کنم تا گوش چهارپایان بشکافند و

وادارشان می‌کنم تا آفرینش خدا را دگرگون کنند." ۴/۱۱۹

انجام می‌دهند و ایشان را وادار می‌کنند که این دروغ‌ها را به جامه‌ی شریعت درآورند و مردم را با آن بیوشانند و نامش را " لباس التقوی" (= جامه‌ی پرهیزگاری) بگذارند.

یکی از هدف‌های اصلی خداوند جهان در برانگیختن پیامبران برداشتن این دروغ بستن‌های اهریمنی است که مردم به نام شریعت پذیرفته‌اند، و از اصل پدیده بکلی برگشته‌اند به گونه‌ی که از آن باقی نماند جز نامی\*، یعنی در حقیقت پدیده‌ی نخستین را فدای پدیده‌ی سوّم کرده‌اند. از بین رفتن پدیده‌ی دوم هم که در واقع منسوخ می‌شود، به علت همین پدیده‌ی سوم است. پس بر پیامبر واجب است که این پدیده‌ی سوم را از میان بردارد ولی تا جان و ناموس خود را فدا نکند نمی‌تواند این کار را بکند. از این رو حضرت عیسی سه سال دعوت می‌کرد و خود را در حال گریختن از جایی به جای دیگر نگاه داشت. و به مردم حقیقت این سه موضوع را روشن کرد، محبوب خداوند را که مورد خشم و نفرت شیطان بود به مردم نشان داد. مورد خشم و نفرت خداوند را که محبوب شیطان و چیزی بود که شیطان دستور می‌داد، به خلق نمایاند و تخم آن حقایق را با سخنان و مثال‌ها و بیانات در دل مردم کاشت، ولی روییده نشده و به بار ننشسته، به دارش زدند. خداوند می‌گوید:

" من میراننده‌ی تو هستم و برگشنده‌ی تو به سوی خودم هستم و پاک کننده‌ی تو از کسانی که کفر ورزیدند و من هستم که کسانی را که پیروی از تو کردند برتر از کسانی

قراردهم که کفر ورزیدند تا روز قیامت." ۳/۵۵

پس از به دار آویخته شدن آن بزرگوار، یاران و پیروان آن بزرگوار که در زمان خودش در حق او شناسایی و شناختی نداشتند متذکر و متنبه شده، حقیقت راه و فرمایش‌های آن حضرت به خواست خداوند و روح القدس برایشان کشف شد و به هدایت خداوندی راه یافته به راهنمایی مردم برخاستند، چنان که در باره‌ی پیامبر خاتم فرمود:

" تو فقط ترساننده‌ای. و برای هر قومی راهنمایی هست."

۱۳/۷

**راهنمای کل** راهنمای کل، خداست. راهبرده به هدایت خداوند در هر زمانی رهنمون مردم است. کم کم پیروان حضرت عیسی مردم را از شرک‌های پیشین به توحید کشیدند. و وهم و خیال‌های پیشین مردم را که بزرگان آن‌ها برای آن‌ها ساخته بودند از میان بردند و مردم را به پاکیزه کردن اخلاق و به دست آوردن خوی‌های پسندیده راهنمایی کردند و به رو آوردن به کارهای نیک و دوری از کارهای ناپسندیده و اخلاق رذیله وادار کردند. ولی از یهودیان دیندار کمتر به راه می‌آمدند. از این رو پیروان عیسی به راهنمایی قبیله‌های دیگر، مانند یونانی‌ها و دیگر فرقه‌های غیر یهودی، پرداختند.

حضرت عیسی

و کلمه

اما چون همانطور که پیش از این گفته شد ایمان به خدا و به غیب برای مردم دشوار است و پیروی از شخصی که همانند ایشان است دشوارتر، از این رو حضرت عیسی را که اکنون دیگر وجود نداشت، چنان در نظر مردم بزرگ جلوه دادند که مانند بزرگان درگذشته‌ی خود، حتی بهتر و والاتر، پنداشتند، تا آنجا که به ذهن مردم دادند که حضرت عیسی نخستین " کلمه " بوده است که خلق شده و سایر موجودات به خاطر وجود او آفریده شده\*. وحی خداوند به واسطه‌ی روح القدس به آن بزرگوار را چنان در ذهن مردم دادند که حضرت عیسی و خدا و روح القدس را به اتحاد تعبیر نمودند و پدر خوانده شدن خداوند به زبان حضرت عیسی را - با آن که خداوند را اختصاص به خود نداده بود، بلکه او را پدر همه خوانده\*، و حضرت موسی هم در تورات چنین ادا فرموده\*، و پیروان آن را جهت اختصاصی برای آن بزرگوار قرار دادند، بطوریکه آن معانی که مراد گوینده بود، یکسره از اذهان رفت. و آن جهت اختصاص و غلوی در اذهان جاگرفته، که مغضوب خدا و حضرت عیسی است.

خطرات غلو

این غلو و تفریط و افراط در محبت و مدح، سبب آن می‌شود که هرگاه پیامبری یا ولی بعدی ظاهر شود، مردم به او نمی‌گروند و بر مردم پوشیده می‌ماند، چنان که بنی اسرائیل به حضرت موسی نگریدند و بر آن‌ها پوشیده ماند. چون حضرت موسی را با باورهایی که به پیامبران پیشین داشته بودند برابر نیافتند. و به همین ترتیب یهود از گرویدن به حضرت عیسی محروم ماندند. برای این که آن چه در ذهن آن‌ها از اعتقاد به حضرت موسی بود جز آن چیزی بود که

در حضرت عیسی می‌دیدند. مثلاً می‌گفتند حضرت موسی با خدا رویارو گفتگو و حتی تعارف کرد.

بزرگان زمان

ولی بزرگان (=انبیای زمان) چه بکنند با این مردم؟ اگر پیشینیان را آن‌گونه که مردم می‌خواهند تعظیم و تکریم نکنند در انظار اهل زمان خودشان جلوه نمی‌کنند و به آنان ایمان نمی‌آورند. و اگر چنان تعظیم نمایند که آن‌ها می‌خواهند، رفته رفته این تعظیم فزونی می‌یابد و مردم مشرک می‌شوند و در دور بعد به بزرگ اهل زمانش ایمان نمی‌آورند. البته چون هرکس مأمور ارشاد و راهنمایی اهل زمان خود می‌باشد چاره‌ی مردم آینده با بزرگ زمان آینده است. اما کسانی که از عقل (=خرد) پیروی می‌نمایند و دینشان دین عقل است، نه از سخنان پیشینیان مشرک می‌شوند و نه پیامبر آینده در نظرشان خوار می‌نماید، که به او ایمان نیاورند.

چه باید کرد؟

پس هیچ‌گاه از شاهراه خرد بدر نروید و سخنان بزرگان و کتاب‌های آسمانی را با خرد و شرع پیشین تطبیق و مسلم کنید. بشرط این که معنای فرمایش شرع پیشین را بفهمید. اگر جوینده خردمند باشد و غرض‌های نفسانی را از خود دور کند رازها و اشاره‌ها و بیانات کتاب‌های آسمانی را درک می‌کند و همه را با یکدیگر سازگار می‌بیند، هر یکی را مکمل گذشته و مژده دهنده‌ی آینده می‌یابد.

کاش همچو کسی را، که وجودش از عنقا کمیاب‌تر است و از کیمیا عزیزتر، می‌یافتی و با او صحبت می‌داشتی و سازگاری و نبودن اختلاف میان کتاب‌های آسمانی و ملت‌های گوناگون بر زبان می‌آمد.

"مردم در آغاز، همه یک گروه بودند. خداوند میان ایشان پیامبران برانگیخت که بشارت دهند و بترسانند و با آنها کتابی بر حق فرستاد تا میان مردم، در باره‌ی آنچه که اختلاف دارند، داوری کند. و در باره‌ی این دین‌ها اختلاف نکردند مگر آنان که این دین‌ها را داشتند - باوجود آن حکمت‌ها که سوی آنها آمده بود - و خداوند به اراده‌ی خویش کسانی را که ایمان آورده بودند به حقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند هدایت کرد، که خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند." ۲/۲۱۳

**اهل بَغی** هر کس می‌گوید من "اهل بَغی" (= ستم پیشه) نیستم، بی‌غرض و مرض هستم. غافل از آن که دوستی به یک مذهب خاص و اختصاص حق در جهت و طریقه‌ی، بدون "بَغی بر غیرخود" قابل تصور نیست. شک نیست که توجه و روی آوردن به جهتی، رویگردانی از جهت‌های دیگر را، خواهان است. مثلاً کسی که معتقد است و می‌نویسد: "حضرت ابراهیم خواستار بود که خدمت حضرت عیسی مشرف شود، در وادی شاده رسید، همان ملکی صدق بود که "ملک سالم" هم می‌گفتند، به کاهن خدای تعالی تعبیر کرده‌اند. سپس او حضرت ابراهیم را دعای خیر کرد و حضرت ابراهیم "عُشر" به او هدیه داد." یا می‌نویسد: "خداوند

به حضرت ابراهیم وعده داد که نسل تو را برکت خواهم داد. قبیله‌ها از تو برکت خواهند یافت." و مراد او از "نسل"، حضرت عیسی بود. و از همین رو "نسل" فرمود و "نسل‌ها" نفرمود. یا وقتی مثلاً حضرت داود که می‌فرماید: "خداوند به "خداوند من" فرمود بر دست راست من بنشین تا دشمنان را زیر پایت لگدکوب کنم..." تا پایان. مرادش از "خداوند من" حضرت عیسی است. و از این‌گونه سخنان، که هر کسی پژوهش نموده دریافت که چگونه چنین کسی می‌تواند بَغی با یهود نداشته باشد. یهودی که این سخنان را بدین‌گونه که مسیحیان تأویل می‌کنند، نمی‌پذیرد. و همچنین با سایر امت‌ها و ملت‌ها که اگر حضرت عیسی را هم قبول داشته باشند و او را پیامبر و کلمة الله و روح الله بدانند، این‌گونه باورها را واهی می‌دانند.

از این‌گونه مطالب در هر طایفه و مذهب و ملتی هست، پس چگونه با این باورها با هر یک از ایشان می‌شود به گفتگو نشست.

آری، مردمی هم هستند که این سخنان را یکسره بیهوده می‌شمارند و به هیچ یک باور ندارند. اما اینان طبیعی و یا برهمی\* شده، شرافت و بزرگی پیامبران را اصلاً منکر هستند: گاهی می‌گویند پیامبران مردم زیرک و خردمندی بودند، اما با خدا راه داشتن و مأموریت آنها را از طرف خداوند و فیض بخشی روح القدس به پیامبران و این‌گونه سخنان را ابدأ نمی‌پذیرند و پرستش‌های مرسوم شده از سوی پیامبران و مردم را از ساخته‌های بشر می‌دانند، تا خودشان ریاست کنند. این بیچاره‌ها از شدت تفریط به افراط افتاده‌اند. گفت و شنود با این‌گونه مردم از گفتگو با آن دسته‌ی نخست سخت‌تر است.

## بازگشت به

باری، پس از چندی که از زمان حضرت

عیسی گذشت دین عیسوی به راهنمایی

داستان حضرت عیسی و ارشاد حواریون و دیگر پیروان آن

حضرت رواج یافت، و شریعت و طریقه‌یی در میان اینان برقرار شد و

پرستشگاه‌هایی برای خود ساختند، رفته رفته این ملت اوج گرفت و بر

ملت یهود برتری جست تا زمان حضرت رسول.

مردم مکه و مدینه و اعراب آن بیابان‌ها پس از حضرت ابراهیم

پرستشگاه و پرستشی داشتند که اصلش بی‌شرک و بت‌پرستی بود، اما

مانند دیگر طایفه‌ها آیین بت‌پرستی در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود، و

اگر از اهل کتاب و یهودیان و مسیحیان، کسی در صدد هدایت بر می‌آمد و

از بت‌پرستی نهی می‌کرد، گفتگویی بی‌اثر بود. از اینرو با هم آمیزش

می‌کردند و هر یک به روش و راه و رسم خود رفتار می‌کرد. نه اهل کتاب

در صدد رد کردن مشرکین و نه اهل شرک در صدد رد کردن اهل کتاب

بودند. چون همه در اصل شرک شریک بودند، هر کدام به گونه‌یی.

" یهودی‌ها می‌گفتند عزیز پسر خدا است و مسیحی‌ها

می‌گفتند مسیح پسر خدا است. این سخن آن‌ها است با

دهان‌های خودشان، گفته‌ی کسانی را که پیش از آن‌ها کفر

می‌ورزیدند بازگو می‌کردند. خدا بکشد آن‌ها را ! چگونه

تهمت و افترا می‌زنند. بزرگان و پیشوایان دینی خودشان را

سرورانی جز خدا می‌دانستند. و مسیح پسر مریم را آن‌ها

مامور نبودند بپرستند، جز به این که خدای یگانه را، که جز

او خدایی نیست، بپرستند. پاک است او از آنچه شرک

می‌ورزند". ۳۰ و ۹/۳۱

و هیچ‌یک از این طایفه‌ها رسالتی بر دیگری نداشت.

در جای دیگر می‌فرماید:

" کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دست بردار نبودند

تا آن که دلیل آشکار برایشان آورده شد: پیامبری از سوی

خدا که صحیفه‌های پاک (= کتاب‌های آسمانی) می‌خواند، که

در آن‌ها نوشته‌های استوار و راستین است. و آنان که

اهل کتاب بودند پراکنده نشدند مگر پس از آن که دلیل

آشکار به سویشان آمد. و به آنان چیزی دستور داده نشده،

جز آن که خداوند را خالصانه بپرستند و دین را خاص او

کنند، معتدل باشند، نماز کنند، زکات بدهند. این است دین

درست." ۱ تا ۹۸/۵

و خداوند عالم رسول خاتم را از میان مردم مکه بر انگیخت تا

همه‌ی طایفه‌ها را از بند شرک برهاند:

" برای این که بارهای سنگین (= احکام درشت) آنان و

بندهایی را که بر آنان بود بردارد." ۷/۱۵۷ \*

از این رو حضرت رسول برپا دارنده‌ی فرمان خداوند شد و هیچ

کس سخن ایشان را نپذیرفت. چنان که در خبرها است تا دو سال یا بیشتر

جز علی بن ابی طالب (ع) و حضرت خدیجه کسی به آن حضرت نگروید.

اما اهل کتاب، چون بر ایشان مسلم بود که اهل مکه بر باطل‌اند، چگونه

می‌توانستند احتمال بدهند که پیامبری از میان ایشان پدیدار شود. یهود



در انتظار مسیحی بودند که از بنی اسرائیل و از طایفه‌ی یهودا باشد. و مسیحیان در انتظار بودند و هستند که حضرت عیسی که به آسمان رفته بود از آسمان، در حالی که بر آبر سوار است آشکار شود. و اما اهل مکه چگونه می‌توانستند بپذیرند که کسی که از کودکی او را دیده بودند و برتری از برای او نفهمیده و ندانسته بودند پیامبر شود. یا آن که آن چه را که ایشان قطعی و مسلم می‌دانستند باطل بداند و آن چه نزد ایشان احترام داشت بی‌احترام کند و نسبت شرک بر ایشان بدهد در صورتی که خود را یکتاپرست می‌دانستند و می‌گفتند:

" ما آن‌ها (= بت‌ها) را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به

خدا نزدیک کنند." ۳۹/۳

و از همه مهمتر این که دین یهود و نصاری را بر حق بداند و ایشان را از مشرکان بهتر بداند. در صورتی که نزد ایشان یعنی قریش مسلم بود که خودشان از این دو طایفه بهترند. و اگر هم دین یهود و نصاری بر حق بوده باشد، اختصاص به خود آن‌ها دارد و اهل مکه نباید به آن دین بگروند.

**بیماری‌های** و از این گونه وهم‌ها که در ذهن هر سه طایفه بود و بیماری‌های نفسانی مانند حسد و جز آن مانع از این **نفسانی** بود که گوش به سخنان آن حضرت بنمایند. دل‌هاشان مرده بود و تا زنده نمی‌شدند آن نور را نمی‌دیدند.

" آیا کسی که مرده باشد و ما زنده‌اش کرده‌ایم و برای او روشنایی قرار داده‌ایم که در پرتو آن در میان مردم راه برود،

مانند کسی است که صفت وی در ظلمات بودن است، و از

آن بیرون شدن نیست؟." ۶/۱۲۲

از راه زنده کردن یک مردم توسط خداوند مردم زنده می‌شدند، یعنی متنبه می‌شدند، و درمی‌یافتند که بیمارند و بیماری ایشان مانع از شنیدن فرمایش آن بزرگوار است. رفته رفته آن فرمایش‌ها را که می‌شنیدند، می‌پسندیدند.

" کسانی می‌پذیرند که بشنوند، و مردگان را خدا بر

می‌انگیزاند." ۶/۲۶

حضرت عیسی می‌فرمود:

" کسی که دوباره زاده نشود به ملکوت آسمان‌ها وارد

نمی‌شود." \* انجیل یوحنا ۳ و ۳/۵

عرض کردند:

" چگونه انسان دوباره زاییده می‌شود؟." انجیل متی ۱۹/۲۸

فرمود:

" زایش اول در جسم است، زایش دوم از روح است."

انجیل رساله‌ی پلوس به تیطس، باب سوم آیه‌ی ۵

به حضرت خاتم خطاب آمد:

" تو نمی‌توانی کسانی را که در گور هستند شنوا سازی."

۳۵/۲۲

چه گفته شده، خلاصه تا کسی از گورستان‌های وهم بیرون

نه چه کسی گفته نیاید فرستاده‌ی بیچاره‌ی خداوند کاری

" تو تنها کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از

خداوند رحمان نادیده بترسد." ۳۶/۱۱

پیروی از اندرز، کسی می‌نماید که "بنگرد به آن چه گفته شده

نه این که بنگرد که گوینده‌ی آن کیست" \*.

اهل زمان حضرت رسول همه نظر به شخص گوینده داشتند و

تعجب می‌کردند که چگونه این شخص راهنما و پیامبر و اهل اندرز است.

" شگفت داشتند از این که ترساننده‌یی از خودشان آمده.

کافران می‌گفتند این چیز شگفتی است." ۵۰/۲

" مردم شگفت دارند از این که به مردی وحی کردیم که از

خودشان است- که مردم را بترسان و مژده ده به کسانی که

ایمان آوردند که برای آنان نزد خداوندشان قدم صدق است.

کافران می‌گفتند این یک جادوگر آشکار است." ۱۰/۲

باز گفتند :

" آیا از میان همه‌ی ما، تنها به او وحی نازل شده است؟"

۳۸/۸

چنان که در باره‌ی پیامبران پیشین می‌گفتند:

" اگر شما از یک انسانی مانند خودتان فرمانبرداری کنید در

آن صورت زیانکار خواهید بود." ۲۳/۲۴

" آیا از میان ما به او یادآوری و اندرز نازل می‌شود. او یک

دروغزن بی‌باک است." ۵۴/۲۵

باز فرمود:

" هرگاه تو را ببینند، تو را به سخره می‌گیرند و می‌گویند

این است آن کسی که خداوند همچون "فرستاده"

برانگیخته است؟" ۲۵/۴۱

غرض آن است که گوش به خود سخن نمی‌کردند. با شگفتی نظر

به شخص می‌کردند و با وهم‌های خارجی و بیماری‌های درونی باور پیدا

کرده بودند به این که این شخص قابل رسالت و میانجی میان خدا و مردم

نیست. برای باطل شمردن قرآن می‌گفتند:

" چرا قرآن بر یکی از مردم این دو قریه‌ی بزرگ نازل

نشد؟" \* ۴۳/۳۱

پیامبر اسلام می‌گفتند اگر این سخن خداوندی فرورفته شود

باید بر فلان و فلان که عظمت و بزرگی ایشان معلوم

است فرستاده شود. این بود که در مدت سیزده سال که در مکه به دعوت

مشغول بودند، متحمل پاسخ‌های ناملایم می‌شدند. مردم بسیاری به شرف

اسلام مشرف شدند و سخنان آن بزرگوار را شنیدند و دانستند که

فرمایش‌های ایشان حق است. آنگاه به او گرویدند. اما این مؤمنان از آزار

مشرکان آسوده نبودند و پاره‌یی مهاجرت و کوچ کردند. پاره‌یی ماندند و

سختی را تحمل کردند. پاره‌یی که از معتبرین بزرگان قریش بودند و

عشیره و قبیله یا مال ایشان مانع آزار کفار بود به حال خود در مکه

ماندند و از حضرت رسول و خویشاوندان ایشان پشتیبانی می‌کردند. پس

از سیزده سال آن حضرت از ایمان دیگران نومید شد و مانند حضرت نوح به او ندا آمد:

"هیچ کس از قوم تو، جز آن‌ها که ایمان آوردند، دیگر ایمان

نمی‌آورد." ۱۱/۳۶

پس مأمور شد به این که:

"از مشرکین روی بگردان." ۱۵/۹۴ و ۶/۱۰۶

اعراب هم وقتی افزایش گروندگان به اسلام و والایی سخن آن حضرت را دیدند بیشتر در صدد دفع و از میان بردن آن حضرت برآمدند.

"هر امتی کوشش می‌کرد که فرستاده‌ی خدا را دستگیر

کند." ۴۰/۵

زیرا پیش از آن تاریخ چون پیش خودشان باطل بودن دین حضرت ثابت شده بود می‌گفتند قابل آن نیست که بتواند در دین آنان اختلال کند و پیروان دینشان را به دین خود برگرداند. ولی وقتی دیدند که مردم:

"شتابان از گورها بیرون می‌شوند، گویی به سوی بت‌های

نصب شده می‌دوند." ۷۰/۴۳

آن وقت گفتند باید چاره‌یی کرد که آن حضرت کشته شود و این شعله‌ی درخت طور خاموش شود.

**مهاجرت** حضرت از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در مدینه "انصار" به آن حضرت گرویدند. آنان که به حضرت ایمان آورده بودند از مکه مهاجرت کردند و بر "کشتی امن" سوار شدند و کفار

قریش در دریای مرگ و نیستی رفته رفته غرق شدند تا آن که مکه را فتح کردند و اعراب حجاز و نجد در مقام تسلیم و فرمانبرداری و بندگی برآمدند و هر کس که ایمان نیاورده بود و به حضرت واقعاً از دل و جان نگریده بود در مقام تسلیم و اطاعت کورکورانه برآمد:

"اعراب می‌گفتند ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید بلکه

اسلام آوردید و ایمان در دل‌های شما هنوز وارد نشده."

۴۹/۱۴

اما اهل کتاب، یهود که در آن سرزمین بودند، پاره‌یی ایمان آوردند و پاره‌یی در مقام تسلیم بر آمدند و در ذمه‌ی اسلام\* داخل شدند. و مفسدین را یا کشتند یا نفی کردند\*.

"مجازات کسانی که با خدا و پیامبر جنگ می‌کنند و

کوشش می‌کنند که در جهان فساد کنند این است که

کشته شوند یا به دار آویخته شوند، یا دست‌ها و پاهایشان بر

عکس یکدیگر بریده شوند یا از سرزمین خود رانده شوند.

این سزای آن‌ها در دنیا است و در آخرت هم عذاب دردناک

دارند." ۵/۳۳

اما کسانی را که حضرت خاتم از گروه کفار اهل کتاب و مشرکان می‌کشتند، یا در اندیشه‌ی آزار رساندن به آن حضرت بودند و به منظور دفاع از خود و مؤمنان با ایشان جنگ و مجاهده می‌کردند، یا در سرزمین خودشان مرتکب فساد می‌شدند، و برای از میان بردن فساد چاره جز کشتن ایشان نبود. عقل هم در هر دو مورد این کشتن را تأیید می‌کند.

حضرت عیسی که ابدأ در صدد آزار کسی نبود و حتی درباره‌ی قصاص فرموده بود: عفو کنید\*، اگر کسی در صدد قتل آن بزرگوار، یا یکی از مؤمنان به او بود، اگر می‌توانست، به هرگونه که بود دفع می‌کرد. و یا اگر کسی در زمان آن بزرگوار در صدد فساد و آزار مردم بناحق بود، شک نیست که به هرنحو بود رفع فساد او را می‌نمود. بجز این دو مورد کشتن مردم پسندیده نیست. آنچه معروف است که حضرت محمد مردم را می‌کشت، این در صورتی بود که این دو پیشنهاد را: یا ایمان بیاورند یا جزیه\* (= پول سرانه) بدهند، ردّ می‌کردند. اگر آیه‌های قرآن را بررسی نمایید بیش از این دو مورد دستور کشتن نمی‌بینید.

" با کسانی که با شما کارزار می‌کنند کارزار کنید." ۲/۱۹۰

باز فرمود:

" هر جا مشرکان را یافتید بکشید." ۹/۵

و این را در زمانی فرمود که فساد آنان افزایش یافته بود.

" در باره‌ی شخص مؤمن نه خویشاوندی را رعایت می‌کنند

و نه عهد و پیمانی را." ۹/۱۰

ولی در باره‌ی اهل کتاب نخست فرمود:

" با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به بهترین صورتی، مگر

آن‌هایی که ستمگری کرده‌اند." ۲۹/۴۶

یعنی کسانی که ایجاد فساد می‌کنند.

در راه

پس از استقرار اسلام امر فرمود که هر کس از اهل کتاب

(یهودی‌ها و مسیحی‌ها) اظهار اطاعت سیاسی بکند و

یکتاپرستی اطاعت ایمانی نکند باید جزیه بدهد- بجای خراج - و

در امان باشد. و اگر سرکشی و شورش کند البته اهل فساد است و باید به مقتضای سیاست کشته شود تا مردم دیگر آسوده شوند. از این رو فرمود:

" بکشید کسانی از اهل کتاب را که به خدا و روز قیامت

ایمان ندارند و آنچه خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند

حرام نمی‌دانند و به دین حق متدین نمی‌شوند، مگر

آن‌که به دست خود جزیه بدهند و حقیر شوند." ۹/۲۹

در دعوت به اسلام و پذیرفتن توحید اجبار و اکراهی نبود، کشتن

و بستن نبود. آری، مجادله و مجاهده‌ی زبانی می‌کردند. اما با اهل کتاب،

" به بهترین صورتی " ۲۹/۴۶ رفتار می‌کردند که می‌گفتند:

" ایمان آوردیم به آنچه به ما فرستاده شد و آنچه بر شما

فرستاده شد، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع و

تسلیم فرمان اویم." ۲۹/۴۶

همچون اهل کتاب بت پرستی آشکار نداشتند.

اما با مشرکین به هرگونه که ممکن بود مجادله و مجاهده

می‌کردند. ولی کسی از اهل کتاب، با این‌گونه مجادله، ممکن نبود به ایمان

داخل شود. اگر به تندی و خشونت گفتگو می‌کردند شقاق و دو دستگی

افزایش می‌یافت و هیچ ایمان نمی‌آوردند. با مشرکان به هرگونه که ممکن

بود گفتگو می‌کردند و امید ایمان داشتند. پس از گشودن مکه، مردم مکه

و مشرکان دیگر از ماندگاری دین خود، ناامید بودند. هنگامی که دین خود

را در حال نابودی و بی‌پای می‌دیدند، بت‌ها شکسته شده و رؤسای

بتخانه‌هاشان کشته شده، به هر رو گرایش ناچیزی به اسلام پیدا کردند.

اما اهل کتاب چنان در دین خود ثابت بودند که اگر بیشترشان را

می‌گشتند به دین اسلام داخل نمی‌شدند، مگر از راه مجادله " به بهترین صورت " ۲۹/۴۶ وگرنه اگر بر اصل راه یکتاپرستی که حضرت موسی و حضرت عیسی آورده بودند می‌ماندند، حضرت خاتم می‌پسندیدند، چنان که فرمود:

" و از امت موسی گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌شوند و به آن باز می‌گردند " ۷/۱۵۹

که "یکی" می‌فرمود اگر بر دین حق خود باشند و از تغییراتی که در دین خود داده‌اند، دست بردارند و خوب بودن اسلام را هست دریابند، به دین اسلام در می‌آیند. و چنین هم بود که هر یک از آنان که از خوبی‌های دین اسلام آگاه می‌شد به دین اسلام مشرف می‌شد، اما اینان کسانی بودند که ملتفت شده بودند که آنچه در دست دارند اوهم است و از خدا و پیامبر نیست، و همگی مؤمنان و مسلمانانی که، که در زمان حَجَّة الوداع\* به ظاهر مسلمان بودند، و اگر چه شمارشان هم از اهل کتاب و مشرک و غیره بسیار بود ولی در باطن به اسلام نگرویده بودند. زیرا اسلام در قرآن دو بیان دارد یک بار می‌فرماید:

" و می‌گفتند به بهشت وارد نمی‌شوند مگر یهودی باشند یا نصاری. این پندارهای آنهاست. مگر دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید. آری کسی که روی خود را تسلیم خدا کرد و نیکوکار بود پاداش او نزد پروردگار او است و بیمی بر آنها نیست و اندوهناک هم نخواهند بود " ۱۱۱ و ۲/۱۱۲

باز می‌فرماید:

" آیا جز دین خدا جستجو می‌کنند و حال آن که هر چه در آسمان‌ها و زمین است خواه و نا خواه به او تسلیم می‌شوند و به او باز می‌گردند " ۳/۸۳

باز می‌فرماید:

" گفتند: آنها یهود و نصاری بودند که هدایت شدند. بگو: نه، بلکه ملت ابراهیم بودند و مشرک نبودند. بگویید ایمان آوردیم به خدا و به آنچه بر ما فروفرستاده شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان، هیچ فرقی بین آنها نمی‌گذاریم و ما برای آن تسلیم هستیم ".

۲/۱۳۶ و ۱۳۵

### حقیقت ایمان

### به تمام دل و جان

در این آیه‌ها و مانند آن اسلام عبارتست از توجه به سوی خداوند به همان معنایی که حضرت موسی و عیسی فرموده بودند که " به تمام دل و جان خدا را دوست داشته باشی و به او بگروی " و حقیقت ایمان به خدا هم همین است. ایمان به پیامبر هم ایمان به خدا است زیرا ایمان به آن بزرگوار ایمان به فرمایش اوست که از جانب خداوند بر او فرستاده شده و مأموریت و رسالت او رساندن آن چیزی است که از سوی خدا به او امر شده.

معنا و بیان دیگر اسلام در فرمایش خداوندی آن است که فرمود:

" اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید بلکه بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌های آنان داخل نشده است." ۴۹/۱۴

در این آیه و آیه‌های مانند آن، مراد از اسلام، اطاعت و تسلیم ظاهری است که نشان آن گفتن عبارت: " أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ " است. همچنان‌که در آیه‌ی صلوات می‌فرماید:  
" و تسلیم شوید." ۳۳/۵۶

**پیامبری و پادشاهی**  
زیرا پس از آن‌که حضرت محمد تبلیغ رسالت خداوندی و بیان توحید و چگونگی نزدیکی جستن به پروردگار و رسیدن به دیدار خداوند و بیان عبادت‌ها و کارهای ناشایست موجب گناه را به انجام رساند، خداوند عالم پادشاهی این دنیا را نیز به آن حضرت عطا فرمود. همچنان‌که پادشاهی بر بنی اسرائیل را به حضرت موسی عطا فرموده بود. اما به حضرت عیسی پادشاهی دنیوی عطا نشده بود، یعنی مأمور به اداره‌ی امور سیاسی مردم در این دنیا نبود. چنان‌که نوشته‌اند:

"به آن حضرت عرض کردند که حکم بفرمایید چیه به قیصر ندهیم، فرمود دیناری آوردند. پرسید: "چه بر آن نوشته است؟"، گفتند: نام قیصر. پس فرمود: "آن‌چه از آن قیصر است به او بدهید. و آن‌چه از آن خدایی است به من بدهید." انجیل متی ۱۷ تا ۲۱/۲۲

پس حضرت محمد دو مأموریت داشت: پیامبری و پادشاهی. در مأموریت نخست مردم را به خدا می‌رساند و در مأموریت دوم امور دنیوی

را نظم می‌داد. از اینرو اکتفا می‌کرد که اهل کتاب جزیه بدهند و آنان را امان می‌داد. اما پاره‌یی از منافقان که به ظاهر اسلام آورده بودند، حضرت متعرض ایشان نمی‌شد، زیرا غرض و هدف آن حضرت در مقام پادشاهی نظم اجتماع و ایجاد وحدت کلمه بود، تا همه در حمایت قانون بسر برند. و از عناد جلوگیری می‌نمود.

**درجات ایمان** و برای کسانی هم، که به آن حضرت ایمان آورده بودند درجاتی بود. از کسانی که در مگه‌ی معظمه در

حالت نداشتن هیچ‌گونه قدرت ظاهری آن حضرت، به آن حضرت ایمان آوردند، و با آن‌که در شدت و سختی و خواری بسر می‌بردند و از مخالفان آسیب‌ها می‌دیدند، خویشاوندانشان آنان را ترک کردند، همه‌گونه شکنجه را تحمل می‌کردند و از میهن خود کوچ می‌کردند، پیداست که ایمانشان از روی معرفت و حقیقت بود - هر چند معرفت آن‌ها هم مراتبی داشت - لکن تا هنگامی‌که آن بزرگوار را نشناخته بودند دست از حیثیت و مقام خودشان برنمی‌داشتند، و سرزنش مردم را تحمل نمی‌کردند، از خویشاوندان و بستگان خود دور نمی‌شدند و کوچ نمی‌کردند.

حال این مردم در آن روزگار مانند حال یاران حضرت عیسی پس از آن حضرت بود، که آنان نیز متحمل مشقت‌ها و آزارها شدند. با این‌همه در صدد برافراشتن سخن عیسی بودند. اگر کسی بخواهد میان این دو طایفه فرق بگذارد دوبین است.

پاره‌یی از پیروان حضرت رسول که در مدینه به آن حضرت گرویدند و در حالت پریشانی و نداری با مهاجران، که از مگه مهاجرت کرده بودند، دوستی و برادری می‌کردند. از نظر خلوص ایمان به مهاجران



نزدیک بودند. اما مردم دیگر که به آن حضرت ایمان آورده بودند، ایمانشان با غرض و مرض آمیخته بود.

پاره‌یی از مشرکان هنگامی که بت‌های خود را شکسته و رؤسای دینی خود را مقهور و کشته دیدند، چاره جز پیروی از مؤمنان به اسلام و پیش گرفتن راه مسلمانان نداشتند.

پاره‌یی به طمع غنیمت‌هایی که از جنگ می‌گرفتند و عزت و احترامی که در ظاهر داشتند اظهار اسلام می‌نمودند، و پاره‌یی به احتمال این‌که حقیقت در اسلام بیشتر است و بهتر از اسلام دینی نمی‌یافتند، اسلام می‌آوردند. گروهی به ظن و گمان داخل اسلام می‌شدند. جمعی می‌گفتند: "اگر دروغ باشد گناهش به گردن خودشان است و اگر راست باشد پاره‌یی از راستی‌اش نصیب ما می‌شود. و مانند این، که هر یک مراتبی از ایمان را در خود داشت". ولی جز همان گروه نخست بقیه‌ی گروه‌ها همه مثل کف‌روی‌آب هستند که به زودی نیست و نابود می‌شوند. پاره‌یی پس از مرگ حضرت رسول از میان رفتند بدین‌گونه که مرتد شده و از دین برگشتند و خواستند تولید فساد کنند. این دسته را به تدبیر و شمشیر در ظاهر نگاه داشتند و از ایشان رفع فساد نمودند.

**اسلام** پاره‌یی در زمان خلافت حضرت امیر (ع) از دین برگشتند. علت این‌که حضرت رسول اسلام این گروه را قبول **ظاهری** می‌کردند این بود که بهتر از آن ایمان ظاهری چیزی در دست نداشتند، و آن ایمان ظاهری بدون معنا بهتر از کفر باطنی و طریقه‌ی پدران و نیاکانشان بود - که تازه آن هم به تقلید بدست آمده بود - و با قبول این ایمان صوری ظاهری امید این هست که ایمان

حقیقی بیاورند. بدین ترتیب که اگر انسان غرض فاسد و اندیشه‌ی تباہ خود را از میان ببرد، می‌تواند ملتفت شود که اصل دین بر حق است، و اگر هم خود شخص ملتفت نشود فرزندان و آیندگان او ممکن است در یابند و حق را بفهمند.

**ایمان ظاهری** خلاصه ایمان‌های ظاهری و سطحی را بزرگان می‌پذیرند، به امید آن‌که این ایمان ظاهری آنان را به ایمان باطنی و حقیقی برساند که مجاز پللی است به سوی حقیقت\* ولی هزاران هزار کس بر همان ایمان ظاهری می‌میرند تا یک تن از آن‌ها به ایمان حقیقی برسد، یا دیگری دریابد و به ایمان حقیقی برسد.

**صدر اسلام** ولی در آغاز اسلام همین دسته مؤمن‌های ظاهری از آن جهت که به آورنده‌ی دین نزدیک بودند بسیاری از ایشان به ایمان حقیقی می‌رسیدند، و هر چه مردم از زمان صدور وحی دور می‌شدند درک ایمان حقیقی دشوارتر می‌شد.

گمان نشود که با این ایمان‌ها نبوت را به چه می‌توان ثابت کرد. زیرا ایمان آن کسانی که در مکه با آن علاقه ایمان آورده بودند، و شمار آنان از صد تن بیشتر بود، از ایمان راسخی که پدران و نیاکانشان داشتند، دست برداشتند و به آن بزرگوار گرویدند، کافی است بر این‌که حقانیت آن بزرگوار و دین او را ثابت کند. گذشته از بیانات قرآنی و دیگر مسائل که هر که در صدد باشد و بخواهد، برایش روشن خواهد شد.

## حفظ

## حوزهی اسلام

پس از درگذشت حضرت رسول یاران آن حضرت تصمیم گرفتند حوزهی اسلام را حفظ و نگهداری کنند. نخست مرتدآن، یعنی آنهایی را که از دین برگشته بودند، دوباره به اسلام برگرداندند - یعنی همان اسلام ظاهری - سپس پرداختند به کافرهای کشورها و سرزمینهای دیگر. آن‌ها هم یا به ظاهر اسلام آوردند و یا زیر حکومت اسلامی جزیه می‌پرداختند و بر دین خود باقی بودند. ظاهر اسلام شوکت و قوت گرفت.

**حفظ** ولی پادشاهان و خلفا به هواپرستی و دنیاداری و خوشگذرانی پرداختند، اگر چه ظاهر اسلام را به منظور حفظ دنیا و ریاست خود خوب حفظ می‌کردند،

## ظاهر دنیا

از همان‌گونه ایمان‌هایی که مردم در زمان پیامبر و پس از آن حضرت بدست آورده بودند، بطوری که ایمان حقیقی با تلبیس و نفاق با هم آمیخته و درهم شده بود. مذاهب گوناگون و آراء و عقاید پراکنده ظاهر شد. در نتیجه امت اسلامی به فرقه‌های گوناگون بسیار تقسیم شد، به آنسان که اگر زمانی به هفتاد و دو ملت رسیده بود، سرانجام از هفتصد فرقه گذشت. از جمله مهمترین آن فرقه‌ها، فرقه‌ی شیعه بود که از میان آن‌ها شیعه‌ی امامیه دوازده امامی است. و این فرقه متوسل به ائمه‌ی هدی\* شدند و به توسط آن بزرگواران و یاران ایشان دین پیامبر را به گونه‌یی که در دست دارند دریافتند و بکار بردند. و کتاب‌هایی نوشتند که احکام شرعی‌ی پیامبر و اصول دین خود را در آن‌ها ثبت و نگاهداری کردند. و توسط اهل بیت و یاران ایشان به حضرت رسول می‌رسانند.

این طایفه هم اگر چه فرقه‌های مختلف هستند، ولی همه‌ی آن‌ها به ائمه‌ی اطهار تمسک می‌کنند و دوستی و موذت و ایمان به آن‌ها را مایه‌ی نجات خود می‌دانند. حتی ایمان به خدا و پیامبر را به ایمان به ایشان و پذیرفتن ولایت آنان می‌دانند و بدون ولایت و محبت ایشان ایمان به خدا و پیامبر را بی‌هوده می‌دانند. اعمال صالح را نیز بی‌نتیجه می‌دانند. به این مضمون اخبار بسیار بسیار از ائمه‌ی اطهار و نبی مختار در کتاب‌های این فرقه و دیگر فرقه‌ها روایت و نوشته شده است. بعد هم در صدد تکثیر و ازدیاد و تنقیح و پاکیزه کردن و شسته رفته کردن آن مطالب برآمده، روز به روز افزوده‌تر کردند. و از شدت علاقه به این دست مطالب هر خبری و یا اثری یا خوابی که دیده شد و آن مطالب را تأیید می‌کرد، پذیرفتند و دیگر در صدد تصحیح و بررسی سند و مدرک برنیامدند و حتی آن‌را مسلم دانستند.

و چون روایتی متشابه می‌یافتند آن‌را به گونه‌یی به نظر **باز هم تأویل** خودشان تأویل و توجیه می‌کردند، به گونه‌یی که آن‌را با خواست خودشان سازگار نمایند و بتوانند از آن تأییدیه‌ی برای اعتقاد خودشان بسازند.

مثلاً وقتی به روایت " ما را از مقام ربوبیت و خداوندی پایین‌تر قرار دهید، آن وقت هرچه در باره‌ی ما می‌خواهید بگویید " می‌رسیدند، می‌گفتند هرچه در حق ایشان از صفت‌های پروردگار گفته شود باید پذیرفت. ولی اختیار کلی در امور با خداوند است. بطوری که اگر در حق ایشان از نظر وساطت به هر مقامی معتقد باشی غلو و مبالغه نکرده‌ای. به

مقتضای این اخبار و خبرِ **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ** باید انوار ایشان را شناخت، و علت نهایی آفرینش را دانست.

تا آن که گروهی از این فرقه‌ها از این اخبار چنین استنباط نمودند که آن بزرگواران، یعنی چهارده معصوم، علل چهارگانه هستند (= علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، و علت غایی)، و بیاناتی از این دست کردند، که کمال توحید و خداپرستی همین است. گفتند: چون شناخت ذاتِ غیبِ الغیوبی خداوند، میراً از اسم و صفت و فعل ممکن نیست، همه‌ی ایشان، یعنی چهارده معصوم، همه اسماء الهیه و صفت‌های الهیه و مشیت الهیه هستند زیرا محل صدور افعال اند. نسبت فعل به ذات خداوندی نقص است و مستلزم آن است که او را محل حوادث قرار داده‌باشی. از برای آن بزرگواران چهار مقام قرار دادند: مقام بیان، مقام معانی، مقام ابواب، و مقام امامت. و از برای هر یک از این مقام‌ها تفسیرهایی کردند که در مقام تکوین و تشریح، تمام امور از دستگاه ایشان صادر می‌شود. نه آن که خداوند از مقام خداوندی معزول شده باشد، نه. بلکه بدین‌گونه که همه‌ی امور از سوی اوست و امامان همچون دست می‌باشند که متحرک است ولی محرک اصلی صاحب دست است. یا مانند کلیدی که در دست حرکت می‌کند که محرک، دست است، و متحرک کلید. و این نهایت توحید و خداپرستی است. آیه‌های قرآن را هم به همین‌گونه تفسیر و تأویل کردند و گفتند غرض و مقصود از **أَنْتَ (= تو)** در آیه‌ی: **"أَنْتَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"**، ۲/۱۲۹، خداوند است و مراد از **"عَزِيزٌ"** حضرت رسول است زیرا فرمود:

"پیامبری از جنس خودِ شما به سوی شما آمد که رنج

بردنتان براو گران است و به شما علاقه دارد." ۹/۱۲۸

و مراد از **"حکیم"** حضرت امیر است به دلیل آیه‌ی:

"قرآن در مایه‌ی کتاب‌ها نزد ما والا و فرزانه است." ۴۳/۴

حضرت ابراهیم هم از شیعیان آن بزرگوار (یعنی حضرت امیر) بود. و در آیه‌ی:

"و از پیروان او ابراهیم بود." ۳۷/۸۳

"وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَابْرَاهِيمَ"

و از پیروان وی (وی = نوح) چون، پیش از این سخن از نوح است] ابراهیم بود دلیل بر این است که ضمیر **"شِيعَتِهِ"** به حضرت امیر بر می‌گردد.

### جلوه

### در انظار

غرض از یادکردن این مطلب پذیرفتن یا رد کردن، ثابت کردن یا باطل کردن نیست. بلکه غرض اشاره به این نکته است که پیش از این یاد شد: در آخر هر دوره‌ی نبوت و پیامبری، بزرگی آن پیامبر چنان در انظار جلوه داده می‌شود که آن چه در آغاز ظهور کوشش به از میان بردن و باطل کردن آن داشتند، و با پیروان دین‌ها و ملت‌های دیگر در باره‌ی آن ستیزه و معارضه داشتند، در آخر زمان آن پیامبر بالاتر از آن در حق خودشان در انظار جلوه‌گر می‌شود، چنان که حضرت عیسی پس از خودش بالاتر از ابراهیم و موسی جلوه‌گر شد.

حضرت رسول هم پس از زمان خودش بالاتر از عیسی و دیگران

جلوه‌گر شد.

افراط در محبت و شگفتا که هر یک از پیروان یک دین، با این که اصل طریقه‌ها همه یکی است. از نظر مبالغه و و پی آمد آن افراط در محبت، به پیروان دسته‌ی دیگر نسبت کفر و شرک می‌دهند و خود را موحدِ خالص یک‌دست می‌دانند. سخن خود را توجیه و با توحید و یکتاپرستی سازگار می‌کنند و سخن طرف مقابل را سست و شرک‌آمیز می‌دانند. علت این مسامحه چیزی نیست جز خودپرستی و دشمنی و کینه‌ورزی با دیگران و بی‌انصافی. اگر انصاف وجود داشت روشن و آشکار می‌شد که میان سخنان نوعاً هیچ‌گونه فرقی نیست. اگر این سخنان، مبالغه در حق مخلوق و بندگان خدا و بی‌ارج کردن خداوند است، چنان که فرمود:

"و هرگز خدا را، چنان که حق شناخت اوست، نشناخته‌اند، زمین یکسره در قبضه‌ی او است و آسمان‌ها بدست قدرت وی به هم پیچیده است، منزّه است، و از آن چه با او شریک می‌دانند برتر است." ۳۹/۶۷

در حق همه‌ی پیروان دین‌های دیگر باید درست باشد. و اگر این سخنان اظهار بزرگی و عظمت و جلال خداوندی است چنان که بت پرستان هم می‌گفتند:

"آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر آن که ما را به خدا نزدیک کنند." ۳۹/۲

باید در حق همه چنین باشد، شاعر گوید:

که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری به ما میسند

سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرنده<sup>۱</sup>  
این‌ها همه گواه این است که یک تن بی‌غرض و مرض پیدا نمی‌شود. همه تعصب را دارند، جز این که تعصب خود را از دین می‌دانند و تعصب دیگران را از شیطان.

"دل‌هایشان همانند بود، ما آیه‌های خویش را برای گروهی که ایمان می‌آورند، بیان کردیم." ۲/۱۱۸

غربت اسلام خلاصه‌ی این مطالب و این بیانات این است که سخنان نخستین را که در آغاز پیامبری حضرت رسول آورده، اهتمام به آن‌ها داشت، و در ظرف بیست و سه سال که وظیفه‌اش همان سخنان نخستین بود، برگرداندند. اسلام غریب شد همچنان که در آغاز غریب بود.<sup>\*</sup> وقت آن است که خداوند عالم، مردم را به صورت نخستینش برگرداند.

"همچنان که شما را آفرید باز زنده می‌شوید، گروهی را هدایت کرده و گروهی دیگر ضلالت بر آن‌ها محقق گشته." ۲۹ و ۷/۳۰

"و اوست که خلق را پدید کرد و آن‌را باز می‌آورد و باز آوردن برای او آسان‌تر است." ۳۰/۲۷

"آیا نمی‌بینند که خدا چگونه در آغاز خلق را می‌آفریند، سپس آن را باز می‌گرداند در حقیقت این [کار] بر خدا آسان

<sup>۱</sup>- از ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است.

است. بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه خلق را پدید کرده، سپس خدا ایجاد جهان دیگر می‌کند که خدا به همه چیز تواناست". ۱۹ و ۲۰/۲۹

با هر فرقه از اهل مذاهب و ملت‌ها که صحبت کنی تصدیق می‌کند، که دیگران مشرک هستند و به آن‌چه در کتاب‌های آسمانی خودشان نوشته شده است معتقد نیستند. اما اگر بگویی که خودش هم دینی که دارد و به آن معتقد است، توحید نیست، می‌گوید: توحید و یکتا پرستی بجز این نیست.

گاه می‌شود که می‌گوید آن‌چه مذموم و ناپسندیده است آن چیزی است که :

"اصلاً دلیلی بر آن فرستاده نشده". ۳/۱۵۱ و ۷/۳۳ و ۲۲/۷۱

ولی گفته‌ی ما از روی دلیل و برهان است.

"و هر کسی وصل لیل را ادعا دارد"

دلیل هر کسی مانند دیگری است و هیچ فرقی از نظر منطقی ندارد. اما برای خود شخص آن دلیل، علم و یقین حاصل می‌کند، و برای دیگری علم و یقین حاصل نمی‌کند.

این یکی می‌گوید: این که این دلیل برای تو یقین علمی حاصل می‌کند برای آن است که تو "سبق شبهه" داری، یعنی از سابق در اشتباه بودی. آن یکی می‌گوید: این که علم برای تو حاصل شده برای این است که تو با این فکر بزرگ‌شده‌ای و انس‌گرفته‌ای، و پیش از آن که چیزی را بخواهی ثابت کنی از پیش آن مسئله پیش تو ثابت شده بوده

است. کی این علم و یقین را نداشتی که رفتی و بعد بدست آوردی؟ یا اگر در صدد بدست آوردن آن علم بودی، کی خواستار این امر نبودی؟ و در حقیقت همه مثل هم هستند.

### رکن رابع

پس از آن که این مقامات و مراتب را در حق چهارده معصوم ثابت کردند برای شیعه‌ی خاص هم مقامی پس از آن مقامات که مکتسب از آن چهارده معصوم است ثابت کردند، مانند گرفتن روشنی از مواد نوربخش، و دلیل و برهان از اخبار و آثار برای آن آوردند، گروهی در صدد ادعای این مقام (مقام گرفتن روشنی از روشنی بخش‌ها که همان چهارده معصوم باشند) برآمدند، و گروهی هم سخنان آن‌ها را باور کرده، به آن‌ها گرویدند، و رفته رفته از مقام شیعه به "رکن رابع" (= ستون چهارم) تعبیر شد. به این معنا که پس از توحید و نبوت و امامت، اطاعت و اعتقاد به او هم یکی از ارکان و اصول شمرده شد. پس از آن، از "مقام شیعه" به مقام بابیت (= "در" و مدخل چیزی بودن) تعبیر شد.

### حالات علم لدنی

پیش از این گفته شد که این مقامات در "طول" هستند و هر لاجق یعنی آینده‌ی ادعای اتحاد با سابق، یعنی گذشته را می‌تواند بکند، از این رو گفتند: "برای ما با خدا حالاتی است که در آن حالات ما او هستیم و او ما است" \* و این که: "اول ما محمد بوده و آخر ما هم محمد است". \* هم ثابت شد. و شیعه که باب است مانند آینه نماینده‌ی آن سه مقام است. و رسیدن فیض از امام به باب مانند رسیدن فیض از خدا به پیامبر و از پیامبر به امام از راه الهام نفسانی است که به "علم لدنی" از آن تعبیر می‌کنند.

پس سخن باب سخن امام است و سخن امام سخن نبی است و سخن نبی سخن حق است. پس باب مَهْدی موعود که انتظار او را همه دارند خود مَهْدی بود و از زبان او (= مهدی) سخن می‌گفت و گاهی هم قائم به حق بود که نماینده و مظهر کلی الوهیت و نبوت بود. گاهی هم

"اِنِّی اَنَا اللّٰهُ" (من خدا هستم) ۲۰/۱۴

می‌گفت. بی‌پرده در تجلی بود.

**قیامت موعود** زمانی که این سخنان منتشر شد، مردم بسیاری به آن سخنان گرویدند و احکام و شریعتی قرار دادند و این ظهور را ظهور قیامت موعود نامیدند و سرانجام "حلالِ مُحَمَّد را حلال است تا روز قیامت" \* دانستند و این راه و ناموس را به نایب و خلیفه و مظهري (= نماینده‌ی) سپردند، و وعده دادند که چون فیض الهی بریده نخواهد شد، پس آن کسی که خدا بوسیله‌ی او ظاهر می‌شود **من يُظهِرُهُ اللّٰهُ** \* ظاهر خواهد شد تا آنجا که خدا خواست به تزکیه و پاکیزه کردن نفس‌ها پرداختند تا مانند فرقه‌های پیشین در ظهور آن نماینده، محبوب و در پرده نمانند. در نیایش‌ها، داد و ستد و احکام و حدود و راه نو و تازه‌یی آوردند.

**کتابی نوین** چون در حدیث بوده است که "بیاید با کتابی نوین و سنتی تازه" \* و کتاب نوین را مانند قرآن مجید معجزه و دلیل حقیقت خودشان قرار دادند. مردم بسیاری از این دین و آیین پیروی کردند. حتی جان و مال و عرض و ناموس خود را فدا کردند بطوریکه عده‌ی دیگری بیش از آن گروه نخست به آنان گرویدند و این طریقه را طریقه‌ی حق دانستند. و سخنانی از آفریننده‌ی این دین صادر

می‌شد از مناجات و زیارت امامان و خطبه‌هایی مشتمل بر توحید و بیان صفات‌ها و نام‌های خداوندی به آن‌گونه که پیشینیان بطور اجمال بیان نموده در خاطر نهاده‌ی (= ذهن) ایشان و دیگران بوده و از خود تفسیر آیه‌ها و سوره‌های قرآن کردند، و احکام و عبادات به گونه‌یی که خودشان اختراع کرده بودند بکار بردند. و غالباً این مطالب در حال نگارش و تقریر بود که دیگران تحریر می‌کردند، بطوریکه در مدت هفت سال شاید بیش از پانصد هزار کلمه به او نسبت داده باشند - با درنظر آوردن همه‌ی نامه‌هایی که به یاران و موافقان و مخالفان نوشته بود- . ولی در بیشتر آن‌ها رعایت درستی و نادرستی عبارت‌های عربی- همچنان که متداول است- نمی‌کرده \* و یارانش می‌گفتند و می‌نوشتند، که شأن او بالاتر از این است که رعایت قواعد متعارف زبان را بکند. چون این یک نوع تقلید است. بعکس، مردم زمان باید از او پیروی کنند. همچنان که قرآن در آغاز صدور مطابق با قواعد متعارف مردم نبود و حتی بسیاری از عبارت‌ها و آیه‌ها بر خلاف قواعد زبان عربی است.

پس از استقرار امر نبوت، و پس از این که پیامبری او ثابت و مسلم شد، قرآن برای درستی و نادرستی سخن **گونه‌های** دیگران میزان و معیار شد. و مردمی که به این شخص \* **گروش به** گرویدند چند دسته بودند. **پیامبر**

**گروه** نخست آنان که نزد گذشتگان شاگردی کرده بودند که این شخص نیز شاگرد همانان بوده، و به سخن کوتاه، همدرسی‌های آن شخص بودند و از آن مطالب استفاده کرده بودند و آن مطالب و سخنان را حق می‌دانستند و علم را منحصر به همان مطالب می‌دانستند.



چون دیدند که این شخص بهتر از گذشتگان بیانات دارد. و از بیانات گذشتگان دریافته بودند که مهدی موعود به همین گونه ظهور خواهد نمود. و سال‌ها بود که برای درک فیض حضور و جهاد در رکاب آن حضرت آماده بودند.

تصور نمایید شخصی سال‌ها خواستار محبوبی باشد و نشان‌ها و علامت‌هایی برای آن محبوب بدست آورده باشد و اکنون در جایی آن نشانه‌ها به نظرش جلوه نماید. بی اختیار دل از دست داده در راهش جان نثاری می‌کند. زیرا می‌بیند مجال درنگ و توقف برایش نمی‌ماند، که فکر کند آیا نشانه‌هایی که سال‌ها در نظرش محرز بوده اصلی داشته یا بی‌اصل است، و آن راهنماها که نشانه‌ها داده‌اند خودشان از روی آگاهی آن نشانه‌ها را داده بودند، یا به وهم و تخیل خاطر او را آشفته کرده‌اند. اگر این راهنماها اشتباه کرده باشند، فریب گذشتگان و همان گذشتگان و سخنان آن‌ها را خورده‌اند، سخنانی که مژده به آمدن شخص موعود منتظر از روی پاره‌یی از نشانه‌ها که یافتند، می‌شنیدند. چنان‌که در کتاب‌ها می‌نویسند پیش از برآمدن آفتاب حقیقت، ستاره نشانه طلوع فجر آن روز است که پیش از ظهور نبوت‌های گذشته نیز نخست آن ستاره پیدا می‌شد. پیش از حضرت عیسی ستاره‌ی پیشین، حضرت یحیی بود.

حضرت عیسی و حضرت یحیی  
می‌گفتند: در این زمان مظهر این سخنان مژده بخش، ستاره‌ی راهنمای طلوع فجر این روز موعود و بر آمدن آفتاب دیده شد. گروهی از این‌گونه مردم می‌گفتند بشارت این امر را پیش

از این می‌شنیدیم که گفته می‌شد که پس از رفتن من حق ظاهر خواهد شد. حتی می‌گفتند که گاه اشاره می‌شد آن کسی جلوه‌گر خواهد شد که در پایین در، در "صف النعال" در مجلس درس می‌نشیند، حق از او ظاهر و آشکار خواهد شد و پس از ظهور ادعا معلوم شد که مراد همین شخص بوده است.

ولی اگر رسوخ این سخنان پیشین و انتظارهای متمادی نبود به صرف قول و اشاره هرگز نمی‌گرویدند. مثلاً اگر مسافری داشته باشی که بسیار خواستار آمدن او هستی و هر روز به انتظار او بیرون بیایی به نشانی‌هایی که در دست داری، و او را نبینی و برگردی، و مدت‌ها بگذرد، و در این فاصله پاره‌یی از نشانه‌ها ظاهر شود و یک روز بیرون بیایی و شخصی را ببینی که آمده و می‌گوید: "مسافر تو من هستم" و پاره‌یی از نشانه‌هایی را که در گذشته به تو گفته شده بوده و به درستی آن اطمینان پیدا کرده‌ای، اکنون در وجود او ببینی بی‌اختیار با آن شدت علاقه و شوق به او توجه می‌کنی، و دست از ترنج نمی‌شناسی\* و سر در قدمش می‌اندازی و در راهش جان می‌سپاری. عشق از این کارها بسیار کرده و می‌کند\*.

از محبت سر که‌ها مل می‌شود و ز محبت خارها گل می‌شود\*  
دوستی ندیده چه بسیار شده است که شخصی را جمعی به ستایش و تعریفش کوشیده‌اند و شنونده، پس از شنیدن مکرر آن سخنان، همینکه آن شخص را دیده نسبت به او خاضع و فروتن شده و "مانند خورشید هنگام نیمروز" زیبای آن شخص را جلوه‌گر دیده، حال آن‌که

حقیقت و واقعیت غیر از این بوده. و گاه می‌شود که همین شخص شنونده در نتیجه‌ی شنیدن اخبار دیگر و بوسیله‌ی وهم و چیزهایی که در ذم و زشتی او می‌شنود ناگهان برمی‌گردد گل به چشمش خار می‌نماید. و باز گاه می‌شود گروهی در اندیشه‌ی بدگویی و ضایع کردن شخص هستند و راه‌های بدگویی آن شخص را در نظر شنونده آشکار می‌سازند. و در نتیجه گاه می‌شود که ندیده حکم به بدی او می‌کند و ندیده از او بد می‌گوید و بدگفتن از او را مایه‌ی نزدیک شدن خودش به خدا می‌داند.

پس، از مهر و کینه غافل مشو و از تأثیر سخنان در نفوس ایمن مباش. و سوسه‌ی نفس و شیطانِ آدم‌صورت و شیاطین جَنّی بسیار است. سخن گوینده، در شنونده - چه حق باشد چه باطل - به احتمال این که سخن درست و راستی می‌گوید، بی‌گمان مؤثر است.

نخست که می‌شنود، بدون این که توجه به راست یا دروغ بودن آن داشته باشد به احتمال این که ممکن است درست باشد، این سخن، در قلب شنونده تأثیر وهمی می‌نماید، و وقتی از یک گوینده مکرر شد وهم شدت پیدا می‌کند و وقتی گویندگان دیگر همان سخن را تکرار کردند آن وهم قوت بیشتر پیدا می‌کند و اگر آن به جهتی مورد علاقه و نظر شنونده باشد در اذهان کمال قوت را می‌بخشد تا به مرحله‌ی قطع و یقین می‌رسد\*.

**سنجش سخن**  
پس شخصی خردمند باید نخست سخن را بسنجد و در آن بیندیشد که راست است یا دروغ. و اگر مطلبی مقدمات بسیار داشته باشد **به عقل نه به وهم**

و در یکی از آن مقدمات قاطعیت منطقی وجود نداشته باشد، و تو از نظر علاقه، یا علت دیگر، مسامحه نمایی، و بدون تأمل غفلاً قطعیت وهمی حاصل آید، یعنی وهم به نظر تو قطعی بنماید، آن نتیجه‌ی که گرفته می‌شود در نظر تو قطعی خواهد شد. در صورتی که وقتی یک مقدمه‌ی وهمی شد، باید نتیجه هم وهمی باشد - اگر چه مقدمات دیگر قطعی باشد - زیرا به حکم عقل "نتیجه پیرو پست ترین مقدمات است."\*

از محبت‌های پنهانی هم نباید غافل شد. گاه می‌شود که مطلبی در زمان معینی مورد علاقه‌ی کسی بوده و بعد، از نظر او محو و نابود شده، و باز سخنی موافق با آن مسأله‌ی مورد علاقه‌اش که پنهان است، و به گوشش می‌رسد، می‌پسندد، و اطمینان پیدا می‌کند حتی به درستی آن هم یقین می‌کند. اگر دلبستگی و دوستی آن مطلب از دلش به در رود آن وقت ملتفت می‌شود که اطمینان و یقینی که داشته وهم بوده و در درستی آن تردید می‌کند، یا آن که معتقد به دروغ بودن آن می‌شود.

**وجوب** یکی از علما تعریف می‌کرد که یک وقت در صدد **نماز جمعه** - دریافتن وجوب یا حرمت نماز جمعه بودم. پس از این که دلیل‌های طرفین را بررسی کردم، دیدم **تخلیه‌ی ذهن** وجوب عینی\* در نظر ترجیح دارد - با آن که مشهور خلاف آن بود. یک شب در عالم خیال فکر می‌کردم که شاید علت ترجیح این قول خلاف مشهور بیماری باشد. یادم آمد یک روز از کنار مسجدی می‌گذشتم. آرزوی امامت آن جا در خاطرم گذشت. پیش خود گفتم: امامت این مسجد برای هیچ کس ممکن نیست که همه‌ی مسجد از مأمومین محل اقتدا کنند\*. زیرا مسجد در شهر بسیار است و

شایسته‌ی امامت هم بسیار، مگر آن‌که بگوییم نماز جمعه واجب است. در آن صورت ممکن است. چون امام آن مسجد یکی است و اهتمام به واجب بیش از اهتمام به مستحب است، پس این مسجد تماماً باید محل اقتدا شود. گفتم باید تخلیه‌ی ذهن و خاطر از این بیماری شود. پس از این‌که خیال خالی شد خطا و اشتباه خود را دریافتم و از آن نظر برگشتم.

می‌فرماید:

" و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، شاید بیندیشند."

۵۹/۲۱

غرض آن است که بیندیشید که قطع و یقین از راه دلیل بدست آمده یا از راه بیماری درونی.

**گونه‌های دیگر گروش**  
گونه‌ی دیگر ایمان و گرویدن مردم به اشخاص\*، در نتیجه و برآمد اعتمادی بود که به آن اشخاص پیشین و بیانات ایشان داشتند، آنهم از روی بیانات پیشین و اخبار مشکوک و وهمی و غیروهمی، دیده شده که بعضی از مردم برای راهنمایی و هدایت زیردستان به پاره‌یی از شعرهای حافظ یا سخنان محی‌الدین ابن عربی\* و مانند آن‌ها استناد می‌کنند و اثر هم دارد. چنان‌که گفتیم، پیش از این در زمان حضرت خاتم و دیگران نیز بعضی به این ترتیب ایمان می‌آوردند.

**گروه دیگر کسانی بودند که اقدام مردم را در بذل مال و جان و تحمل ننگ و عار و ملامت مردم دیگر را می‌دیدند و به حقیقت و درستی آن شخص یقین کرده، می‌گرویدند، و حتی بعضی از خود ایشان هم بذل جان و مال می‌کردند. در اینجا هم باید مواظب بود که هر بذل جان و**

مالی هم مستلزم حقیقت نیست. زیرا دیده شده که در مذاهب و ملت‌های گوناگون این مسأله وجود دارد. در صورتی‌که در میان آن مذاهب نباید بیشتر از یکی از آن‌ها بر حق باشد. و اگر دو مذهب برحق باشد، اقدام هر یک برای از میان بردن دیگری ناحق است. مثلاً در غزوه‌ی\* جمل و صفین و نهروان از هر دو سو با نهایت سختی جان‌سپاری می‌کردند حتی، چنان‌که در تاریخ‌ها نوشته‌اند مردم بصره و شام و خوارج\* بهتر از دشمنانشان دست به کشته شدن می‌زدند. علت این امر این است که - چنان‌که پیش از این اشاره شد و مکرر هم گفته شده - اوهام و خیال مانند حقیقت در نفوس مردم تأثیر می‌کند، به گونه‌یی که انسان خود را واصل به حقیقت می‌پندارد و چون کشته می‌شود خود را به لقاء الله (= دیدار خداوند) نائل می‌داند.

غرض این است که به این مطلب هم باید توجه کند که تا هنگامی که اصل مطلب را ادراک نکرده و وهم را از حقیقت جدا نکرده، فریب نخورد.

مثلاً خوارج مطالبی از اوهام را در ذهن خود جا داده بودند که سبب شده بود کینه‌ی آن حضرت (امیر) را در دل گرفته و بی‌دینی آن حضرت را مانند "روشنی خورشید به هنگام نیمروز" می‌دیدند. و معتقد شده بودند که اگر به دست آن بزرگوار کشته شوند به بالاترین درجه بهشت خواهند رسید. پس باید مطلب و مدعا را فهمید با دلیل قطعی، دور از هرگونه آلودگی غرض و مرضی، نه با وهم و گمان و خواهش‌های نفسانی.

رفته رفته گروه‌ها زیاد شدند تا آن‌که دولت و ملت در صدد قلع و قمع ایشان بودند و همیشه از انظار پنهان. ولی در رساندن مطلب خود و راهنمایی مردم به طریقه‌ی خودشان کوتاهی نمی‌کردند. حتی کمال اهتمام را هم داشتند و دشمنان آن‌ها در صدد آزار و نابود کردن ایشان بودند. ولی دشمن با قهر و غلبه و مسلّم بودن راه و روش خود می‌خواست ایشان را تمام کند و ایشان با دلائل و براهین حقیقیّه و یا وهمیّه می‌خواستند آنان را تمام کنند. البته طریقه دوم کم‌کم در دل‌ها رسوخ می‌کند و طریقه‌ی نخست مانع اقدام ظاهری می‌شود، حتی از این نظر که انسان فطرّاً به آن‌چه که از آن منع می‌شود حریص می‌شود، هر چه طرد و منع و جلوگیری دولت و ملت بیشتر می‌شد حرص مردم به پیروی و طلب زیادتر می‌شد. شاید اگر مردم را به حال خود می‌گذاشتند و آن اشخاص هم آشکار بودند طرفدارانشان این اندازه نمی‌شدند.

پس از رفتن پدیدآورنده‌ی این طریق و آیین، یاران و پیروانش به پیروی از جانشینی که تعیین نموده بودند، اقدام کردند و جانشینش نیز سخنانی انشاء می‌کرد و کتاب‌ها و صحیفه‌ها و فرمان‌هایی به دست یاران و نایبانش داد. آن نوشته‌ها و پیام‌ها را به پیروانش رساندند. پیروانش آن‌ها را معجزه قرار داده، مردم را دعوت می‌کردند و مشغول گردآوری سخنان سابق و لاحق و تاریخ اهل ایمان و مخالفین بودند. آن شخص هم همچنان پنهان بود. سخنان و دستورهای او را نایبش به یاران و پیروان می‌رساند. چند سالی هم به همین روال او را غایب دانستند و نایبش مردم را به او، همچون جانشین پدیدآورنده‌ی اول دعوت می‌نمود. احکام و راه و روش آن شخص نخستین را که منشأ و مبدأ این طریق بود اجرا کردند.

پس از چندی جانشین او از گزیننده و ارباب خود اعراض کرد و در صدد مخالفت بر آمده، از فرمان او سرپیچی کرد. نخست می‌گفت این شخص به هواپرستی پرداخته و روح ایمان و بزرگی از او گرفته شده، گاهی می‌گفت مقصود آن شخص نخستین که او را به منظور خلافت نصب نموده بود من بودم.\*

گروهی به سخنان او گرویدند و از شخص اصلی اعراض کردند. گروهی به همان حالت باقی ماندند. پس از چندی گفت: "مَنْ يَظْهَرُ اللهُ" (= کسی که خدا او را آشکار می‌کند)، که به شما وعده داده شده، من هستم. و آن شخص نخستین که آمده بود مبشّر و مژده بخش این ظهور بوده، و این ظهور کلی است به گونه‌ی که تا کنون چنین ظهوری جلوه‌گر نشده بوده است.

انبوه بسیاری از گروه خود و دیگران از او پیروی نمودند و او را به لقب "طلعت مبارک\*" و "جمال قدم\*" خواندند. اختلاف و دشمنی میان این دو گروه و گروهی که دنباله رو همان شخص نخست بودند افزایش یافت.

این گروه پیشوای آن گروه را "دجال\*" خواندند، و آن گروه پیشوای این گروه را "ابوبکر\*"، و کتاب‌ها در ردّ یکدیگر نوشتند. با هر کدام از این دو گروه که برخورد می‌کردی و به گفتگو می‌نشستی از پیشوای خود ستایش و خوشگویی می‌کردی و سخنان پیشوای خود را معجزه و حجت بر حقیقت قرار می‌دادی و سخنان او را شاهد بر باطل بودن آن دیگری می‌دانستی. عجب چشم‌بندی است در دستگاه الهی، این گروه می‌شگفتند که چگونه مردم از چنین آفتابی محروم و بی‌بهره مانده و از

روشنایی او برخوردار نشدند. و چگونه خود را به آن تاریکی می‌برند و نامش را نور، (روشنایی، بهاء) می‌نامند. آن گروه می‌شگفتند که چگونه مردِ هواپرستی را مظهر و نماینده‌ی آفتابِ یزدانی می‌دانند، و به این تلقینات انسانی، که از ممارست در ملکات نفسانی به دست می‌آید فریب می‌خورند، و سخنان الهی می‌نامیدند.

کسانی که در این گونه آیه‌ها ممارست و تمرین دارند، همین‌گونه انشاءهای بی‌تأمل و تفکر از ایشان صادر می‌شود. مکرر دیده شده که مطلبی را از هر دو پرسیده‌اند و هرکدام پاسخی نوشته‌اند. پیروان هر دو گروه که نوشته را می‌خواندند نوشته‌ی رئیس و پیشوای خود را دلیل بر حقیقت می‌گرفتند و نوشته‌ی دیگری را دلیل بر باطل بودن و از روی حجت نفسانی می‌دانستند. و هر کدام هم ادعا می‌کنند که در این امر بدهات و صراحت کامل وجود دارد.

سبحان‌الله، نشد دو تن از ایشان بنشینند و ذهن خود را از غرض و مرض تهی‌کنند و با هم به گفتگو بپردازند. اگر ده شبانه روز هم با یکدیگر مجادله و ستیزه کنند سر انجام هر یک بر راه و روش خود مستقیم بر خواهد خاست. حتی پس از این که از هم جدا شوند ثابت عقیده‌تر از پیش هم می‌شوند. چنان که نوشته‌اند: دو تن در خانه‌ی می‌نشستند. یکی شیعه و دیگری خارجی، سالی یک شب تا بامداد با هم گفتگو می‌کردند. بامداد هر یک در دین خود باقی و ثابت بود، و از هم جدا می‌شدند. رسوخ هر کدام از آن‌ها در راه و روش خودشان چنان است که هیچ یک از کشته‌شدن باک ندارند. چنان که دیده شده که هنگام کشته شدن به او گفته‌اند از دین خودت برگرد تا نجات پیدا کنی،

نپذیرفته و کشته شده. حتی با آهن سرخ شده تن او را داغ کرده‌اند، بیزاری از دین خود نجست، حتی راز همدین خود را آشکار ساخت.

" این است تقدیر خدای بزرگوار دانا " ۳۶/۳۸ و ۴۱/۱۲.

اگر بزرگی و شگفتی‌های قدرت و تصرف خداوندی را در مردم بخواهی بدانی، با این طایفه‌ها معاشرت کن و سخنان و حالات ایشان را ملاحظه نما. به شرط آن که از خودت مطمئن باشی که جز راه حق راه دیگر نخواهی رفت.

برگردیم به مطلب اصلی. خلاصه این که این دو طایفه در راه مخالفت و ستیز با یکدیگر بودند و هنوز این دو دستگی و اختلاف رفع نشده\*، مردم دسته دسته و گروه گروه به این دو دین می‌گرویدند، هر کس که به این دین در می‌آمد یکی از ارکان مذهب که می‌آموخت دشمنی با طایفه‌ی دیگر بود و بدگفتن از آن طایفه، بیش از آن چه پیش آن‌ها معمول بود. تا آن که یکی از این دو رئیس درگذشت. با این که در ذهن پیروان خود سپرده بود که پس از من\* ظهور کلی نخواهد شد، و مکرر نوشته بود که اگر تا هزار سال دیگر کسی در مقام ادعا بر آید از او پیروی نکنید، بلکه او را از میان بردارید، و مبادا کسی این سخن را تأویل کند و بگوید مقصود من چیز دیگری بوده. تا جایی که سال را بیان نمود که عبارت از ۱۲ ماه قمری فرقانی و ۱۹ ماه عددی بیانی است. همچنین در وصیتنامه و عهدنامه‌ی خود تکلیف و کارهای پیروان خود را به "اغصان" و اگذار کرده بود: نخست "عصن اعظم" بود، پس از او "عصن اکبر". با این همه چندی پس از او پیروان گرداگرد "عصن اعظم" بودند، و خود و پیروان را به آن راه می‌خواندند. مردم هم از دور و نزدیک به آن

راه متوجه می‌شدند. تا آن‌که سرانجام اختلاف در میان این دو غصن پدید آمد. گروهی به "غصن اکبر" و گروهی به "غصن اعظم" برآشفتمند و گفتند از سخنان تو چنان برمی‌آید که تو خود را "مظهرِ ظهورِ کلی" می‌دانی و اصل درخت را مؤده رسانِ خودت می‌دانی، و این با فرمایش آن اصل منافات و دوگانگی دارد. ما تو را در صورتی قبول داشتیم و داریم که پرتو آن نور باشی. اگر قرار شود که تو خودت ادعای خورشید بودن داشته باشی، وجودت باطل است.

چندی پس از این با یکدیگر در ستیزه و گفتگو بودند، تا آن‌که مانند طایفه‌های دیگر در گذشته، هر کدام مذهب خود را استوار نمود. کتاب‌هایی با دلیل و برهان نوشتند و در صدد استقامت و به طریقه‌ی خودشان دعوت نمودند، ردّ و باطل بودن طرف را به مردم القا می‌کردند و می‌کنند و مردم مانند چارپا برگرد این کیش‌های نوساخته همچون دین‌های گذشته و امت‌های باستانی می‌چرخیدند و این سخنان را از کتاب‌های آسمانی و از سوی خداوند - مانند قرآن - دانسته، و همین سخنان را معجزه‌ی گوینده‌ی آن می‌دانند. چون در قرآن تحدی\* فرموده بود که:

" پس بیاورید سوره‌ی مانند آن." ۲/۲۳

یا

" ده سوره مانند آن به هم بافته، بیاورید." ۱۱/۱۳

و آیه‌های دیگر، و کسی نتوانست پاسخی دهد، که تحدی‌کننده را خاموش سازد. هر چند می‌گفتند:

" اگر بخواهیم، مانند این گوئیم." ۸/۳۱

اما در مقام عمل نتوانستند بیاورند، و ثابت شد که سخنان قرآنی مردم را از معارضه و ستیزه عاجز و ناتوان کرد. مردم دانستند که این سخنان (یعنی قرآن) حق است و بر حق.

پس از حضرت خاتم و مسلم‌شدن مسأله پیامبری ایشان، **اعجاز قرآن** میان امت در باره‌ی چگونگی اعجاز قرآن اختلاف افتاد.

گروهی گفتند اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت آن است، و به این منظور کتاب‌هایی در بیان فصاحت و بلاغت بنام **دلائل الاعجاز** و مانند آن نوشتند. گروهی دیدند اثبات این امر با در نظر گرفتن زمان صدور ممکن نیست، مگر به اخبار. چه چگونگی تکلم و فصاحت همگی آنان که در دست نبود، و تازه اگر هم در دست بود برتری و زیادی در فصاحت، میزانی ندارد که بگویند هیچ‌کس مانند آن را نمی‌تواند بیاورد. با اخبار هم عجز و ناتوانی معاصران پیامبر ثابت نمی‌شود. چون نخست آن‌که اخبار متواتر، مبنی بر اعتراف و اقرار طرف مخالف به عجز در دست نیست. دوم آن‌که اساساً اعترافی در میان نیست. از این گذشته، اصل عجز که امر عدمی است با دلایل تاریخی قابل اثبات نیست.\* و آثاری که طرفداران معجزه بودن قرآن ذکر می‌کنند مانند اقدام به جنگ و جزیه دادن و تحمل ذلت، هیچ‌کدام این‌ها دلیل بر عجز و ناتوانی مخالفان نمی‌شود، مگر آن‌که معلوم شود که انگیزه‌ی این کارها ناتوانی از مقابله‌ی کلامی (آوردن سخنانی همانند آیات قرآن) بوده است. و این نکته را اگر امروز مخالفی در مقابل باشد، نمی‌پذیرد.

پس به وسیله‌ی اخبار نمی‌توان افضحیت قرآن را از سخنان معاصران زمان صدور وحی، ثابت کرد.



و اگر بگوییم منظور افسحیت از سخنان متأخرین - خصوصاً این زمان‌ها است، به سبب این که اثبات آن هم - چون میزان افسحیت درست در دست نیست - یا مشکل است یا غیرممکن، دلیل اعجاز زمان صدور نمی‌شود.

به دلیل همان‌چه پیش از این گفته شد، جمعی گفتند که اعجاز قرآن از این جهت است که با مخالفان در صدد معارضه برنیامدند و خداوند دل‌های ایشان را از این که در مقام فعلیت بر آیند و عملاً معارضه بکنند منصرف کرد، با این که می‌گفتند:

"اگر می‌خواستیم مانند این‌ها را می‌گفتم، این‌ها چیزی

نیست جز افسانه‌های باستان." ۸/۳۱

از این راه می‌توان معجزه بودن قرآن را ثابت کرد. اما به شرطی که طرف مخالف پذیرفته باشد که در عمل این کار نشده و صورت نگرفته و انگیزه‌ی اقدام نکردن هم چیزی نبوده جز برگردانده شدن دل‌های ایشان به دست خداوند.

یکی دیگر از راه‌های اثبات اعجاز قرآن که نوشته‌اند این است که متضمن اخبار غیبی است. چه اخباری که از حالات پیامبران گذشته و چه از حالات و اخبار پس از پیامبر، مانند تاریخ پیروزی روم و مانند آن. این نیز درست نیست. زیرا اگر اخبار گذشته با آن‌چه که در کتاب‌های تاریخ نوشته شده است مطابقت داشته باشد طرف مخالف خواهد گفت:

"این چیزی است که بامدادان و شامگاهان بر او املا

می‌کنند." ۲۵/۵

و یا این که می‌گوید:

"شخصی به او یاد می‌دهد." ۱۶/۱۰۳

و اگر با آن‌چه در کتاب‌ها نوشته شده است برابری نمی‌کند بازهم درست نیست، چون پیش از اثبات پیامبری آن حضرت درستی فرمایش آن حضرت دانسته نیست.\* و اما درستی اخبار مربوط به آینده، یا به خبر واحد باید ثابت شود، یا محرز نیست، گذشته از آن که مردان از سر تیزذهنی این گونه اخبار صادر می‌کنند و راست در می‌آید. چنان‌که مثلاً عمر\* هنگام مرگ از حال آن شش تن مطالبی بیان نمود و از کشته شدن عثمان\* و روی دادن آشوب در اسلام خبر داد.

دیگر از راه‌هایی که بوسیله آن اعجاز قرآن را ثابت می‌کنند

استناد به این آیه است:

"اگر قرآن جز از سوی خدا بود در آن اختلاف بسیار

می‌یافتند." ۴/۸۲

و عدم اختلاف را در قرآن معجز قرآن قرار می‌دهند. اگر به خود آیه می‌خواهند اعجاز قرآن را ثابت کنند این که مصادره به مطلوب است.\* و اگر با قطع نظر از این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند، اصولاً در قرآن اختلاف بسیار پیدا می‌شد، در آن صورت باید دید محل اختلاف چه چیزی است، یعنی اختلاف در چه چیزی است. اگر اختلاف‌ها ظاهری است و در ظاهر سخنان و مضامین قرآن واقع می‌شود - در قرآن از این اختلاف‌ها بسیار است. و اگر اختلاف در حاصل و غرض از تدوین قرآن است، یعنی هدف‌هایی است که قرآن دنبال می‌کند، در این صورت در کمتر از کتاب‌ها و کلمه‌ها اختلاف می‌باشد. پس "در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند" ۴/۸۲ یعنی چه؟ پس معلوم می‌شود طریق استدلال را به پیروی

از آیه‌ی شریفه یاد می‌کنند و به معنی آیه درست توجه نمی‌کنند. پس از این که پیامبری آن حضرت را ثابت کردند، و بجای آن که دلیل را بر مدلول\* مقدم بدانند، مدلول را بر دلیل مقدم می‌دارند و در صدد آوردن دلیل برای مدعا بر آمده‌اند - و این هم یا مصادره بر مطلوب است و یا چگونگی استدلال خود را به درستی تبیین نکرده‌اند.

دیگر از دلایل اعجاز قرآن که نوشته‌اند این است که می‌گویند: اشمال قرآن بر احکام شرعی است، که تنها عقل کل بر درک آن‌ها تواناست، و دیگران پس از تأمل و تفکرهای بسیار دانسته‌اند که همه‌ی آن‌ها موافق عقل است. شگفتا! در آیه‌ها قرآنی آنچه مربوط به احکام شرعی است بسیار اندک است، آن‌هم به اجمال و الفاظ متشابه، یعنی با شباهت‌های لفظی، چگونه می‌شود این احکام را دلیل بر نبوت قرار داد، و حال آن‌که احکام تابع فرمایش پیامبر است. حتی بنا بر نظر معتزله\*، که عقل را در درک احکام، سابق و مقدم بر شرع می‌دانند، مقصودشان عقل همه‌کس و در همه‌ی احکام نیست. بگذریم از این‌که بخشی از احکام مذکور در قرآن، مطابق با احکام نوشته در تورات است. پس واضح است که بیان احکام دلیل بر پیامبری نمی‌شود. چه بسیار از خردمندان و دانایان که درک اجمالی از احکام را نموده و می‌نمایند.

دیگر از راه‌های اثبات اعجاز قرآن این است که می‌گویند قرآن دارای همگی معارف و توحید است به گونه‌ی که دانایان و دانشمندان سال‌ها رنج برده‌اند و هنوز همه‌ی آن‌چه قرآن بر آن محیط است، در نیافته‌اند. و این را دلیل بر بزرگی و با معرفت بودن و موحد بودن گویند

می‌دانند، ولی همان‌طور که گفته شد این‌ها دلیل برای اثبات اعجاز قرآن باز هم گونه‌ی مصادره بر مطلوب است.

و باز دلیل دیگر بر اعجاز قرآن که یاد کرده‌اند این است که می‌گویند حضرت بالفطره و بدون تفکر و تأمل قبلی این فرمایش‌ها را می‌نمودند، به طوری که از حالت انشاء آن معلوم می‌شد که وحی الهی است نه سخن آدمی. این دلیل درست است به دو شرط:

- شرط نخست این که مسلم شود که از روی ملکه نیست یعنی ناشی از ممارست سابق نیست. ولی مسلم شدن این دلیل در این زمان بدون یاری جستن از اخبار و آثار دشوار است و تواتر اخبار و آثار هم به گونه‌ی که مخالف با انصاف را بتواند متقاعد کند دشوار است.

- شرط دوم این است که مطالب و مضامین این سخنان با عقل و نقل برابر باشد؛ زیرا اگر مخالف باشد دلیل برحق بودن شخص نمی‌شود، هر چند از روی تمرین و ممارست هم نباشد. زیرا خداوند جهان آزمایش‌هایی دارد که بوسیله‌ی چنین کارهایی خلق را آزمایش می‌کند. حضرت موسی می‌فرماید:

" اگر پیامبری یا بیننده‌ی رؤیاها خبری بدهد، و چنان‌که گفت واقع شود، و سپس به تو بگوید: از برای خود معبودی جز خداوند بزرگ قرار بده، از او قبول نکن. چون خداوند را آزمایش‌هایی است؛ آن شخص را بگش که مبادا خلق را بت‌پرست نماید." [نزدیک به این مضمون در تورات، کتاب پنجم (سفر تثنیه)، باب ۱۳، آیه ۶ و پس از آن].

پس فطرهٔ برخلاف عادت سخن گفتن، هر چند عقل آن سخن را درک کند و بپذیرد، و پیروان از آن بهره برند، می‌تواند دلیل اعجاز باشد. و گرنه بزرگی شخص بدون برخورداری پیروان از برای آن‌ها چه سودی دارد؟ و از شخص چه بهره‌یی خواهند برد؟ پس به مجرد و صرف سخن گفتن بالفطره برخلاف عادت مرا الزام نمی‌کند که از او اطاعت کنم. به عکس باید سخن را دریافت و سپس اطاعت کرد - اگر خلاف عقل و آن‌چه نقل شده، نباشد. و اگر بگوید به این دلیل و برهان من مظهر حق هستم، نیایش من نیایش اوست، پرستش من پرستش اوست، محبت به من محبت به اوست، دیدار من دیدار اوست، سخن گفتن من سخن گفتن اوست، این به یک معنا درست است: اگر مقصودش آن باشد که چون از طرف حق سخن می‌گویم، و چون مصدر سخن حق هستم اگر مرا نیایش کنی به قصد نیایش او و یا پرستش و خضوع و خشوع و دوستی و دیدار، به این قصد که همه راجع به اوست، این درست است. اما اگر مرادش بالاتر از این یا جز این باشد که وجود خداوند را در وجود خویش متعین و متشخص قرار دهد، این درست نیست، زیرا اگر از برای حق تعالی فرض شود، از بی‌مرزی و بی‌پایانی بیرون می‌رود. البته به این که شخصی مظهر حق و محل تجلی او شد، نباید نفی ظهور حق را در جای دیگر نمود. زیرا در هر جا جلوه‌ی حق بروز کند و نور حق در عالم شهود\* روشنگر شود، ذره‌یی از ذرات بی‌پایان خداوندی است. اگر کسی بگوید که آن نور که در سینا در وجود موسی درخشید ذره‌یی از نور درخشنده‌ی در وجود محمدی است، اگر دلیل داشته باشد و درست باشد نباید نور حق را در نور وجود محمدی منحصر نمود، بلکه آن نور هم ذره‌یی نسبت به انوار

خداوندی بی‌پایان است. و به همین ترتیب تا جایی که پایانی برای آن نیست.

کوتاه‌سخن در چگونگی معجزه بودن قرآن، سخنان یادشده هیچیک تمام نیست، و کسی را که انصاف داشته باشد متقاعد نمی‌کند. علت این امر این است که هر جا در قرآن آمده است:

" لا یأتون بِمِثْلِهِ " ۱۷/۸۸

و یا:

" فاتوا بسورةٍ مِن مِثْلِهِ " ۲/۲۳

و یا:

" فاتوا بعشر سورٍ مثله، مفتریات " ۱۱/۱۳

و مانند این آیه‌ها، که بیان نموده که مانند قرآن آورده نمی‌شود، وجه مشابهت یاد نشده که از چه نظر مانند قرآن نمی‌شود آورد. مثلاً اگر گفته شود " گل‌سرخ همچون چهره نیست " یا " چهره زیباتر از گل‌سرخ است "، معلوم نیست نفی همانندی در چه چیزی است؟ در لطافت و نازکی است یا در طراوت و تازگی یا در رنگ و مانند آن؟ برای این که مقصود از همانند بودن در همه‌ی اوصاف که نیست، زیرا در اصل جسمیت در مثل باهم همانندند. چنان که قرآن با سایر سخنان عربی در اصل واژه‌های زبان عربی همانند است. پس این وجوه مشابهت میان قرآن و سخنان دیگران، یا تشخیص و استنباط و دریافت ظن‌آمیز و گمان‌آلود است، یا برگرفته از اخبار و احادیث. در هر حال اگر اثبات اعجاز قرآن بنیاد و پایه‌ی دین باشد، بدون علم و یقین نباید باشد. پس بهتر آن است

که برگردیم به سخنان الهی و ببینیم از آن‌ها چه فهمیده می‌شود. "وجه شبه" که خلق را عاجز نموده چه چیز است.

خداوند تبارک و تعالی می‌گوید:

"و تو پیش از نزول قرآن کتابخوان نبودی و به دست خویش خطی نمی‌نوشتی و گرنه ابطال‌گران در شک می‌شدند، قرآن آیه‌های روشن است در سینه‌های آنان که به آنان دانش داده شده، و منکر آیه‌ها تنها کسانی می‌شوند که ستمکارند. گفته‌اند چرا بر او از جانب پروردگارش معجزه‌ها نازل نمی‌شود. بگو معجزه‌ها نزد خداست و من تنها بیم‌رسانی آشکارم. مگر این بسشان نیست که ما این کتاب را، که برای ایشان خوانده می‌شود، به تو نازل کردیم، که این خود برای گروهی که ایمان دارند رحمت و تذکری است." ۴۸ تا ۲۹/۵۱ \*

و در جای دیگر می‌فرماید:

"روزی باشد که از هر امتی گواهی از خودشان برانگیزیم و تو را برای امت گواه آوریم و بر تو کتابی فرستادیم که هر چیز را آشکار کرد و راهنما و رحمت و مژده بود برای مسلمانان." ۱۶/۸۹

جای دیگر می‌فرماید:

"کتابی بر تو فرورستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به روشنایی به اجازهی پروردگارت، بیرون بیاوری به راه راست و ستوده." ۱۴/۱

جای دیگر می‌فرماید:

"این داستانی نبود که ساخته باشند، بلکه گواهی کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده و بازگویی همه‌ی چیزهاست، و راهنما و رحمتی است برای کسانی که ایمان می‌آورند."

۱۲/۱۱۱

باز می‌فرماید:

"ای مردم پند و موعظه از پروردگارتان رسیده، همراه با شفای آن بیماری که در سینه‌هاست، و رهنمونی و رحمتی برای مؤمنان." ۱۰/۵۷

باز می‌فرماید:

"این قرآن به آن‌چه درست‌تر و صواب‌تر است رهنمایی می‌کند، و مؤمنان را که کارهای شایسته و نیکو کرده‌اند مژده می‌دهد به این‌که آن‌ها پاداشی بزرگ دارند." ۱۷/۹

باز می‌فرماید:

"گفتند این افسانه‌های پیشینیان است که آن را نویسانده‌اند، و بامداد و شامگاه به او فرو می‌خوانند. بگو آن‌که در آسمان وزمین دانای راز است این را نازل کرده، آن‌که آمرزگار و بخشنده است." ۵ و ۲۵/۶

باز می‌فرماید:

"و این قرآن از سوی پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است. و آن را روح الامین به زبان عربی روشن به قلب تو

نازل کرده که تو از بیم‌دهندگان باشی و در کتاب‌های  
گذشته‌گان نیز هست." ۱۹۲ تا ۲۶/۱۹۶

باز می‌فرماید:

"این قرآن برای پسران اسرائیل بیشتر چیزها را که در  
باره‌ی آن اختلاف دارند حکایت می‌کند. و همین برای  
مؤمنان هدایت و رحمتی است." ۷۶ و ۲۷/۷۷

باز می‌فرماید:

"تا چون به سزای اعمالی که دست‌هایشان از پیش کرده  
دچار مصیبت شوند نگویند پروردگارا چرا برای ما  
فرستاده‌یی نفرستادی که آیه‌های تو را پیروی کنیم و از  
مؤمنان شویم. هنگامی که حق از نزد ما برای آن‌ها آمد  
گفتند چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این  
پیامبر اعطا نگردیده است؟ مگر بهانه جویانی همانند آن‌ها  
معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و  
گفتند (تورات و قرآن) دو جادویند که هم نشینی کرده‌اند و  
گویند ما همه منکریم. بگو اگر راست می‌گویند از جانب  
خدا کتابی که از آن‌ها رهنمون‌تر باشد بیاورید تا من نیز آن  
را پیروی کنم. اگر تو را اجابت نکردند بدان که تنها هوس  
هایشان را پیروی می‌کنند. ستمگرتر از آن که هوس خویش  
را بدون راهنمایی خدا پیروی کند کیست؟ خدا گروه  
ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند. و این گفتار را برای ایشان  
پیایی کردیم شاید یادآوری باشد." ۴۷ تا ۲۸/۵۱

باز می‌فرماید:

"این آیات کتاب حکمت آموز است. راهنما و رحمت برای  
نیکوکاران." ۲ و ۳۱/۳

باز می‌فرماید:

"خداوند قرآن را که بهترین حدیث است بصورت کتابی  
یکنواخت فروفرستاد که با وعد و وعید، پیکر آنان که از  
پروردگارشان می‌ترسند، از آن لرزد، سپس پیکرها و  
دل‌هایشان به یاد خدا آرام گیرد. این راهنمایی خداست که  
با آن هر که را خواهد راهنمایی کند و هر که را خدا گمراه  
کند رهبری نخواهد داشت." ۳۹/۲۳

باز می‌فرماید:

"ما بر تو کتاب را به حق برای راهنمایی مردم بر تو نازل  
کردیم، هر که به هدایت راه یابد برای خویشتن است و هر  
که گمراه شود به زیان خویش است و تو کارگزار آن‌ها  
نیستی." ۳۹/۴۱

باز می‌فرماید:

"کسانی که این قرآن را هنگامی که بر آن‌ها فرود آمد انکار  
کردند (مجازاتشان کنیم) که این کتابی ارجمند است. باطل  
از پیش و پشت سرش در نیاید، که از جانب خدای فرزانه  
ستوده نازل شده است. جز آن‌چه به پیغمبران گذشته  
گفته‌اند به تو نمی‌گویند. پروردگارت صاحب مغفرت و هم  
صاحب مجازاتی اَلْمَانِکِیز است. اگر آن را قرآنی عجمی کرده

بودیم می گفتند چرا آیه‌های این کتاب روشن نیامد (به زبان عربی). ای شگفتا! آیا کتاب عجمی بر رسول و امت عربی؟ بگو قرآن برای کسانی که ایمان ندارند گوش‌هایشان سنگین است و از درک آن کوردلند. آن‌ها را از مکانی دور دعوت می‌کنند." ۴۱ تا ۴۴/۴۱\*

باز می‌فرماید:

"چون از جانب خویش قرآنی به تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خویش را خواهیم بدان رهنمون شویم. و تو به راهی راست راهنمایی می‌کنی."

۴۲/۵۲

باز می‌فرماید:

"که ما آن قرآن را به زبان عربی فصیح مقرر داشتیم تا شما در فهم آن بیندیشید. و همانا این کتاب در نزد ما ام‌الکتاب\* است، بسی بلندپایه و محکم اساس." ۳ و ۴/۴۳

باز می‌فرماید:

گفتند ای طایفه‌ی ما، ما آیه‌های کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرودآمده بود، درحالی‌که کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل را که در برابر او بود به راستی تصدیق می‌کرد و خلق را به سوی حق و راه راست راهنمایی می‌کرد." ۴۶/۳۰

باز می‌فرماید:

" این کتابی است که آیه‌های آن از سوی فرزانه‌یی کاردان استوار شده، آنگاه توضیح داده شده است." ۱۱/۱

باز می‌فرماید:

" این کتابی است که بی‌گمان راهنمای پرهیزکاران در آن است کسانی که نادیده را باور دارند و نماز گزارند و از آن چه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند." ۲ و ۳/۲

باز می‌فرماید:

" اوست که بر تو کتاب فرستاد که از جمله در آن آیه‌های استوار است، آن مایه و اصل کتاب است، و دیگر آیه‌هایی است که مبهم است. اما آن‌ها که در دل‌هایشان خللی هست، از پی مبهمات می‌روند. بخاطر فتنه و پدید آوردن شبهه. و تاویل آن را جز خداوند نمی‌داند. و آن‌ها که در دانش ریشه دارند می‌گویند بدان ایمان آوردیم، همه از پیش پروردگار است. و جز خردمندان اندرز نمی‌پذیرند." ۳/۷

باز می‌فرماید:

" تا با آن (قرآن) بیم دهی، و پند و یادآوری باشد برای مؤمنان." ۷/۲

باز می‌فرماید:

" و ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به ایشان وحی کردیم. اگر خودتان نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید؛ و بر

تو این قرآن را نازل کردیم تا برای مردم آن چه را به ایشان نازل شده بیان کنی شاید بیندیشند." ۴۳ و ۱۶/۴۴\*

باز می‌فرماید:

" و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای آن که مطالبی را که در باره ی آن ها اختلاف کرده‌اند برای ایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی برای گروه مؤمنان باشد."

۱۶/۶۴

باز می‌فرماید:

" بگو قرآن را روح پاک به حق از جانب پروردگارت نازل کرده تا کسانی را که ایمان دارند، استوار کند و هدایت و مژده‌یی برای مسلمانان باشد." ۱۶/۱۰۲

باز می‌فرماید:

" و از قرآن آیه‌ها نازل می‌کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت است و ستمکاران را زیان افزایش دهد." ۱۷/۸۲

باز می‌فرماید:

" و ما بر تو قرآن را نفرستادیم که در رنج افتی، قرآن یادآوری است، برای کسی که بیم می‌کند، از سوی آن که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده، نازل شده است."

۲ تا ۲۰/۴

باز می‌فرماید:

" گویند چرا معجزه‌یی از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد. آیا توضیح آن چیزهایی که در کتاب‌های گذشته هست برای ایشان نیامده است. اگر پیش از نزول قرآن ایشان را به عذابی نابود کرده بودیم، می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم آیه‌های تو را پیروی کنیم." ۱۳۳ و ۲۰/۱۳۴

باز می‌فرماید:

" به شما کتابی نازل کردیم که مایه‌ی عزت و شرافت شما در آن است. چرا نمی‌اندیشید." ۲۱/۱۰

باز می‌فرماید:

" قرآن را برای اندرز گرفتن آسان کردیم. آیا اندرزپذیری هست؟" ۵۴/۱۷

پس باید دید آن صفتهای خاصی که در این آیه‌ها برای قرآن یاد کرده است چه چیزهایی است. و این که دیگران نتوانند سخنی بیاورند که این صفتهای در آن باشد، معجز خلق، یا ناتوان کننده‌ی خلق باشد. فصاحت و بلاغت را در هیچ‌جا از صفتهای خاص و ممیز قرآن نفرموده. آوردن سخن به مقتضای ظاهر، یا به مقتضای حال، که تعریف مصطلح فصاحت و بلاغت است مستلزم کدام یک از صفتهایی است که پیش از این از آیه‌های خود قرآن نقل کردیم؟

آیا هدایت مردم به راه حق از فصاحت و بلاغت حاصل می‌شود؟ آیا بیماری نادانی از فصاحت و بلاغت درمان می‌شود؟ آیا بیماری وهم و هوای نفس از آن درمان می‌شود؟ یا با یادکرد خداوند و رستاخیز و یا با



یادکردن حالات پیشینیان و گذشتگان می‌شود که شنونده از مطالعه‌ی آن حالات پی به حالت مردم زمان خود ببرد و از پیروی و تقلید از آنان دوری کند. آیا مژده و رحمت برای اهل ایمان نتیجه‌ی فصاحت و بلاغت است، آیا محکم بودن آیه‌ها از فصاحت و بلاغت می‌شود؟ یا فصاحت و بلاغت "حُسن حدیثی" می‌آورد که لرزه بر پیکر شخصی که می‌ترسد می‌اندازد؟

"سپس پیکرها و دل‌هایشان به یاد خدا آرام گیرد." ۳۹/۲۳

و به راهنمایی خداوند توفیق یابد.

فصاحت و بلاغت چه ویژگی دارد که موجب راهنمایی پرهیزکاران و مؤمنین به غیب و سایر کسانی که در آیه‌ها پیش از این یاد شده می‌شود؟ چرا از برای دیگران و غیر از کسانِ وصف‌شده در آیات یادشده حجّت و راهنما نباشد؟ و این کتاب که حجّت و دلیل عرب و غیر عرب به تصریح خود قرآن می‌باشد، چگونه گونه‌ی اعجازش را اختصاص به طایفه‌ی عرب می‌کند که ملت‌های دیگر باید به تقلید ایشان معجزه را درک کنند؟

پس فصاحت و بلاغت به اصطلاح زمان، اعجاز نیست، و صرف عربی بودن قرآن نیز اعجازی نیست. چه هنگام صدور وحی مردم همه عرب زبان بودند و این بزرگوار و طایفه‌اش از فصیح‌ترین مردم عرب بودند، چنان‌که فرمود: **أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ** و **تَكَلَّمَ بَدُونَ تَرَوِي**، از حضرت خاتم، که فصیح‌ترین عرب بود، معجزه نیست، آن هم این اندازه سخن در این زمان دراز.

آری، آگاه شدن از برخی از مطالب و دریافت آن‌ها بدون سابقه‌ی قبلی همه از نشانه‌های بزرگی و هوشیاری است. و اگر کسی خود دقت کرده باشد و از حال گوینده‌ی سخن (پیامبر) آگاهی داشته باشد، و بداند که سخنان او مسبوق به شنیدن از کسی یا آگاهی پیشین نبوده، شاید آثار وحی را مشاهده نماید. ولی بررسی و پژوهش این موضوع اکنون از آن بزرگوار در آن زمان جز به تقلید و اخبار و روایت میسر نیست.

پس باید بزرگی و بی‌مانندی قرآن را با سخن دیگر مردمان، از همان اوصاف و ویژگی‌هایی که خود قرآن آن را بازگو کرده پژوهید و آن درمان‌یابی دل مؤمنان از راه تمامی مطالب قرآن است. یعنی هر کس که بیندیشد و استعداد خروج از تاریکی‌ها در وجودش باشد، از تاریکی وهم، هوای نفس، نادانی و شرک، به روشنایی دانش و خداپرستی و یگانه‌پرستی می‌رسد، قرآن هدایت‌کننده‌ی اهل تقوی و ایمان به غیب و رحمت الهیه است چنان‌که دل‌های مرده را پس از اندیشیدن به معانی آن چون آب باران زنده می‌کند. چنان‌که بارها این مثال را بیان فرموده:

" و ما از آسمان آب با برکت فرود آوردیم و باغ‌های میوه و خرمن‌ها از دانه‌های درو شدنی برویاندیم. نخل‌های بلند که میوه‌ی آن روی هم چیده است که روزی بندگان است و با آب باران دیار مرده را زنده کردیم. بیرون شدن (از گور) نیز چنین است." ۹ تا ۵۰/۱۱

جای دیگر می‌فرماید:

" و زمین را افسرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبند و برآید و همه‌ی گیاهان بهجت انگیز برویند. زیرا خداوند حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او بر همه چیز تواناست." ۵ و ۲۲/۶

بر شخص پژوهنده در اخبار و شرح حال گذشتگان - اگر در مقام ایراد و ردّ نباشد - پوشیده نمی‌ماند که اصحاب حضرت خاتم چون زمینی افسرده بودند و دل‌های ایشان مرده بود. جز وهم در دل‌های آنان چیزی یافت نمی‌شد. پس از شنیدن آیه‌های قرآنی و ایمان یافتن قلبی به مرور زمان چنان منقلب شده بودند که گویی آن مردم گذشته نبودند.

(محمد فرستاده‌ی خداست) " و یاران و همراهانش همه بر کافران بسیار سخت‌دل و با یکدیگر مشفق و مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود بسیار بنگری، که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را به دعا خواستارند، بر رخسارشان از اثر سجود نشان‌هایی پدیدار است، این وصف حالشان در کتاب تورات و انجیل است که مثل حالشان به دانه‌یی می‌ماند که چون نخست سر از خاک بر آرد شاخه‌های نازک و ضعیفی باشد پس از آن قوت یابد تا آن‌که ستبر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که کشاورزان را به شگفت و کافران را به خشم آورد." ۴۸/۲۹

از حالت ترس به حالت دلآوری و بی‌پروایی و از نادانی و کوری به دانش و بینش رسیده بودند و از گنگی و لالی به فصاحت، از کبر و

غرور و نخوت زمان جاهلیت به فروتنی و خشوع و مذلت نزول نموده بودند.

پس بزرگترین وصف کتاب خداوند راهنمایی و ارشاد بود. و پیامبر چنان راه راست را به مردم نموده بود که گویی حالت همه‌ی آنان بر آن بزرگوار آشکار شده بود. چنان‌که می‌فرماید:

" از جمله‌ی مردم گروهی هستند که درباره‌ی وجود خداوند ستیزه‌گری می‌کنند بی آن‌که دانشی داشته باشند و از هر اهریمن رانده شده‌یی پیروی می‌کنند. بر شیطان مقرر شد که هر کسی با او دوستی کند به گمراهیش افکند و بر آتش سوزان رهنمونش شود." ۳ و ۲۲/۴

این سخن را در وصف حال پیروان و بزرگان آن زمان بیان فرمود. در وصف حال خود بزرگان فرمود:

" و از جمله‌ی مردم گروهی هستند که از سر جهل و گمراهی و بی‌هیچ کتاب و حجت در کار خدا جدل می‌کنند. با تکبر و نخوت از حق روی گردانده تا خلق را از راه خدا گمراه گردانند. چنین کسی را در دنیا رسوایی و روز قیامت عذاب آتش خواهیم چشاند." ۸ و ۲۲/۹

و در حق پاره‌یی از مقدسان که دو دل و در شک بودند و احتیاط می‌کردند می‌فرماید:

" و از جمله مردم کسانی هستند که خدا را به حرفی پرستش می‌کنند. اگر خیر و نیکی به او برسد مطمئن می‌شود و اگر فتنه‌یی به او برسد روی خود را بر می‌گردانند.

او در دنیا و آخرت زیان کار است و این زیان کاری آشکاری است. خدا را رها کرده، چیزی را می پرستد که هیچ سودی به حال او ندارد، و این حقاً همان گمراهی دور از سعادت است. کسی را می خواند که زیانش از سودش بیشتر است.

وی بسیار بد معبود و دمسازی گرفته است." ۱۱ تا ۲۲/۱۳

باز در حق دانایان و بزرگان آن زمان و پیروان ایشان می فرماید:

" و مَثَل کسانى که کفر می ورزند چنان است که شخصی به حیوانی که جز صدایی و ندایی نمی شنود، بانگ زند. کر و

کورند و خردورزی نمی کنند." ۲/۱۷۱

و انصافاً عجب مثلی است. مردم را دعوت می کردند و مردم نیز پیروی می کردند و نمی دانستند که چه می گویند و به چه دلیل باید از آنان پیروی کنند. مانند چوپانی که چارپایان را به پیش می راند و آن ها به فرمان چوپان حرکت می کنند. چه خوب گفت:

" و از آنان گروهی هستند که مقصودشان از کتاب جز بر آورده شدن آرزوی خودشان نیست. اینان فقط گمان می کنند. وای بر کسانی که به دست خود کتاب می نویسند و می گویند از سوی خداست. برای آن که ارزان بفروشند. و وای بر آنان از آن چه که دست هایشان می نویسند، و وای بر آنان با آن چه بدست می آورند." ۷۸ و ۲/۷۹

مراد از اینان "اهل کتاب" مگه است یا کسانی که خودشان اهل دانش نیستند و مضمون کتاب را یا به تقلید یا به خواست و دلخواه خود تفسیر کرده اند، مثل پاره‌یی از مردم زمانه‌ی ما که به میل خودشان

تفسیر می کنند. یا از روی "خبر ظنی" بی آن که لفظ بر آن چه آنان تفسیر می کنند دلالت داشته باشد. پس از آن کتابی در تفسیر آن درست می کنند و می گویند این سخن خداست.

باز می فرماید:

" گفتند آتش چند روزی به ما برخورد خواهد داشت و این

سخنان که به دروغ برخورد بسته اند آن ها را در دین خود

مغرور کرده است." ۳/۲۴

بی مبالاتی های بسیاری از مردم آن روزگار، و مردم روزگار ما در فروع دین و بی اعتنایی آن ها به اصول دین، از همین موهومات سرچشمه می گیرد. می گفتند چون ما از بنی اسرائیل هستیم و خدا ما را برگزیده است یا به عیسی گرویده ایم، یا چون شیعه‌ی علی بن ابی طالب هستیم، یا چون بر امام حسین گریه کرده ایم، در قیامت معذب نیستیم یا سرانجام با شفاعت شفاعتگران رستگار خواهیم شد.

در همین جاست و به همین مناسبت است که با آیه‌ی زیر این خیالات را رد می کند و می گوید:

" پس چگونه است هنگامی که آنان را در آن روز - که شکی در آن نیست گردهم آوریم، و هر نفسی به آن چه کرده است پاداش می بیند و به آنان ستم نمی شود." ۳/۲۵

در جای دیگر:

"... بگو آیا نسبت به دعوی خویش از خدا پیمان گرفته‌اید که هرگز خدا پیمان خود را نشکند یا چیزی به خیال خود به خدا نسبت می دهید؟ آری هرکس اعمال زشت اندوخت و

کردار بدش او را احاطه کرد چنین کسی اهل دوزخ است و در آن جاودانه است." ۲/۸۱ و ۸۰

باز می‌فرماید:

"یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اویم، بگو اگر چنین است چرا او شما را به گناهانتان عذاب می‌کند؟ شما هم بشری هستید از آفریدگان او، هر که را خواهد، خواهد بخشید و هر که را خواهد، عذاب می‌کند." ۵/۱۸

باز می‌فرماید:

"نه به خواست‌های شماست، نه به خواست‌های اهل کتاب، هر که کار ناشایسته‌یی کند کیفر آن را خواهد دید. و جز خدا برای او پشتیبان و یآوری نیست، و هر کس کار نیکو انجام دهد، چه مرد مؤمن و چه زن مؤمن، آنان به بهشت در می‌آیند، و ذره‌یی به آنان ستم نخواهد شد. کدام دین بهتر از آن است که مردم خود را تسلیم امر خدا کرده سر به زیر فرمان حق فرودآورند و هم نیکوکار باشند و پیروی از آیین "حنیف" ابراهیم کنند، ابراهیمی که خدا او را به مقام دوستی خود برگزیده است." ۱۲۳ تا ۴/۱۲۵

در این آیه‌ها و مانند آن‌ها بیان حالت اهل زمان خودش را می‌کند که به سبب اوهامی که با خواهش‌های نفسانی خودشان بود، از آن چه عقل و شرع حکم می‌نمود روگردان بودند- همچنان که اهل این زمان روگردانند.

باز فرمود:

"آنان که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است کافرند. مسیح می‌گفت ای بنی‌اسرائیل! خدایی را بپرستید که پروردگار من است و پروردگار شما. چه کسی که به خدا شرک ورزد، خدا بهشت را بر او حرام می‌کند و جای او در آتش است. و ستمکاران یآوری ندارند. آنان که به سه خدا قائل شدند (خداوند پسر، خداوند پدر و خداوند روح القدس) کافرند. خدا جز یکی نیست، و اگر دست از این سخنان برندارند کافران را عذابی دردناک خواهد بود. آیا نباید به سوی خدا توبه کنند و از خداوند استغفاری نمی‌طلبند؟ خداوند بخشنده‌ی مهربان است. مسیح پسر مریم کسی نبود جز فرستاده‌یی که پیش از او نیز فرستادگانی آمده بودند. و مادرش هم زنی راستگو، هر دو بطور معمول خوراک می‌خوردند. ببین چگونه برای آن‌ها آیه‌ها را آشکار می‌کنیم. ببین به چه چیزی تهمت می‌زنند. بگو آیا جز خدا کسانی را می‌پرستید که نه سودی به شما می‌رسانند و نه زیانی. تنها خداوند است که شنونده‌ی داناست. بگو ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید. و از پی خواهش‌های آن قومی که گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید. کافران بنی‌اسرائیل به‌زبان داود و عیسی پسر مریم از آن لعنت کرده شدند که عصیان ورزیده از حکم حق سرکشی کردند." ۷۲ تا ۵/۷۸

باز می‌فرماید:

" ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید، در باره‌ی خداوند جز حق سخنی نگویید، مسیح، پسر مریم، تنها فرستاده‌ی خدا بود و کلمه‌یی، که آن را خدا به مریم القا کرد، روح خدا بود. پس به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و به تثلیث قائل نشوید. از این گفتار شرک باز ایستید برای شما بهتر است، جز خدای یکتا خدایی نیست. خدا منزّه است از آن که او را فرزندی باشد. هر چه در آسمان و زمین است همه ملک اوست و خداوند تنها به نگهبانی همه‌ی موجودات کافی است. هرگز مسیح از بنده بودن خدا استنکاف ندارد و فرشتگان مقرب خدا نیز به بندگی او معترفند و هرکس از بندگی خدا سرپیچد و گردن افرازد، همه را در پیشگاه خویش محشور خواهد کرد." ۱۷۱ و ۴/۱۷۲

باز می‌فرماید:

" حساب مردم نزدیک شد در حالی که آنان غفلت و اعراض می‌ورزند. هیچ پند و موعظه‌یی از سوی خداوند نیاید جز آن که پند را شنیده، و باز به بازی دنیا دل‌هاشان متوجه است. و مردم به پنهان می‌گویند آیا این جز بشری مانند شماست؟ با این که شما می‌بینید، باز سحرهای او را می‌پذیرید؟" ۱ تا ۲۱/۳

بر هر مرد دانا و بینایی پوشیده نیست که گوینده‌ی این سخنان غرضش برانداختن این معانی است، و مردم را بدینوسیله متنبه و متذکر

می‌کند تا شاید از تاریکی وهم و نادانی بیرون بیایند و به نور علم روشن و هدایت شوند. نه اینکه غرض او سخن فصیح و بلیغ گفتن باشد. از اینجا است که در حق تورات و قرآن هر دو فرموده:

"بگو پس کتابی از سوی خداوند بیاورید که راهنمایندتر از آن دو باشد تا من از آن پیروی کنم، اگر راست می‌گویید."

۲۸/۴۹

حالت مردم و پیامبران گذشته را به صورت‌های گوناگون بیان کرده و آن را به عنوان مثال آورده تا مردم متوجه حال خود و زمان خود شوند و در نتیجه پندی گرفته از رفتار بد گذشتگان روی گردان شوند و رفتار نیکوی آنان را بجای آورند. ازین رو هر وقت موقعیتی مناسب دست می‌دهد، آن چه در نظر دارد بازگو می‌کند.

سرتاسر قرآن را که با تأمل و تفکر و اندیشه مطالعه کنی، و از تفسیر برآی و خواست‌های نفسانی خودت

### درون‌مایه‌ی

چشم ببوشی خواهی دید، که محتوا و درون‌مایه‌ی آن یا در صدد یگانه‌پرستی و نفی شرک و اضداد خداوند است، یا مردم را از حالات و صفت‌های ناپسندیده‌ی خودشان آگاه می‌کند، و از این راه می‌خواهد آنان را به خدا نزدیک سازد. یا مژده‌بخش پایان خوش کار نیک است که آنان را به بهشت و زندگی جاوید برساند. یا می‌ترساند از پایان و کیفر کار بد، که در قیامت به دوزخ و شکنجه‌های آخرت، و در دنیا به دردها و گرفتاری‌های دنیوی می‌کشاند. یا نعمت‌های خداوند را برمی‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که خداوند سزاوار کفران نعمت و

### قرآن

گناه‌ورزی نیست، بلکه حقّ نعمت‌شناسی، سپاس‌گزاری، و حقّ سپاس‌گزاری، اطاعت و فرمانبرداری است. و وقتی دانستی که نعمت‌ها از خداوند است، پس، از نیستی آن‌ها باید ترسید. یا در مقام بیان قدرت کامل خداوندی است تا به این وسیله مایه‌ی امیدواری و بیم شود. یا شرح حالات گذشتگان است، تا از این راه مایه‌ی عبرت و اندرزگیری مردم شود. یا شرح داستان‌های پیامبران گذشته است که دلیل بر پیامبری خودش باشد. و پاره‌یی از احکام جزئی نیز به مناسبت زمان و به مناسبت حال بیان فرموده است.

پس چکیده‌ی این فرمایش‌ها راهنمایی مردم است، و از این‌جاست که می‌فرماید:

" آیا به قرآن نمی‌اندیشید که اگر این (قرآن) از سوی

خداوند نمی‌بود در آن اختلاف بسیار می‌یافتید؟" ۴/۸۲

یعنی اگر از روی خیالات نفسانی سخن می‌گفت بی‌گمان در آن اختلاف پیدا می‌شد. ولی چون به فرمان خداوند است و غرض و هدفی جز راهنمایی در میان نیست، در حاصل و نتیجه‌ی مقصود گوینده اختلافی دیده نمی‌شود، نه در واژه‌ها و گزاره‌ها و قضیه‌ها و قصه‌ها. در هر حال نظر به خود ندارد، و از برای شخص خود جز مأموریت پیام‌رسانی و فرستادگی، مقامی قرار نداده، اگرچه فرستادگی مقام بزرگی است. می‌فرماید:

" بگو این راه من است، من و پیروانم خلق را با بصیرت و بینایی دعوت به خدا می‌کنیم. پاک و منزّه است خداوند و

من از مشرکین نیستم." ۱۲/۱۰۸

توحید را به بهترین صورت بیان می‌فرماید. زیرا پیروی هوای نفس و دنبال آرزو و میل خود رفتن شرک است و بالاترین مراتب آن هم هست. همین شرک هم تازه مراتبی دارد: شرک خفی یا پنهان و شرک جلی یا آشکار. می‌فرماید:

" آیا دیدی آن کسی را که هوا و هوس و آرزوهای خود را

بجای خدای خود گرفت. آیا تو حافظ و نگهبان او توانستی

شد؟" ۲۵/۴۳

و باز می‌فرماید:

" آیا دیدی آن‌کس را که هوای نفسش را خدای خود قرار

داد، خدا او را گمراه ساخت، برگوش و دل او مهر زد و بر

بینایی او پرده افکند. پس چه کسی دیگر پس از این خواهد

توانست او را هدایت کند؟" ۴۵/۲۳

و جز این آیه‌ها، که در آن‌ها بیان می‌فرماید که هواپرستی شرک است و این از پیروی از خدا و فرستاده‌ی او در اصول و فروع دین ممانعت می‌کند.

پس کسی که یگانه‌پرست باشد باید نخست با هوای نفس خود مخالفت نماید. این است که می‌فرماید: تمام این بت‌پرستی‌ها از هواپرستی است، چنان‌که پیش از این گفته شد که غالباً هوای نفس است که مردم را به گونه‌های دیگر به بت‌پرستی وامی‌دارد.

" و آن‌چه بجز خدا می‌خوانند چیزی نیست، جز پیروی از

هوای نفسانشان." ۱۰/۶۶

**گونه‌های شرک‌ورزی** از جمله راه‌های شرک، غَلَو (گزافه‌گرایی) است. هر کس در حق بزرگان دین یا فرشتگان گزافه‌گوید و آنان را از پایه و مقام خود برتر شناسد مشرک است.

"ای اهل کتاب در دین خود اندازه نگه‌دارید و در باره‌ی خدا جز به راستی سخن نگوئید. عیسی مسیح پسر مریم و فرستاده‌ی خدا بود." ۴/۱۷۱

باز می‌فرماید:

"یهود گفتند عزیز فرزند خداست، و مسیحیان گفتند مسیح فرزند خداست. این سخنان ایشان است که با زبان‌های خویش می‌گویند. خود را به کیش کافران مشرک پیشین نزدیک و مشابه می‌کنند. خدا ایشان را بکشد. چگونه منحرف می‌شوند؟ و دین‌دانایان خود را به مقام ربوبیت رساندند. مسیح پسر مریم را به ربوبیت رساندند. در صورتی که تنها مأموریت داشتند که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که با او شریک قرار دهید." ۹/۳۱ و ۳۰

باز می‌فرماید:

"خدا را چنان که باید و سزاوار شناختن اوست نشناختند. روز رستاخیز زمین یکسره در قبضه‌ی تصرف اوست، و آسمان‌ها بدست قدرت او به هم پیچیده است، و آن ذات پاک او منزّه و متعالی از شرک‌ورزی آنان است." ۳۹/۶۷

باز می‌فرماید:

"و گویند خداوند فرزندی گرفته است. همانا سخنی بسیار زشت بر زبان آورده‌اند. نزدیک است از این گفته‌ی زشت آسمان‌ها از هم فروریزد، زمین بشکافد، کوه‌ها متلاشی شوند که برای خدا فرزندی ادعا کرده‌اند. هرگز خداوند سزاوار فرزند داشتن نیست. هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست جز این که خدا را بنده است." ۸۸ تا ۱۹/۹۳

باز می‌فرماید:

"و چون خدا گفت ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را دو خدای دیگر، جز خدای عالم اختیار کنند؟ عیسی گفت: تو منزه‌ی، هرگز نرسد که چنین سخنی به ناحق گویم. چنان‌چه من این سخن را گفته بودم تو می‌دانستی، که تو از اسرار من آگاهی. که هر چه در ضمیر من است تو می‌دانی، و من آن‌چه را در ذات توست نمی‌دانم. برآستی دانای نهان‌ها تویی. من جز آن‌چه به من فرموده بودی نگفتم که خدا، پروردگار خود را بپرستید، و تا زمانی که میان ایشان بودم نگهبانشان بودم، همینکه مرا به سوی خویش برداشتی تو خود مراقب آن‌ها بودی، که بر همه چیز گواهی." ۱۱۶ و ۵/۱۱۷

**راهنمایان پلید** و از جمله راه‌های شرک‌ورزی به خدا، فرمانبرداری از دین‌دانایان و راهنمایان پلید زمان است، زیرا چون از سوی خداوند نباشد از سوی شیطان است. "هر کس از کسی دیگر

فرمانبرداری کند، بندگی او را کرده. اکنون اگر آن کس از سوی خدا باشد، بندگی خداوند را کرده و گر نه بندگی شیطان را کرده".\*

حتی آن مردم، خود شیطان‌هایی هستند به صورت انسان زیرا مرد بی‌دین تا به لباس اهل دین و زهد و پرهیزکاری در نیاید نمی‌تواند مردم را فریب‌دهد و از راه حق برگرداند. پس شیطان‌های انسان‌نما همین مردم هستند که راهی به خدا ندارند و در جامه و شکل رهروان راه حق هستند و مردم آنان را راهنما و مرشد خود می‌دانند. و این نه از روی نادانی و ناشناسی است، بلکه از روی کوتاهی و بی‌مبالاتی است. حتی بیشترشان می‌فهمند و می‌دانند که این اشخاص هوی‌پرستند و مطیع مولا نیستند و می‌خوانند و می‌شنوند که امام فرموده: "کسی که فرمانبردار مولای خود باشد و مخالف هوای نفس، نگهدار دین و خویش‌تن‌دار باشد، بر مردم است، که از او پیروی کنند".\* با وجود این، به خاطر پیروی از خواهش‌های نفسانی خودشان از آنان پیروی و فرمانبرداری می‌کنند و آنان را مرجع و پناهگاه در دین خود قرار می‌دهند. و آنان از ایشان بهره می‌برند و ایشان از آنان.

" پروردگارا پاره‌یی از ما از گمراه کردن پاره‌یی دیگر

بهره‌مند می‌شدیم". ۶/۱۲۸

اگر این گفتگو را نزد پاره‌یی از مردم ناآگاه درباره‌ی این‌گونه مردم فریبکار و دورو انجام دهی فریاد بر می‌آورند که کافر شدی.

شیطان‌های

انسان‌نما

هر کس به کفش عالم بی‌احترامی کند، بی‌احترامی به

خودش نموده، و هر کس به عالم بی‌احترامی نماید، بی‌احترامی به جانشین او نموده، پس به خدا و پیغمبر بی‌احترامی شده.

بیچاره، آن منوب\* فرمود: "کسی که پیرو مولای خود و مخالف هوای نفس خویش باشد".\* نفرموده: "کسی که مخالف مولا و پیرو هوای نفس خود باشد و مالک نفس خود نباشد و بی‌مبالات در دین باشد".\*

در زمان هر پیامبری و یا ولیّی شیطان‌های انسان‌نمای زمان، این‌گونه مردم بودند، که مانع می‌شدند، مردم به پیامبران و اولیا ایمان بیاورند. حتی مانع می‌شدند از این که در صدد جستجو و پژوهش برآیند. نه این‌که مردم مقصر نبودند. گناه آن‌ها آن بود که از انتخاب نادرست خود، به ملاحظات اغراض نفسانی خود پیروی می‌کردند. و حضرت خاتم مانند حضرت عیسی و دیگران شب و روز فریاد می‌کردند بر گمراه کنندگان:

" چرا از راه خدا جلوگیری می‌کنید؟" ۳/۹۹ و ۷/۸۶

و به پیروان آن‌ها می‌گفتند:

"هواها و خواهش‌های نفسانی کسانی را که پیش از شما

گمراه شدند و گمراه کردند و از راه راست گمراه شدند

پیروی نکنید". ۵/۷۷

در مورد این‌گونه شرک آیه‌های بسیار در قرآن آمده.

می‌فرماید که پیروی از این مردم شرک به خداست.

اگر خداپرست هستید از کسانی پیروی کنید که

پیروی از حق

نه از شیطان

پیرو حقند نه مخالف حق و پیرو شیطان. می‌فرماید:



" بجز خدا هر چه را خوانند جماداتی بی‌اثر و شیطانی سرکش را می‌خوانند. شیطانی که لعنت شده‌ی خداوند است و به خدا گفته که از بندگان تو بهره‌ی معین خواهم گرفت، گمراهشان می‌کنم و آرزومندشان می‌کنم، وادارشان می‌کنم تا گوش چهار پایان را بشکافند، وادارشان می‌کنم تا آفرینش خدا را دگرگون کنند، و هر که به جای خدا شیطان را دوست خود بگیرد زیانی آشکار کرده است. وعده‌شان می‌دهد، آرزومندشان می‌کند، و شیطان جز فریب به ایشان وعده نمی‌دهد." ۱۱۷ تا ۴/۱۲۰

باز می‌فرماید:

" روزی که ایشان را یکسره محشور کنیم، آنگاه بر کسانی که شرک آورده‌اند گوئیم کجایند شریکان شما که می‌انگاشتید. و زیرکی آن‌ها جز این نباشد که گویند: سوگند به خدا، پروردگار ما، که ما مشرک نبودیم. بنگر چگونه به خویش دروغ بستند. و دروغی که ساخته بودند، نابود شد." ۲۲ تا ۶/۲۴

باز فرمود:

" اینان رهبران و راهبان خویش را پروردگاران بی‌جای خداوند گرفتند." ۹/۳۱

باز می‌فرماید:

" بگو آیا دوستانی جز خدا گرفته‌اید، که اختیار سود و زیان خویش ندارند؟ بگو آیا کور و بینا باهم برابرند؟ تاریکی‌ها و

روشنایی‌ها یکسانند؟ آیا شریکانی که برای خدا قرار داده‌اند، آفرینشی چون آفرینش خدا کرده‌اند؟ بگو آفریننده‌ی همه چیز خدای یکتاست و او یگانه‌ی مقتدر است." ۱۳/۱۶

باز می‌فرماید:

" کسانی که جز خدا، خدایان دیگر می‌خوانند، نه چیزی را می‌آفرینند و خودشان هم آفریده شده‌اند. مردگانی هستند نه زندگان، و ندانند که چه زمانی از نو زنده می‌شوند." ۱۶/۲۱ و ۲۰

باز می‌فرماید:

" چیزهایی جز خدا می‌پرستند که برای آن‌ها از آسمان‌ها و زمین هیچ‌گونه روزی ندارند و نتوانند داد. برای خدا مثال نزنید چون خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. خدا مثالی می‌زند. بنده‌ی مملوکی که بر هیچ چیز توانایی ندارد، با آن کس که از سوی خود برای او روزی نیکو نهاده‌ایم که از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند چگونه مانند باشد. ستایش ویژه‌ی خداست، اما بیشترشان نمی‌دانند. خدا مثالی می‌زند: دو مرد یکی‌شان لال است و بر هیچ چیز توانایی ندارد و سربار آقای و ارباب خویش است که هر جا فرستندش سودی ندارد، آیا او با کسی که به عدالت فرمان دهد و به راه راست رود، برابر تواند بود؟" ۷۳ تا ۱۶/۷۶

لال آن دانشمند و بزرگی بود که در زمان حضرت دانشمند لال خاتم از روی دلیل و برهان نمی‌توانست گفتگو نماید،

ولی به سخن گذشتگان و بزرگان استدلال می کرد، و مردم را از راه راست برمی گرداند و آن که به عدالت فرمان می دهد\*، آن حضرت بود، که از روی عقل و وحی فرمایش هایی می فرمود که هر عاقلی می پسندید.

باز می فرماید:

" و چون کسانی که شرک ورزیده اند شریکان را ببینند، گویند پروردگارا اینان شریکان ما هستند که تورا نه، آنان را ما می خواندیم و شریکان گویند، نه، شما دروغگویانید."

۱۶/۸۶

چنین بود، زیرا سخن بزرگان را در جهت اغراض و خواسته های خود می پذیرفتند و به خدا نسبت می دادند:

" و آن روز اطاعت به خدا عرضه کنند، و آن دروغ هایی که می ساختند نابود گردد. کسانی که کافر بوده و مردم را از راه خدا باز داشته اند، به سبب فسادی که می کردند، عذابی بر

عذاب ایشان بیفزاییم." ۸۷ و ۱۶/۸۸

باز می فرماید:

" روزی که خدا آن مشرکان را ندا کند که کجا شدند آنان که ایشان را شریک من می پنداشتید - آنان، که وعده ی عذابشان محقق شده بود - گویند: پروردگارا ما که این مردم را گمراه کردیم، سببش گمراهی خودمان بود که مردم را هم مانند خودمان گمراه می خواستیم. امروز از پیروان خود، به سوی تو بیزاری می جوئیم، چه آن ها ما را نمی پرستیدند

(بلکه به هوای نفس خود به همراه ما آمدند) \* ۶۲ و ۲۸/۶۳

باز می فرماید:

" به جای خدا، بتان می پرستید و دروغ می سازید (از گفته ی ابراهیم). این کسانی، که جز خدا می پرستید، روزی برای شما ندارند. روزی را نزد خدا بجوئید. و او را بپرستید و او را سپاس گوئید. که به سوی او باز می گردید." ۲۹/۱۷

تا آنجا که می گوید:

" و گفت شما تنها برای دوستی یکدیگر در زندگی این دنیا بتانی را به خدایی گرفته اید و سپس روز رستاخیز، منکر یکدیگر می شوید و یکدیگر را نفرین می کنید. جای شما در دوزخ است و یاری ندارید." ۲۹/۲۵

باز می فرماید:

" آیا شما بتانی را می پرستید که چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده شده اند، و با خدا شریک می کنید؟ بت هایی که نه می توانند به مشرکان یاری دهند، و نه به خودشان یاری دهند. و اگر آن ها را به هدایت دعوت کنید از شما پیروی نمی کنند، چه آن ها را بخوانید و چه خاموش باشید، نتیجه یکسان است. آن کسانی را که بجای خدا می خوانید، بندگانی چون خود شما هستند. اگر شما راست می گوئید آن ها را بخوانید تا شما را اجابت کنند. آیا آن ها پا دارند که با آن پاها راه بروند؟ یا دست دارند که با آن توانایی گرفتن با قدرت داشته باشند؟ یا آن ها چشم دارند که با آن ببینند یا گوش دارند که با آن بشنوند؟ بگو شریکان خود را

بخوانید و هر حيله‌ای که توانید با من بکار برید، بی آن که هیچ مرا مهلت دهید. یاور من خدایی است که این کتاب را فرو فرستاده و او یاور نیکوکاران است." ۱۹۱ تا ۷/۱۹۶

**دین داران** و مانند این گونه آیه‌ها بسیار است که دین‌دانایان و بزرگان آن زمان را الهه و شرکا نامیده. و اهل آن زمان فرمانبرداری از آنها را فرمانبرداری از خدا می‌دانستند. و با فرمانبرداری از آنها حضرت را محکوم و رد می‌کردند، و جلوگیری راه مردم به خدا می‌شدند. آن حضرت و پیروانش را آزار می‌کردند، و این همه را از دین‌داری خود می‌دانستند. حتی گاهی می‌شد که اگر به عنوان دین نبود، نمی‌توانستند آزار کنند. آزار پیمبران را راه نزدیکی جستن به خدا می‌دانستند. چنان که حضرت عیسی را دین‌دانایان به نزد حاکم شهر بردند و به کشتن او پافشاری کردند. حاکم در فرمان کشته شدن او شبهه و تردید کرد، و خواست که عیسی بخشوده شود. ایشان فریاد کردند که البته باید به دار آویخته شود، ایستادگی کردند تا آن بزرگوار را به دار کشند.

و همیشه چنین بوده است. کسانی که خود را متدین و رئیس دین می‌دانند به باور پاسداری از دین، ویرانی دین می‌کردند، و از اصل دین و حقیقت آن ناآگاه و روی‌گردان بودند، و پیشوای دینی مردم را پیوسته از راه خدا بازداشته و می‌دارند. مردم بی‌سواد بر خلاف خرد به دنبال خواهش نفسانی و ترس و غرض‌های بیهوده و تباه خود، از آنان پیروی می‌کردند.

"آن‌ها گمان می‌کردند که کار نیکویی می‌کنند." ۱۸/۱۰۴

**پیروی از خرد** هرچه به ایشان گفته می‌شد از خرد خودتان پیروی کنید و به فطرت سلیم الهی رجوع کنید نمی‌پذیرفتند. حتی می‌گفتند فطرت درست همین را حکم می‌کند که ما در دست داریم.

"و چون به آنان گفته می‌شد که از آن چه خدا فرستاده است پیروی کنید، می‌گفتند: نه، بلکه از آیینی پیروی می‌کنیم که پدران خویش را بر آن آیین یافتیم - هر چند پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند، و راه یافته نبودند." ۲/۱۷۰

**سخن پیامبر** نخستین پیامبر، خود خرد انسان است، که خداوند جهان در وجود هر انسانی قرار داده است. پاداش‌ها و کیفرها همه بستگی به وجود همین خرد دارد، به وسیله آن راه خدا و شیطان شناخته می‌شود. حضرت می‌فرمود: "خداوند جهان هستی به شما خرد بخشیده است و با آن "عهد آلت" را با شما بست، پیش از آن که رسولی و دعوتی بفرستد. آن خرد را میان من و بزرگان و دانشمندان خودتان حکم قرار دهید، او را محکی قرار دهید میان سخنان من و سخنان آنان." ولی به فرمایش ایشان گوش ندادند و حتی گفتند چون دانایان گفته‌اند که تو بی‌دینی و از تو نباید پیروی کرد، سخنان تو را نمی‌شنویم. حتی به ما گفته‌اند هنگامی که بر تو گذر می‌کنیم پنبه در گوش بگذاریم:

"جامه‌های خویش به سر می‌کشند." ۱۱/۵

مرد خردمند باید نخست سخنان علما و بزرگان ملت و مذهب خود را با ترازوی خرد بسنجد، ببیند با خرد سازگار هست یا از روی هوای نفس و زُخرف سخن می‌گویند. آیا دلیل قطعی در دست دارند، یا دلیلش گمان و وهم است؟ یا اصلاً هیچ دلیلی ندارند؟ اگر دید گوینده از روی هوای نفس خود سخن می‌گوید، از او روبگرداند، و اگر به دلیل گمان و وهم مطلبی را بیان می‌کند، اصلاً اعتنا نکند. این است که قرآن در ردّ پیروی از ایشان می‌فرماید:

" گرچه پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و ره‌یافته نبودند."

۲/۱۷۰

پذیرش سخن درست به هر کسی ادعایی کرد که از سوی خداوند فرمایشی دارد، نخست باید سخن او را شنید و توجه کرد که سخن او را درست می‌یابد؟ اگر خرد او - به هر بهایی

آن را درست یافت، که دلیلش با خودش همراه است، در آن صورت سخن او را بپذیرد، اگرچه پسند زمان نباشد و بزرگان آن را تخطئه کنند. و فکر نکنند که اگر این سخن درست بود بزرگان آن را می‌پذیرفتند.

" و چون بدان راه نیافته‌اند خواهند گفت این دروغی کهن

است." ۴۶/۱۱

چه می‌گوید، و گوینده را تحقیر نکند، بلکه نظر به سخن داشته باشد، نه گوینده‌ی سخن.

نه، که می‌گوید " خداوند از فرستادگان خویش هر که را خواهد

بر می‌گزیند." ۳/۱۷۹

و نگوید:

" چرا این قرآن را بر مرد بزرگی از این دو دهکده (مکه و

طائف) فرو نفرستاد." ۴۳/۳۱

بداند که بزرگی شخص و نزدیک بودن او به خدا، به **نشان بزرگی** صورت ظاهر نیکو و خوی خوش ظاهری و کارهای درست شریعت ظاهری نیست.

می‌فرماید:

" مگر آن کسان را ندیدی که خویشتن را به پاک‌خویی یاد

می‌کنند؟ خدا هر که را خواهد به پاک‌خویی یاد می‌کند و به

اندازه‌ی نخ هسته‌ی خرمايي ستم نمی‌بیند. بنگر چگونه درباره‌ی خدا دروغ می‌سازند و همین بسی گناه آشکار

است." ۴۹ و ۴/۵۰

اگرچه فرمود:

" گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست."

۴۹/۱۳

ولی راه پرهیزگاری به فرمایش خداوندی است، نه به **سخن درست** تصور و تخیل مردم. با همه‌ی این‌ها اگر تو به باور و

اعتقاد خودت خوبی‌هایی در کسی دیدی و در نزد دیگری معایب و

کاستی‌هایی، گمان نکن که اگر سخن حقی از سوی خداوند فرودآید باید

بر شخص نخست فرودآید و مردم از او بهره‌مند شوند، نه بر شخص دوم.

دادحق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست\*

کدام یک از پیامبران در جامه‌ی مردم نیکوکار اهل زمان خود بودند؟ موسی پسر خوانده‌ی فرعون و چوپان پدرزن خود در مدین بود. عیسی ناپسند اهل زمان خود بود که از روی شگفتی مردم می‌گفتند: آیا می‌شود که از ناصری، پیامبری درآید؟\* محمد بن عبدالله مَضاربِ خدیجه. پس دانسته می‌شود که خواست خداوند پیرو خیالات و آرزوها و توهمات نیست.

یکی از نکاتی که خداوند جهان، پیامبران را در **دور از خودپرستی** جامه‌ی مردم پست اهل زمان و نه مردم ثروتمند برمی‌گزیند این است که کسی که به او می‌گردد از خودپرستی به در رود، از اعتبار و نام بیفتد و به ننگ و عار در نزد اهل زمان دچار شود، که چرا از چنین شخصی پیروی می‌کند. از این رو در حق پیروان ایشان می‌گفتند:

" جز فرومایگان، کسی را نمی‌بینیم که از تو پیروی کند."

۱۱/۲۷

"آیا (چگونه) به تو ایمان بیاوریم، که فرومایگان از تو پیروی

کرده‌اند." ۲۶/۱۱۱

و در باره‌ی یاران حضرت خاتم، قرآن می‌گوید:

" کسانی را که بامداد و شبانگاه به عنوان پروردگار خویش می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند از خود مران، نه از حساب تو چیزی به عهده‌ی آنان است، و نه از حساب آنان چیزی به عهده‌ی توست، که آنان را از خود برانی و از ستمکاران شوی. بدین‌گونه آن‌ها را به یکدیگر بیازمودیم تا

گویند: اینانند که خدا از میان ما موهبت بخشیده است؟ مگر خداوند سیاستداران را بهتر نمی‌شناسد؟ و چون کسانی که به آیه‌های ما ایمان آوردند، پیش تو آیند، بگو: درود بر شما، پروردگار شما رحمت کردن را بر خویش مقرر داشته. هر کس از شما از روی نادانی کار بدی کند و پس از آن توبه کند و به صلاح باز آید، وی (خداوند) آمرزگار و بخشنده است." ۵۲ تا ۶/۵۵

خودپرستی با خداپرستی نمی‌سازد. اگر می‌خواهی خدا را بپرستی، باید از خود رها شوی. از این رو فرموده‌اند اصل دین این است که خدا را دوست داشته باشی به تمام دل و جان.\*

" خداوند در درون هیچکس دو قلب قرار نداد." ۳۳/۴

اگر خودت را دوست داشته باشی پیداست که از حق غافل خواهی شد. از اینجاست که پیامبران با جامه‌ی ظاهر می‌شوند و به گونه‌ی سخن می‌گویند که کسی که اعتبار و حیثیتی نزد مردم دارد به آنان نزدیک نمی‌شود.

### ستاره

### و آفتاب پرستی

از جمله راه‌های شرک‌ورزی به خداوند، پرستش ستاره و آفتاب و ماه است و پیامبر خاتم در از میان بردن آن می‌کوشید. این کار نزد عجم\* معمول بود. حتی خداپرستی آن‌ها وسیله و میانجی آن‌ها بود و آن‌ها را وسیله‌ی درک فیض و درمان نزد خدا می‌دانستند. ستارگان را موجوداتی می‌پنداشتند که به خواست خود در حرکتند. مانند گروهی از حکمای

کنونی که بر این باورند. حضرت خاتم پرستیدن آن موجودات را نهی فرمود. به این معنا که یگانه پرست باید هیچ کس را غیر حق مؤثر نداند. نه این که ستارگان دارای آثاری نیستند یا آن که سببیت و اثر در پرورش زمین و گیاهان و جانوران ندارند، بلکه باید به مسبب آن نظر داشت. خواست و اراده‌ی اوست که در آن‌ها حکم‌فرمایی می‌کند. پیش از آن حضرت هم به حضرت ابراهیم که در عجم بود و از شهرهای آنان مهاجرت کرده بود، الهام شده بود که از پرستش آن‌ها روی گردان شود.

" و بدینسان ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم بنمودیم که از اهل یقین شود. و چون شب شد ستاره‌یی را دید. گفت: این پروردگار من است. چون فرو شد گفت: من فرو شونندگان را دوست ندارم. و همینکه ماه را دید که طلوع می‌کند گفت: این پروردگار من است. و چون فرو شد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند از گمراهان خواهم بود. و همینکه برآمدن خورشید را دید گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است. و چون فرو شد گفت: ای قوم من، از آن چه شریک می‌پندارید بیزارم. من پرستش را خاص کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را پدید کرده، از مشرکان نیستم. قومش با او به محاجه پرداخت ابراهیم گفت: چرا در باره‌ی خداوند یکتا که مرا راهنمایی کرده با من محاجه و ستیز می‌کنید؟ من از آن‌ها که شما شریک خدا می‌خوانید، بیم ندارم، مگر آن که خداوند از من چیزی بیمناک بخواهد. که دانش پروردگار من همه چیز را فرا گرفته. برای چه پند

نمی‌گیرید؟ چرا از بتانی که شریک خدا گرفته‌اید بترسم و شما از شرک به خدا نمی‌ترسید، با آن که هیچ برهان و حجتی بر آن شریک ندارید. پس کدام یک از ما به ایمنی سزاوار تریم - اگر شما فهم سخن می‌کنید. آنان که ایمان به خدا آورده‌اند و ایمان خود را به ستمی نیالوده‌اند، آن‌ها را ایمنی است و آن‌ها راه یافته‌اند." ۷۵ تا ۸۲/۶

فرمودند خداوند جهان می‌خواهد بندگانش در هر چیز به او نظر داشته باشند و همیشه و در هر حال سختی یا خوشی\* او را بشناسند و به او توجه نمایند، زیرا او می‌تواند هر چه را که سبب قرار داده از سببیت بیندازد. یگانه پرست کسی است که در عالم امکان\* بجز واجب\*، مؤثر دیگری نشناسد. اثر هر مؤثری را از او بداند. نه آن که علت سببیت را منکر شود، بلکه خداوند را سازنده‌ی هر مسببی بداند. پیداست چنین کسی نه از هیچ سببی دلتنگ می‌شود و نه به هیچ سببی خشنود می‌شود. امید و بیم در پیشگاه آفریننده و پدیدآورنده‌ی سبب است. خرد هم این امر را می‌پسندد؛ توجه به یک جهت بهتر از توجه به جهت‌ها و اسباب متعدد است. و اگر در عالم اسباب توجه به آفریننده و پدید آورنده‌ی آن اسباب بکنی، به تمام دل و جان خدا را شناخته و دوست داشته‌ای.

" خداوند مثل می‌زند: مردی که شریکان بر سر او کشاکش کنند و آن مردی که تسلیم امر یک تن است. آیا این دو با هم یکسانند؟ ستایش ویژه‌ی خداوند است ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند." ۳۹/۲۹

**نیایش تصویر** یکی دیگر از راه‌های شرک‌ورزی به خداوند که در قرآن نفی شده و در زمان آن حضرت رواج داشته و حتی اصل دین‌ورزی بوده، نیایش تصویر و شکل بزرگان گذشته یا جرم‌های آسمانی بوده که در پرستشگاه‌های خود نصب می‌کردند. و این کار را پرستش خداوند می‌دانستند، و هنگام خضوع و خشوع در برابر آنان، توجه به خداوند بزرگ می‌کردند. و آن خضوع و خشوع و نیایش را وسیله‌ی برای نزدیک شدن به خدا می‌دانستند و می‌گفتند:

" ما آن‌ها را تنها برای این نیایش می‌کنیم که ما را به خداوند نزدیک کنند." ۳۹/۳

چنان‌که در زمان حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران چنین بود. وقتی به آن‌ها می‌گفتند:

" آیا هنگامی که شما آن‌ها را می‌خوانید، سخن شما را می‌شنوند. یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟" ۲۲ و ۲۶/۲۳

می‌گفتند:

" نه، پدر و مادرمان را دیدیم که چنین می‌کنند." ۲۶/۲۴

حضرت خاتم به ایشان می‌فهماندند که این عکس‌ها و تصویرها به داد کسی نمی‌رسند، ولی آن‌ها نمی‌فهمیدند و می‌پنداشتند که تنها اثرگذار هستند.

و گاه می‌شد که تصادفاً یا برای آزمایش اثری هم ظاهر می‌شد. می‌فرمودند: دلیل و برهان بر بزرگی این صورت‌ها و احترام به آن‌ها چیست؟ پاسخ می‌دادند چون بزرگان و دین‌دانایان گذشته و

جانشینان‌شان چنین می‌کردند. باید از آنان پیروی کرد. یا برخی از اخبار و داستان‌هایی نقل می‌کردند، که نه سند داشت و نه دلالت بر چیزی، بلکه با شگفتی می‌گفتند:

" آیا خداها را یک خدا قرار داده؟ کار شگفتی است. گروهی از بزرگان‌شان چنین رای دادند که بروید و در پرستش خدایان خود شکیباً باشید که این کاری مطلوب است. چنین چیزی را از ملت دیگر نشنیدیم. و این جز تزویر و دروغ چیز دیگری نیست." ۵ تا ۳۸/۷

چنان‌که حضرت ابراهیم فرمود:

" این چه تصویرهایی هستند که به پرستش آن کمر بسته‌اید؟ می‌گفتند: پدران خویش را پرستشگر آنان یافتیم. (حضرت ابراهیم) گفت: شما و پدران‌تان در گمراهی آشکار بودید. گفتند: آیا به حق بسوی ما آمده‌ای یا از بازیگرانی؟"

۵۲ تا ۲۱/۵۵

و چون فرمود:

" آیا غیر خدا چیزی را می‌پرستید که نه سودتان می‌دهد و نه زیانتان می‌رساند؟ تفو بر شما و این بتان که غیر خدا می‌پرستید، چرا خردورزی نمی‌کنید. می‌گفتند: بسوزانید (ابراهیم را)، اگر کاری برای خوشنودی خدایان کردنی هستید و خدایان را یاری کنید." ۶۶ تا ۲۱/۶۸

**گونه‌ی دیگر** دیگر از راه‌های شرک‌ورزی پیروی از وهم‌ها و گمان‌هاست، که بیشتر مردم زمان گرفتار آن هستند، چنان‌که پیش از این شرح داده شد.

### شرک

باری، حضرت پس از اظهار پیغمبری، این گونه شرک را بازگو می‌فرمودند و بارها مؤکداً زشتی آن‌ها را، چه از نظر خرد و چه شرع، بیان و بازگو می‌فرمودند. اگر کسی به یاری خداوند و خواست او از این شرک می‌رست و پیامبری آن حضرت را می‌شناخت و به خدمتش می‌شتافت. پس از رسیدن به خدمتش مقام آن حضرت را به علم‌الیقین\*، بلکه به عین‌الیقین\* درمی‌یافت. و اگر هواپرست بود، آگاه می‌شد، و از سایر زنجیرهای شرک خود را می‌رهانید. امید آن بود که اندک اندک به شرف ایمان برسد - اگر چه حضرت عیسی فرمود:

" شتر به سوراخ سوزن رفتن آسانتر است تا اهل هوی در ملکوت آسمان‌ها وارد شوند". انجیل متی ۱۹/۲۴\*

حضرت خاتم می‌فرماید:

" کسانی که آیه‌های ما را دروغ پنداشته، باور نکردند و از آن گردن کشیدند، دروازه‌های آسمان را بر روی آنان نگشایند و به بهشت درون نشوند تا شتر به سوراخ سوزن در شود". ۷/۴۰\*

در هر حال، آن هوی‌پرستی که مشرک است، به این دلیل که "هوی خود را خدای خود دانست" ۲۵/۴۳ با این دشواری نزدیکتر به ایمان است تا آن مشرکان دیگر که ذکر آن پیش از این شد. زیرا روح زندگی ایمان، از این مردم بیرون رفته، نیاز به زنده شدن و آفرینش نوینی

دارند. حتی پاره‌یی مانند خاک یا رفات\* یا استخوان پوسیده‌یی شده‌اند که خود از زنده شدن خود در کمال شگفتی و ناامیدی بودند.

" ولی خدا می‌تواند مردگان را زنده کند. و استخوان‌هایی را که پوسیده هستند، زنده کند".<sup>۱</sup>

اما آن مشرکی که به شرک هوی گرفتار شده است، مانند کسی است که در خواب است، و تمام روح از او نرفته و به همین سبب به پذیرفتن روح ایمان نزدیکتر است.

**حکم خرد** این مطالب که یاد شد در هر مذهبی و هر ملتی پسندیده است، زیرا خرد حکم می‌کند و از کتاب‌های آسمانی دانسته می‌شود. با آن‌که هر طایفه‌یی خود را یکتاپرست و پرهیزکار می‌داند و این راه‌های شرک‌ورزی را می‌بیند، ولی در طایفه‌ی خود نمی‌بیند، بلکه در دیگر طایفه‌ها می‌بیند.

اما کسی که در صدد مجاهده است، پیش از این‌که از این راه‌های شرک‌ورزی دوری نماید، باید به پالایش و تزکیه و تهذیب اخلاق خود بپردازد. زیرا کسی که اخلاق خود را پاک و پالایش نکند، انصاف ندارد، خود را یکتاپرست و دیگران را مشرک می‌پندارد. همچنین باید دیگر خوی‌های زشت و ناپسند را که مانع از درک و فهم و بینش و شنیدن

<sup>۱</sup> - دو بخش از دو آیه‌ی قرآن است:

۱-۱ ... قادرٌ علیٰ أن یحیی الموتی ... ۴۶/۳۳

۱-۲ ... یحیی العظام و هی رمیم". ۳۶/۷۸



سخنان حق می‌شود از خود دور نماید. آنگاه که به تهذیب اخلاق پرداخت و یکتاپرست شد، حق را می‌یابد.

\*\*\*

غرض از یادکردن این آیة‌های شریفه‌ی قرآن، که در باره‌ی شرک و یکتاپرستی و جز آن است، اثبات اعجاز قرآن نیست، بلکه غرض آن است که این مطالب همه حق و حقیقت است و مطابق واقع و موافق رای خرد هم هست. انسان خردمند هنگامی که این مطالب را می‌شنود باید بپذیرد، و اگر نپذیرد بی‌گمان از روی غرض و بیماری درونی است. معجزه خواستن برای این حقایق از بی‌خردی است.

بیشتر مطالبی که در قرآن مربوط به اصول دین است از همین گونه است. یعنی اثبات آن‌ها نیاز به معجزه ندارد - اگر شنونده نظر به گوینده نداشته باشد، و نخواهد بداند که مثلاً گوینده کیست و چه کاره است، و خردمند باشد می‌پذیرد، که این مطالب حق است، خواه پیروی یا مخالفت کند، چون مخالف هوای نفس اوست.

### درون مایه‌ی قرآن

و اما داستان‌های گذشته و پیشینیان، که در قرآن آمده است، اگر کسی آن‌ها را به منظور نتیجه‌گیری و به عنوان مَثَل بخواند و توجه داشته باشد که این داستان‌ها برای چه موضوعی آمده است، و در پاسخ چه گفتگویی مَثَل زده شده است، می‌داند که درست است. زیرا آن کسی که مَثَلی می‌آورد توجه به موضوعی یا کسی که مَثَل برای آن آمده است دارد نه اصل داستان یا مَثَل که به چه نحو و چگونه واقع شده است. گاه

می‌شود که در مقام آگاهی و اندرز، داستانی را که هیچ واقع نشده است، نقل می‌کند که شنونده توجه به نکات مَثَل و داستان بکند، و در نتیجه پی به نکات موضوعی که می‌خواهد ثابت کند، ببرد

"اما کسانی که در دلشان کجی است، از آن‌چه که متشابه است پیروی می‌کنند تا به تأویل کردن آن، شبیه و

فتنه‌گری پدید آورند." ۳/۷

داستان‌ها را با آن‌چه که در واقعیت روی داده تطبیق می‌کنند، به این منظور که گوینده را دروغگو بشناسانند و فتنه‌جویی کنند.\*

**آخرت** همچنین هدف از خبرهایی که از روز قیامت و ساعت و روز آخر و آخرت می‌آید این نیست که چه واقع خواهد شد، بلکه بیان آن است که برای شما روز جزا، روز حسرت، روز انتقام، روز حساب، روز تناد، روز حشر، روز نشر، روز فراق، روز طلاق، روز فصل، روز شهود، روز موعود، روز لقا، و جز این‌ها، هست. غرض از ذکر روز قیامت این است که بدانید که پروردگار جهان از شما انتقام خواهد کشید، و پاداش شما را خواهد داد. چنان‌که در کتاب اشعیاء و یرمیا و جز این‌ها تعبیر از روز آخر یا روز خدا به صورت‌های گوناگون و نشانه‌های مرموز اشاره کرده است.\*

اکنون اگر کسی دارای غرض و بیماری درونی نباشد، می‌داند که این گوینده در ماهیت و اصل ترسانیدن، راست می‌گوید. خداوند مردم را به خودشان واگذار نخواهد کرد. بی‌گمان روزی هست که دیگر، مردم این گونه آزاد و مختار نیستند که هر چه بخواهند بکنند.

" روزی که هیچ نفسی بر نفس دیگر اختیار و تملکی ندارد،

آن روز کار در دست خداست." ۸۲/۱۹

و انتقام ستم کشیدگان را از ستمگران خواهد کشید و بدکردار بر کرده‌ی خود و کوتاهی‌ها و گناه‌هایی که کرده است حسرت و افسوس می‌خورد:

" افسوس و حسرت من بر آن چه که کوتاه آمدم درباره‌ی

خدا." ۳۹/۵۶

روزی که هر کس گرفتار خودش است:

" روزی که مرد از برادرش و مادر و پدر و دوست و فرزند

می‌گریزد." ۸۰/۳۶ تا ۳۴

روزی که امر پروردگار را دیدار می‌کنند یا کسی را **ترس و امید** می‌بینند که از سوی او آشکارا فرمانروایی می‌کند. مقصود از همه‌ی این‌ها این است که اگر کسی توجه داشته باشد که خواست گوینده ترساندن مردم است از روز ظهور اقتدار و هیمنت خداوندی، تا به فکر بیفتد و بترسد و به خدا توجه کند، خواهد دانست که این سخنان راست و درست است و برای او ترس از خداوند به دست می‌آید، و امید رستگاری هست.

پس خواننده و نگرنده در قرآن اگر با اندیشمندی آن را بخواند و به چشم ستیزه‌نگرد، خواهد دانست که " آن اندرز و راهنمایی است برای گروندگان و درمانی است برای همه‌ی مردم" \* و اگر به چشم ستیزه در آن بنگرد به این امید که بطلان و دروغ بودن آن را نشان دهد، بی‌گمان بدی آن را می‌بیند:

چشم بد بینی بدی‌ها را هویدا می‌کند\*

### مطالعه‌ی

پیدااست که اگر قرآن را به دست موسوی یا

عیسوی بدهی، بدی‌ها و کاستی‌هایی برای آن

و در آن خواهد یافت. بی‌آن که آیه‌های متشابه

را دریابد، پیش خود به گونه‌ی تأویل و تعبیر می‌کند، که شنونده

می‌گوید بی‌گمان این از خداوند نیست و هیچ دانا و خردمندی با این

سخنان گفتگو نمی‌کند.

" به دنبال آیه‌های متشابه می‌روند، بخاطر فتنه‌جویی و

جستن تأویل آن." ۳/۷

از این روست که فرمودند، قرآن را به دست کفار ندهید. پیدااست کسی که در صدد عیب‌جویی و عیب‌بینی است و در پیش خود بدی گوینده را مسلم کرده هرگز خوبی به نظرش نمی‌آید ( و این منحصر به قرآن نیست). هر گوینده و هر سخنی چنین است. اگر کتابی در کمال متانت و خوبی نوشته شده باشد و مطالب آن بر پایه‌ی علمی درستی باشد و آن را به نویسنده‌ی ناشناسی نسبت بدهی، بیشتر مردم روزگار همینکه نسبت کتاب را به نویسنده گمنامی بشنوند، می‌گویند: ما چیزی از آن نفهمیدیم. و اگر هم مطلب درست و روشنی در آن ببینند، می‌گویند شاید از سخنان دیگران گرفته است. و اگر آن را به دست کسی بدهی که با آن نویسنده غرض شخصی هم داشته باشد، و او را بی‌سواد و بی‌دین بداند، پیش از دیدن و نگاه انداختن به کتاب، بدگویی می‌کند و می‌گوید اصلاً قابل دیدن نیست یا در شأن من نیست که نظر به آن کنم.

و اگر به اصرار او را وادار کنی که به آن نظر اندازد، در صدد عیب‌جویی بر می‌آید، تا دلیلی باشد بر این که نویسنده بی‌سواد یا بی‌دین است. و البته که عیب آن کتاب و نویسنده را پیدا و آشکار می‌کند. و اگر نتوانست خواهد گفت این کتاب از آن نویسنده نیست، از دیگران است.

"گفتند افسانه‌ی پیشینیان است که آن‌ها را او نوشته است

و بامداد و شبانگاه بر او خوانده می‌شود." ۲۵/۵

**حاضرانِ هنگام** بینندگان و شنوندگانِ قرآن هنگام صدور وحی و فرود آمدن قرآن و این زمان دارای سه حالت بوده و **صدور وحی** می‌باشند:

۱- حالت نخست و بیشترین کسانی بودند و می‌باشند که در صدد باطل کردن آن بوده و می‌باشند، حتی مدلول، که باطل کردنش باشد، نزد آنان مقدم بر دلیل است. یعنی از پیش، بدون دلیل، قرآن را باطل می‌دانند، زیرا در ضمیر این گروه این معنی بوده و هست، و به همین نظر ابطال به قرآن نگاه می‌کردند. امروز هم در این روزگار، تمام ملت‌ها به جز ملت اسلامی، چنین هستند. هرگز احتمالِ حقیقت و درستی در سخنان قرآنی نمی‌دهند. اگر پافشاری کنی گوش نمی‌دهند. و اگر کسی در صدد عیب‌جویی و باطل کردن قرآن باشد گرد او جمع می‌شوند، عیب‌ها را تصدیق می‌کنند و به آن خرسند و دل خوش هم می‌شوند.

**آن روز و امروز** ۲- پاره‌یی به حالت اطاعت و انقیاد بوده و هستند، به این معنا که حقیقت را، یا با غرض یا بدون غرض، احراز نموده، بزرگی سخنان را به پیروی بزرگی گوینده‌اش دیده‌اند و می‌بینند. در روزگار ما از این دسته بسیار دیده می‌شود.

حتی بیشتر مسلمانان چنینند. هرگز اندیشه و تأمل در محتویات قرآنی نمی‌کنند مگر به پاره‌یی از اندرزاها و پندها و حکم‌های روشن و به یاری خبر واحد که بیان قرآن را کرده، بدون استناد به خبر، کمال احتیاط را می‌کنند و گفتگویی نمی‌کنند، که مبدا تفسیر برای کرده باشند. " که جای او در آتش است" \* و اگر در ماه رمضان مثلاً درباره‌ی آیه‌یی از قرآن پرسیده شود، آن مرد مقدس پاسخ نمی‌دهد، که مبدا به دروغ بستن به خدا، روزه‌ی خود را شکسته باشد.

۳- در برابر این دو گروه، گروهی هستند که خود را دانای به درون و ضمیر می‌دانند و مدعی هستند که این ویژگی از ائمه به آنان رسیده است. هر گفته و سخنی را به گونه‌یی که با اجتهاد و دریافت آن‌ها - که به اعتقاد یا ادعای خود، از اخبار گرفته شده- تفسیر می‌کنند. و اگر خبری - هرچند "ضعیف" - در دست نداشته باشند، می‌گویند بر من "کشف ربّانی" شد (خداوند به من الهام کرده است) آن‌هم با مداومت و ممارست بسیار در اخبار اهل بیت و خانواده‌ی پیامبر. هرچه آن‌ها ادعا می‌کنند، پیروان و مریدان، حقیقت و درستی و راستی آن را تأیید می‌کنند و می‌گویند: بی‌گمان محمد(ص) فرزند عبدالله، و از آن هم بالاتر، خداوند جهان، همین تفسیری را که ما کردیم، می‌خواسته.

## یاری از

## علم اعداد و ابجد

گاه می‌شود که حروف را به میل خودشان تفسیر می‌کنند به آن چیزی که می‌خواهند. گاهی با انطباق با علم اعداد تفسیر خود را دلیل اثبات مدعای خود قرار می‌دهند و از اسرار می‌دانند. مریدان، سخنان او را از کرامات او می‌دانند، و هر واژه‌یی که نیکو و زیباست به نام محبوب خود در می‌آورند- به زور هم که شده باشد، و هر واژه‌ی نازیبا و زشت را به نام دشمن و منفور خود برابر می‌کنند. اگر آن شمار به دلخواه آنان در نیاید، یا از یکان به دهگان یا از دهگان به یکان می‌برند، و باز هم اگر جور نشد دو برابر می‌کنند. اگر نشد تکرار می‌کنند. تا با دلخواه و مطلوب و محبوب خود جور درآید. و هیچ‌کدام از این‌ها را "تفسیر برای" نمی‌دانند. ولی تفسیر دیگران را - اگر چه مخالف با آن خبر ضعیف باشد "تفسیر برای" می‌دانند. و اگر آیه‌یی به روشنی و آشکارا، نیازی به تفسیر نداشته باشد، آن‌را به گونه‌یی که با مذهب خودش سازگار شود تأویل می‌کند. و همه‌ی این تصرفاتی که می‌کند، آن‌را اعجاز قرآن می‌داند که همه‌ی معانی و نکات را دربر دارد. و از این جاست که می‌گوید:

" اگر انس و جن جمع شوند که چیزی مانند قرآن آورند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند - هر چند گروهی،

گروه دیگر را یاری دهند." ۱۷/۸۸

غافل از این که هر سخنی قابل این تصرفات هست. معجز باید طرف مخالف را از آوردن مثل و مانند عاجز کند. طرف مخالف که این گفتگوها را قبول نمی‌کند. بجز چند تن مرید، دیگران اصلاً قبول نمی‌کنند. گمان من آن است که در چنین موردهایی، اگر همین پذیرفتن

مریدها و اذعان آن‌ها نباشد، خود شخص کمتر چنین اشتباهی می‌کند، و در چنین جهل مرگی (ندانند که نداند) باقی می‌ماند. سال‌ها در ذهنش باقی می‌ماند و پس از خودش هم به پیروان و جانشینان خود می‌سپارد. آن‌ها هم این مطالب را پر و بال می‌دهند و در نتیجه مریدها و پیروان افزایش می‌یابند. از شگفتی‌هایی که دیده شده این است که از زبان بزرگی نقل می‌کنند، که از کرامت و بزرگی حضرت علی بن ابی‌طالب - که دلیل است بر ولایت کلیه و تصرف کلی آن بزرگوار - این است که: شمار هر نامی را به حروف ابجد، چون دو برابر کنی، و یک عدد بر آن بیفزایی، و مجموع را در ده ضرب کنی، و بیست بیست طرح کنی (بر بیست بخش کنی) حاصل را در یازده ضرب کنی، عددی که به دست می‌آید یکصد و ده است. که به حروف ابجد نام آن حضرت است. هر شماری همین حکم را دارد: مثلاً شماره‌ی ۹ را مکرر کنی، می‌شود ۱۸، یک بر آن بیفزایی، می‌شود ۱۹، آن‌را در ۱۰ ضرب کنی، می‌شود ۱۹۰. بر ۲۰ بخش بکنی می‌شود ۹ و ۱۰ باقی می‌ماند، ۱۰ را ضرب در ۱۱ کنی، می‌شود ۱۱۰.

بدیهی است که هر شماری را دو برابر کنی، زوج می‌شود، هر شمار زوجی در ۱۰ ضرب شود یا ۲۰ می‌شود یا بیست مکرر و چون بر بیست بخش شود، چیزی نمی‌ماند و آن شمار یک که افزوده شده و در ۱۰ ضرب شده بود، باقی می‌ماند. و این از بدیهیات است که شمار ۱۰ در یک دهم هر شماری ضرب شود، همان شمار نخست بدست می‌آید. شمار ۱۰، اگر در یک دهم شمار ۱۱۰ ضرب شود، (یعنی ۱۱)، می‌شود ۱۱۰. و اگر در یک دهم شمار ۳۱۰ ضرب شود، (یعنی ۳۱)، می‌شود ۳۱۰، که به حروف ابجد، نام عمر است. اگر یک دهم هر نامی را (به حروف ابجد) در

۹ و در دو دهم ضرب کنی، می‌شود، ۹۲ و این نام، محمد است، و اگر در ۱۵ ضرب کنی، می‌شود ۱۵۰، که نام عیسی است به حروف ابجد.

**آنروز** بگذریم، پاره‌یی از مردم که در زمانِ صدور وحی، زندگی می‌کردند و از حالت افراط و تفریط خالی بودند، سخن پیامبر را خالی از غرض و وهم و دیگر بیماری‌ها درک می‌کردند. این مردم اگر هم بسیار اندک بودند، گفته‌های قرآنی را می‌فهمیدند و می‌دانستند که از سوی خداست و موافق خرد است، می‌پذیرفتند. و وقتی به دستوره‌های آن عمل می‌کردند و اخلاق خود را پاکیزه می‌کردند، به مقامات والایی می‌رسیدند.

**و امروز** در روزگار ما هم اگر کسی بخواهد آیه‌های قرآن را دریابد، و از سخنانی که از پیشینیان شنیده پیروی کورکورانه نکند، یا از نظر باطل بودن یا برحق بودن سخن، مدلول را بر دلیل مقدم ندارد، بلکه خواستار حق باشد، خالی از آمیختگی آن خواست با دوستی یا کینه‌یی از پیش، و درواقع اگر انگیزه‌ی او این دوستی و یا کینه نباشد، و حق را جستجو کند، نه بر حق بودن یا باطل بودن آن سخن را ثابت کند، و در فهمیدن و دریافتن سخن توجه به اوهام برونی نداشته باشد، و معنی سخنان قرآن را از راه "خبرهای واحد" ظنی و وهمی نخواهد ثابت کند، بلکه از راه فطرت سلیم خداوندی توجه به آن سخنان داشته باشد، و خرد خود را در باره‌ی قرآن روا و راهنما بداند، و نگوید سخنانی که از "معصوم" صادر شده، بر حکم عقل مقدم است، و دریابد که آن سخن، اگر غیر منسوب است، با یک خبر، که از گمان و وهم ریشه گرفته، مسلم شدن صدور آن نادرست است - اگر به مرد خردمندی سخنی نسبت

دهند، اگر شنونده به صرف نسبت دادن آن سخن به مرد خردمندی، از حکم خرد خود سرپیچی کند، خردمند نیست. آری اگر از مرد خردمند یا دانایی، خودش سخنی بشنود، یا به فرمایش آن مرد، یقین حاصل کند، در آن صورت، نگرش در حکم خرد خود را ضرور می‌داند، که مبادا اشتباه کرده باشد. نه آن‌که بدون نظر و توجه تقلید نماید، و از حکم خرد خود سرپیچی کند. پس از آن‌که خطاهای کار خودش آشکار شد، در آن صورت، دانسته و آگاهانه، از سخن آن خردمند پیروی می‌نماید.

چنین کسی سخنان قرآنی را درست می‌فهمد. اگر چگونگی اعجازش را نفهمد، درستی و برحق بودن آن را می‌فهمد، و می‌داند که بیان‌کننده‌ی آن سخنان، مرد بزرگ، خردمند و دانایی بوده. اگر نداند که به وحی خداوندی بوده، به هر صورت خردش حکم می‌کند که پیروی او از این سخنان ضروری است و پیروی از حق است، و ترساندن‌های او روی هم رفته درست است. همیشه از خداوند باید ترسید و بویژه نسبت به پایان کارها، چه به مهلت‌ها و شکیبایی حق نباید فریفته و مغرور شد.

### "حجت بالغه برای خداوند است". ۶/۱۴۹

آن کسی که از سرآمدن فرصت بترسد، شتاب می‌کند. خداوند برتر از این چیزهاست\*. و در تأخیر انتقام و مدارا کردن با مردم، مصلحت‌ها و حکمت‌هایی است، که جز خداوند، هیچ‌کس نداند\*. البته باید از چنین کسی ترسید.

سخن هر گوینده‌یی را که بخواهی بفهمی، باید به همین روش، درون خود را از هر چه پیش از این آموخته بودی تهی گردانی، با بینش و اندیشه بنگری، تا بر حق بودن یا باطل بودن، بامعنی و بی‌معنی بودنش،

دانسته شود. اهل کتاب اگر به همین روش در جستجوی حقیقت برآیند، منکر راستی و درستی گفتارش نمی‌شوند.

## رمزهای

باید دانست که سخنان آسمانی که از الهام‌های وحی صادر می‌شود، مانند سخنان انسانی و **سخنان آسمانی** نفسانی نیست بلکه دارای رمزها و اشاره‌هایی است. و خواننده‌ی آن سخنان باید به آن رمزها و اشاره‌ها توجه کند و نظرش به ظاهر گفتار محدود نشود. مثلاً اگر کسی (به زبان عربی) بگوید فلانی دراز شمشیر (طویل‌النَّجَاد) یا بسیار خاکستر (کثیرالرماد) است، هر شنونده که در لفظ و واژه‌ها تأمل کند، مقصود گوینده را که بیان دلاوری و سخاوت (سفره‌داری) است، در نمی‌یابد. بلکه اندازه‌ی درازی شمشیر، چگونگی شمشیر و خاکستر و کم و زیادی آن را در نظر می‌گیرد و شاخ و برگ‌هایی برای آن‌ها می‌سازد. گاه می‌شود که یک کتاب در بیان این دو واژه می‌نویسد و شادی‌ها و سرافرازی‌ها می‌کند، که رنج‌ها برده‌ام و این سخنان را دریافته‌ام.

اگر نیک توجه‌کنی و سخنان آسمانی خداوند را بررسی‌کنی، می‌بینی که همه‌ی تفسیرهایی که در باره‌ی قرآن یا انجیل و تورات و دیگر سخنان آسمانی نوشته شده است، از همین دست است، که

"نه فربه می‌کند، و نه گرسنگی را برطرف می‌کند". ۸۸/۷

حتی دشواری فهم سخنان و گفتارهای دشوارفهم "متشابه" را بیشتر می‌کند. نه ناخوشی را درمان می‌کند، و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌کند.\* هرگاه بخواهی آن سخنان را بفهمی، به کتاب‌های تفسیر مراجعه می‌کنی، و می‌بینی آنچه آن‌ها نوشته‌اند همه سخنانی است خارج از موضوع، که

## تحریر العقلا

هیچ‌گونه با سخنان خداوند سازش ندارد. و هنگامی که به دیگر کتاب‌های آسمانی مراجعه می‌کنی، هیچ تناسبی میان این سخن با آن‌ها نمی‌یابی، با این‌که متکلمان و گویندگان آن سخنان همه گفتار پیامبر بعدی را مؤید سخنان پیشین خوانده‌اند و گذشتگان را مژده دهنده‌ی آیندگان. از مراجعه به این تفسیرها کسی که از کتاب پیامبر زمان حال پیروی می‌کند، کتاب پیشینیان را تحریف شده می‌پندارد و منکر می‌شود، که از سوی خداوند بوده است.

آری، تحریف، همین تفسیرهایی است که اهل آن دین، پس از زمان صدور وحی نوشته‌اند و از رمزها و اشاره‌های سخنان خداوند غافل مانده‌اند. اگر آن تفسیر پیشین و این تفسیر آینده نبود، شاید نگرنده‌ی بی‌طرف، هر یک از آن سخنان را موافق دیگری تفسیر می‌نمود، به گونه‌یی که سخن گذشته، با آینده ناسازگاری نداشت و آینده مؤید گذشته بود.

زبان هر گوینده‌ی را اهل آن زبان در می‌یابد، چون با آن زبان مخاطب قرار می‌گیرند. مخاطب آن سخنان آسمانی کسانی هستند که به آن سخنان گوش فرا می‌دهند. - بدون غرض و تأویل پیش خود، و یا توهم.

" آنان که سخن را می‌شنوند و سپس از بهترین سخن

پیروی می‌کنند". ۳۹/۱۸

برای دریافتن سخنان آسمانی، شنونده باید:

- نخست آن‌ها را گوش کند و نگوید:

" در گوش‌های ما سنگینی است". ۴۱/۵

- دوم آن که اهل زبان الهی باشد، یعنی از رمزا و اشاره‌ها آگاهی داشته باشد.

- سوم این که از مردگان نباشد. که می‌فرماید:

" و تو کسانی را که در گورها هستند، نمی‌توانی شنوا کنی."

۳۵/۲۲

**میرانده‌ی دل:** دل را دو چیز می‌میراند: یکی هوی، دیگری وهم

یا خواست‌های نفسانی و موهومات و خیال‌پرستی

**هوی و وهم**

(یعنی پیروی از خواست‌های دل و رها ساختن

پندارهای نابخردانه). اگر گرفتار خواست‌های نفسانی هستی سخنان الهی

را نخواهی شنید، و اگر هم بشنوی، چون پیروی از آن برخلاف

خواست‌های نفسانی است، سودمند نخواهد بود و خواهی گفت:

" این‌ها افسانه‌های پیشینیان است." ۲۵/۵

به گوینده می‌نگری و می‌گویی: درست است که این سخن حق است ولی

چرا باید از این شخص پیروی کنم که بزرگی او را نشناخته‌ام؟ یا می‌گویی

این شخص می‌خواهد به خاطر ریاست خود، مرا فریب دهد و پیرو خود

سازد. و اگر گرفتار پندارگرایی باشی، گوش به سخنان او نمی‌دهی، چون

برخلاف آن چیزی است که در پندار توست. و تازه اگر هم گوش دهی و

بفهمی که حق است، باز همان حرف‌ها را خواهی زد، که از پیش می‌زدی.

پس تا می‌توانی خود را از خواست‌های نفسانی و پندارگرایی

برهان، که این‌ها دو دشمن بزرگ در راه ایمان به حق هستند. و اگر

نرّهانی، بدان که به علت بزرگ نبودن گوینده‌ی سخن حق، گناه تو در نشنیدن آن و پیروی نکردن از آن بخشیده نمی‌شود.

گیریم که شیطان سخن حقی بگوید و تو را اندرزی

دهد و به حکم عقل ندانی که بکار بستن آن سخن،

برای تو سودمند است، آن را بپذیر. نخست آن که اگر در شیطان بودن او

تردید کنی، ولی حق‌گویی او را نشان خوبی او بگیری بهتر از این است که

در حق‌گویی او شبهه کنی و او را شیطان بدانی. دیگر این که بر فرض

شیطان بودن و بد بودن او، از جهت دیگر بر تو محقق شده باشد، مخالفت

تو با حق‌گویی او مایه‌ی خشنودی اوست. چیزی است که او آن را دوست

دارد. پس، از آن چه مایه‌ی خشنودی خرد و دوستی حق است، پیروی نما

و آن را مقدم دار.

از اینجاست که چون به حضرت عیسی نسبت می‌دادند که

شیطان محرک اوست، و در وجود او شیطان است، می‌فرماید:

" هر کشوری که برخلاف خود منقسم شود، خراب خواهد

شد." انجیل متی ۱۲/۲۵، مرقس ۳/۲۴ و لوقا ۱۱/۱۷

حضرت خاتم می‌فرماید:

" اگر آن‌ها نیز به آن چه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند،

راه یافته‌اند و اگر روی برتافتند، سرِ خلاف دارند، که خداوند

شما را از شر آن‌ها نکه می‌دارد. که او شنوای داناست."

۲/۱۳۷

باز می‌فرماید:

" ای قوم مبدا مخالفت با من، شما را به بدکرداری بکشاند؟  
که بر شما همان خواهد رسید که بر قوم نوح یا قوم هود یا  
قوم صالح رسید، و قوم لوط از شما چندان دور نیست."

۱۱/۸۹

**فریب‌های شیطان**  
- **وسوسه‌های نفسانی**  
نگویی که گاهی شیطان برای فریب دادن  
تو و ارتکاب کار بدتری تو را به امر حق  
وادارد. ای بیچاره! پیروی از این سخن  
حق نه تنها به تو زیانی نمی‌رساند، بلکه در عمل هم سود تو در این است.  
از خداوند توفیق بخواه که در آینده شیطان تو را فریب ندهد.  
باری، این خیال‌ها و پندارها از وسوسه‌های نفسانی است، که از  
غرض‌ها و بیماری‌های پنهان نفس سرچشمه می‌گیرد. مرد خردمند بدون  
غرض، چون سخن حق می‌شنود، از آن پیروی می‌کند. تو، با این وسوسه‌ها  
خود را از شنیدن سخن حق باز می‌داری و در سخن باطل و بیهوده، باز به  
وسوسه‌های نفسانی بسوی آن سخن باطل می‌شتابی، و برای آن توجیحات  
درست می‌کنی و آن سخنان دیگر و گوینده‌ی آن را می‌پرستی.  
حضرت موسی سخنان خداوند را با کمال روشنی بیان می‌فرمود  
و مردم نمی‌پذیرفتند، اگر هم می‌پذیرفتند، در درون به آن اطمینان  
نداشتند. اما گوساله را با پندار ساختگی خودشان پسندیده بودند و  
می‌پرستیدند.

پس در چاره‌ی بیماری‌های نفسانی، پس از شناختن  
آن‌ها، بکوش و دست از دامن خرد مکش. مرد خردمند  
تا مطلب را نفهمد نمی‌پذیرد. به خارق عادت و  
**بلند پروازانه ادعاهای**

چشم‌بندی نیز فریب نمی‌خورد. و از گفتار و آیه‌های قرآنی پند می‌گیرد.  
ترس خداوندی در دلش جای‌گزین می‌شود. آنگاه ایمانش کامل خواهد  
شد. فریب سخنان فصیح و بلیغ را، که حاصلش دانسته نیست نمی‌خورد،  
هرچند دارای استعارات و بدایع و تعبیرات شیرین و دلپسند باشد.

مردم زمانه چنان پرورش یافته‌اند که هر کس در ادعای خود بلند  
پروازتر باشد، بیشتر به پیروی از او رغبت می‌کنند و در جستجوی او بر  
می‌آیند. آن دل‌بستگی و کششی که به گرویدن دارند، آن‌ها را به  
فرمانبرداری می‌کشد و با کمال میل به آن‌ها ایمان می‌آورند. اگر بپرسی  
به چه گرویده، می‌گوید: "انی انا الله" شنیده‌ام، دنبالش رفتم، جلوه‌گاه  
الهی را یافتم. بیچاره! بفهم که مطلب چه چیز است، تا از برهان آن  
مطلب آگاه شوی. این کار را نمی‌کند که هیچ، گرویدن مردم را، برهان آن  
مطلب می‌داند.

وهم و پندار شگفت‌انگیزی مردم را فراگرفته است، به گونه‌ی که  
هر کس "انی انا الله" گفت، به او علاقمند می‌شوند. یا اگر سخنان فصیح و  
بلیغی از او بشنوند، به او می‌گروند. اگر پیروان او پاره‌یی از کرامات او نقل  
کنند، به او ایمان می‌آورند - به گمان آن‌که به خدا مَحَبَّت پیدا کرده و به  
او عشق ورزیده‌اند.

بیچاره! مَحَبَّت و گرویدن به جلوه‌گاه حق در صورتی است  
**مظهر حق** که در تو اثری از حق آشکار شود. اگر دوستدار مظهر  
حق، نظر به جسم و روح نداشته باشد، بلکه دوستدار صفت‌های الهی و  
حق باشد که در آن مظهر جلوه‌گر شده است، در آن صورت دوستدار حق



است، و پیداست که از پرتو آن جلوه در خود او جلوه‌یی آشکار خواهد شد.

## گوساله پرستی و ایمان

نخست صفت‌های خداوند را در وجود مظهر خداوند محرز و مسلم کن، آنگاه محبت و ایمان را بسوی حق متوجه کن. زیرا آن مظهر مانند آینه‌یی است که روح و جسم او هیچ مورد توجه تو نیست، تا ایمان به او ایمان به عالم غیب الغیوبی باشد. اصل ایمان کامل همین است. و تو صفت‌های خداوند را در مظهر او احراز نکرده‌ای، جز به وهم و از راه نقل قول و شنیدن خبر، و در توجه و ایمان به او، جز به روح و جسم او به چیز دیگری توجه نداری، تو مشرک هستی، گوساله پرستیده‌ای، به گمان آن که آواز حق است که از او می‌شنوی.

## مقدمه‌های

خاستگاه چنین تباهی آنجاست که مقدماتی به تدریج در وجود انسان فراهم می‌شود، که پاره‌یی از آن‌ها وهم و پندار و خیال است، پاره‌بی‌گمان و حدس، پاره‌یی قطعی. نتیجه‌یی که از این مقدمه‌ها گرفته می‌شود غیر قطعی\* است. این بیچاره غافل است از این‌که پاره‌یی از این مقدمه‌ها غیر قطعی بوده‌اند - و نتیجه همیشه پیرو پست‌ترین بخش مقدمه‌ها است - با کمال اطمینان به نتیجه می‌چسبد و جان و مال و نام را می‌بخشد شاد و سربلند است که به این پایگاه رسیده، که جان و مال در نزد او ارزشی ندارد. آن دیگری غافل از حقیقت و واقعیت گرفتاری این شخص، فریب ظاهر حال او را می‌خورد، و از او پیروی می‌کند، و همچنین دیگری و دیگری، تا آن‌که این‌ها خود ملتی می‌شوند و مطالب به اندازه‌ی تواتر و ضرورت\*

می‌رسد - مانند بیشتر تواترها و ضروری‌ها - وقتی جستجو می‌کنی، می‌بینی اصلش خبری یا اثری بی‌پایه بوده و کم‌کم به تواتر و ضرورت رسیده است.

مثلاً یهودی، هنگامی که می‌خواهد حقانیت خود را بر عیسوی یا مسلمان ثابت کند، می‌گوید: نه این‌که حضرت موسی پیامبرش، یقینی و از سوی خداوند بوده، - این مقدمه را مسلم می‌داند - پس از آن می‌گوید چون عیسوی و محمدی مشکوکند، مرد خردمند نباید دست از آن پیامبر برحق و یقین بردارد.

بیچاره! اگر این دو مشکوکند، آن یکی نیز مشکوک است، چون هر سه به یک نحو ثابت شده است.

## سخنان پادری\*

و همچنین عیسوی، هنگامی که می‌خواهد برحق بودن دین خود را اثبات و اسلام را باطل کند (چنان‌که پادری نوشته است)، می‌گوید: نزد اهل اسلام بر حق بودن حضرت عیسی مسلم و محرز است، و شک و شبهه‌یی در آن نیست. سپس می‌نویسد: نبی آینده، اگر سخنانش با سخنان پیامبر پیشین، ناسازگار باشد، باطل است، و پس از آن ناسازگاری و مخالفت را به طریقه‌ی خود ثابت می‌کند، آن هم با دلیل‌هایی که قطعی نیستند. پس از آن نتیجه می‌گیرد که اهل اسلام بر راه باطلند. این بیچاره خواسته، مخاطب خود را بفریبد. از این رو نخست فرض کرده که ملت حضرت عیسی و دین آن حضرت بر حق است.

اگر پادری انصاف داشت و غرض او هدایت بود، حقیقت حضرت عیسی و دین او را با دلیل نشان می‌داد. پس از آن اگر می‌توانست سخن

خود را به انجام می‌رساند. ولی اثبات آن ممکن نبود. زیرا اگر ادعای تواتر می‌کرد، در آن صورت تواتر مسلمان‌ها نیز دلیل بر حقیقت اسلام هست. اگر می‌گفت تواتر اهل اسلام مسبوق به شبهه است، یعنی در تواتر اخبار مسلمان‌ها شبهه وجود دارد، در پاسخ می‌گفتند که اهل ملت حضرت موسی هم در باره‌ی تواتر مسیحیان، همین را می‌گویند. اگر می‌خواست پاسخ آن‌را بدهد، بایستی تواتر خود را بی‌عیب و تمام کند. پس خوب بود، نخست بر حق بودن خود را، از راهی که بی‌شبهه باشد، و عقل شنونده بپذیرد، ثابت می‌کرد، پس از آن به انجام رساندن سخنش می‌پرداخت، تا اگر بتواند آن‌را انجام دهد\*.

ولی به این مغالطه بسنده کرده، کتابی نوشته است. همکیشانش که می‌خوانند بدون تعقل او را می‌ستایند، و دیگران چون باطل بودن سخنان او را مسلم دانسته‌اند پاسخ او را به گونه‌ی دیگر می‌دهند و این است که نه بیان و استدلال او کافی است و نه پاسخ دیگران شافی. ردها بر آن کتاب می‌نویسند و بر آن ردها ردّ می‌نویسند، و یا نوشته خواهد شد. سرانجام اهل هیچ ملّتی پیرو دیگری نخواهد شد.

" و اگر تو، هر معجزه‌ی بی، برای کسانی که به آنان کتاب داده شده، می‌آوردی، از قبله‌ی تو پیروی نمی‌کردند. و تو هم نه پیرو قبله‌ی آن‌ها می‌شدی و نه گروهی از آنان پیرو قبله‌ی گروه دیگر هستند. و اگر تو از خواست‌های آنان پیروی می‌کردی - پس از آن‌که بر تو محقق می‌شد - از ستمکاران می‌بودی." ۲/۱۴۵

**بنیاد اصول و فروع دین** اگر مرد خردمند این نتیجه‌هایی را که مردم در دست دارند، بررسی نماید، خواهد دید که بیشترشان، از پاره‌ی مقدمه‌ها نتیجه‌هایی گرفته‌اند که یا نتیجه‌بخش نبوده یا قطعی نبوده و نتیجه را قطعی احراز کرده و در دست خود گرفته و بر آن، اصول و فروع دین خود را بنیاد گذاشته‌اند.

" بنیادی که ساخته‌اند، پیوسته مایه‌ی اضطراب دل‌های ایشان است. تا وقتی که دل‌هایشان پاره پاره شود. و خداوند دانا و فرزانه است." ۹/۱۱۰

این شک و دودلی و بی‌ایمانی در دل‌هایشان نهفته است، چون در صدد تحقیق برآیی و ایشان از بیان آن عاجز شوند، آن شک و بی‌ایمانی، که در دل آن‌هاست آشکار می‌شود. اگر آگاهش کنی، می‌گوید دین مرا خراب کردی. غافل از آن که خراب بود، و اکنون خرابی آشکار شد. خرابی را چاره‌کن. اگر در نیافتی، بنای تو فروریخته است، و چون بنای تو " گناره‌ی ریزش" بود، " در آتش دوزخ" شدی.

**بازهم پادری** و این کتاب پادری هم، که در اثبات در حق بودن، و باطل بودن دیگران نوشته، مانند آن کتاب است که هر کس به هر غرض و خیالی اظهار اسلام می‌کند، مسلمانان می‌پذیرند و شادمانی می‌کنند. دیگر در صدد تحقیق بر نمی‌آیند که چرا به این راه در آمدی و از راه پدران و نیاکان، که سال‌ها در آن سیر می‌کردی، برگشتی؟ اگر بگوید خواب دیدم، می‌پسندی، و اگر کسی در صدد تحقیق برآید که

خواب نباید سبب شود که انسان از راه مسلم قطعاً دست بردارد، پس تو غرض و یا مرضی داری در این که اظهار اسلام کنی، بر او می‌شورند و بانگ بر می‌کشند که چرا شک و شبهه ایجاد می‌کنی؟ ابدأ در صدد فهماندن و بر حق بودن اسلام و استدلال آن بر نمی‌آیند. حتی به او القاء اصول دین و فروع دین هم می‌کنند و می‌گویند در پذیرفتن اسلام بیش از این نخواستہ‌اند. از این جاست که خود هم، جز تقلید و پیروی از روش پدران و نیاکان، چیزی در دست ندارند.

و گرنه، عقل و خرد حکم می‌کند که اگر این امری که این شخص خواستار آن شده، اگر خوب باشد، با فهم و تعقل باید خوب باشد. وقتی انسان با تقلید به چیزی ایمان پیدا کند با تقلید هم از میان می‌رود، و ایمان تقلیدی نخست، ثابت نمی‌ماند. این مذهب‌ها و طریقه‌های بیشمار از بی‌پای و سستی ایمان نخستین بوده، که اصل به اصل دیگر منتقل شده، تا آن که یک مذهب، دو مذهب، و بیشتر شده است.

**در صدر اسلام** نپنداری که چون در صدر اسلام، هر که اظهار اسلام می‌نمود، بنیانگذار اسلام آن را می‌پذیرفت، پس ما هم باید به اظهار اسلام بسنده کنیم. زیرا ما نگفتیم که نباید اسلام او را پذیرفت، بلکه چنان که مقرر فرمودند، این در مقام حکم به اسلام کافی است، بلکه فرمودند: "اصل، در مورد شخصی که مجهول الحال است، اسلام است".\*

غرض این بود که وقتی پذیرفتی، دلیل و محاسن آن را برای او روشن کن. چنان که در آغاز اسلام، بزرگان دین با کسانی که اسلام ظاهری

آورده بودند، رفتار می‌نمودند. و از این میان برخی از اهل اسلام ظاهری به اسلام حقیقی و باطنی فایز می‌شدند.

پیش از این گفته شد که اسلام ظاهری، در آغاز به جهت اجماع کلمه و سیاست دنیایی و حفظ مسلمان‌های واقعی بوده، و گرنه پیداست که اسلام صوری و ظاهری که گرونده‌اش چیزی از آن نفهمیده و حق را نشناخته و به تقلید صرف، الفاظی بر زبان می‌راند - مانند بیشتر مردم این زمان - یا به طمع دنیا یا از ترس یا به منظور دیگر - مانند بسیاری از مردم زمان آغاز اسلام - چنین اسلامی در آخرت بکار نمی‌آید و گرونده‌اش به حق نزدیک نخواهد شد، که سهل است، برخی از پیروان دین یهود و مسیحیت و مانند آن از این مسلمان‌ها به خدا نزدیک‌تر و از ایشان به هدایت قابل‌تر و نزدیک‌ترند. در حق ایشان فرمود:

" و از پیروان موسی گروهی به حق هدایت شده و به حق برمی‌گردند." ۷/۱۵۹

و یا:

" و از کسانی که آفریدیم گروهی به حق راه جسته و به حق برمی‌گردند." ۷/۱۸۱

پس هر کس در این روزگار به دین دیگری هست و اظهار اسلام کند، باید با او گفتگو کرد و دانست که انگیزه‌ی اظهار اسلام او چه بوده؟ اگر فرض او امر دنیوی است، همینکه به مقصود دنیایی خود رسید، از دین بر می‌گردد. گاهی می‌شود که اظهار اسلام می‌کند، برای آن که خود را مانند و شبیه مسلمان‌ها سازد، تا عیب‌های مسلمان‌ها را جستجو کند و دلیل‌هایی بر باطل بودن اسلام به دست بیاورد، و سپس به همان دین

دیرین خود برگردد. چنان که شنیده شد، گروهی از فرنگیان به جامه‌ی مردم مسلمان درآمدند و اظهار اسلام نمودند و پس از این که به مقصود خود رسیدند، به دین خودشان برگشتند.

و اگر آن که به دین اسلام درآمده، به عیب‌های دین خود پی برده و گمان برحق بودن دین اسلام در نظرش نیرو گرفته و از روی مجاهده خواستار اسلام شده باشد، در آن صورت با او همراهی کن و محسنات اسلام را برای او بازگو کن. عیب‌هایی را که در پاره‌یی از فرقه‌های مسلمان‌ها، دیده می‌شود، به او گوشزد نما که آن‌ها از اصل اسلام و آورنده‌ی آن نبوده است و نیست. اصل اسلام و آورنده‌ی آن دور از این معایب و مانند آن است، تا پس از آن در دین اسلام ثابت قدم شود و به تقلید و فریفتن طایفه‌ی دیگر از اسلام بر نگردد.

انصافاً اگر ما مسلمان‌ها مانند روزگار آغاز اسلام رفتار کنیم، و مانند پیروان حضرت خاتم از او پیروی کنیم، عبادت و عدالت و سیاست و اخلاق پسندیده را، چنان که از ایشان روایت شده است، بکار بریم، مردم و پیروان دین‌های دیگر به سوی ما رغبت خواهند نمود. و پس از رغبت و میل ایشان، می‌شود با استدلال، برحق بودن اسلام را به ایشان نمایاند. هزار افسوس که ما:

- نخست در کردار و اخلاق و دادگری و سیاست، عیب‌ناک هستیم، چنان که هر آدم وحشی و بی‌فرهنگی در جهان حرکات و رفتار ما را ببیند یا بشنود، از ما دوری می‌کند، و به دیگران هم سفارش می‌کند که از ما دوری کنند - و حق هم با آن‌هاست.

- دوم این که اصل دین و پایه‌ی آن را بر غیر تقلید و دلیل‌های وهمی قطعی نگذاشته‌ایم. نه حالتی در رفتار و اخلاق داریم که مردم را بسوی خود مایل کنیم، و نه زبان استدلالی داریم که به تیغ زبان، مردم را بسوی خود بکشیم. دلیل آن روشن است: چون عقل سلیم را که خدا به ما بخشیده، کنار گذاشته‌ایم. هوی و وهم و خوی پلید را پادشاه و فرمانده و پیشوای خود قرار داده‌ایم. هر چه آن‌ها دستور دهند فرمانبرداری می‌کنیم - و شگفت آن که غالباً عقل را پیرو ایشان می‌سازیم. حتی شرع را.

**گرفتاری‌های**  
همسایه گرسنه است، نعمت‌های گوناگون می‌خوریم.  
پیروی از هوای نفس می‌کنیم و می‌گوییم حفظ  
**هوی و وهم** نفس از واجبات است و می‌خوانیم:

" بگو چه کسی زینت خداوند را، که برای بندگانش بیرون  
آورده است، از چیزهای خوبی که در روزی است، حرام کرده  
است؟" ۷/۳۲

و جز این‌ها.

درباره‌ی رفتار و اخلاق دیگران برای تلافی جزء کوچکی خلاف ادب، که از آن‌ها سر زده است، فسادها بر پا می‌نماییم و می‌گوییم رفع توهین به شرع، به حکم شرع و عقل لازم است. اموری که بر خلاف عقل است، مرتکب می‌شویم و می‌گوییم "تعظیم شعائر الله" باید نمود و می‌خوانیم:

" چنین است، و هر که شعائر خداوند را بزرگ دارد، از  
پرهیزکاری دل‌هاست." ۲۲/۳۲

بیچاره! تقوی و پرهیزکاری از همین زشتی‌ها است که تو در آن تعظیم شعائر خدا را می‌بینی.

" و چون کار زشتی می‌کردند، می‌گفتند ما پدرانمان را هم دیدیم که چنین می‌کردند، خدا ما را به این کار امر کرد. بگو: خدا هرگز به زشتی امر نمی‌کند. آیا شما درباره‌ی خداوند چیزی می‌گویید که نمی‌دانید؟" ۷/۲۸

باز می‌فرماید:

" بگو: پروردگار من کارهای زشت آشکار و نهان و گناه و ستم به غیر حق را تحریم کرد، همچنین حرام کرد که به خدا شرک ورزید، چیزی که دلیل برای آن در دست ندارید، و از سوی خدا چیزی می‌گویید، که نمی‌دانید." ۷/۳۳

در این آیه‌ی شریفه، اصول کارهای حرام شرعی را، که خرد آدمی هم به آن حکم می‌کند، بیان فرموده، و تو، کار بد را چون مردم جاهلیت زمان پیامبر، اسم خوب روی آن می‌گذاری و آن‌ها را مرتکب می‌شوی و نسبت به حق هم می‌دهی. و غالباً جز آن که هوای نفسانی خود را در آن می‌بینی، چیز دیگری نیست. و گرنه این اندازه بی‌خرد نیستی، که زشتی آن را نفهمی. با این حالت چگونه امیدواریم که مردم، آیین ما را بپذیرند و به دین و کیش ما درآیند؟ به عکس، حتی بسیاری از پیروان اسلام به واسطه‌ی این حالات و خلقیات از این دین و روش خود برگشته‌اند و متنفر شده‌اند، چون گمان می‌کردند این کژی‌ها از اصل دین است. مخالف‌ها هم این

## اصول کارهای حرام

برگشتن از دین را دلیل باطل بودن دین ما و برحق بودن دین خود گرفته‌اند.

**پذیرش اسلام** از یک یهودی پرسیده بودند، چرا به دین اسلام رغبت نمی‌کنی و در صدد پژوهش بر نمی‌آیی؟ گفته بود:

چندین سال با مسلمان‌ها محشور بودم، در مرافعات و دشمنی‌هایی که با ایشان و غیر ایشان داشتم به محافل شرع و عرف ایشان درآمدم، نام و نشانی از حق نشنیدم و جز هواپرستی و ارتشاء و مانند این‌ها ندیدم. با این حال چگونه احتمال دهم که اسلام بر حق است، و از راه و آیین پدران و نیاکان، که سال‌ها محسنات آن را شنیده‌ام، دست بکشم.

یکی دیگر می‌گفت، به علت همین رفتار و کردار که از شما دیده‌ام و می‌بینم یقین دارم که اگر کودکی را در زیر بوته پیروانی تا به سن رشد و خرد و کمال برسد و دین‌های گوناگون را به او عرضه کنی و طریقه‌ی اسلام نیز به او نموده شود، احتمال برحق بودن همه‌ی دین‌ها را می‌دهد و درصدد پژوهش و بازجویی برمی‌آید، مگر دین اسلام. و می‌گوید خرد من بطور قاطع حکم بر باطل بودن این دین می‌کند. رنج بازجویی بیهوده است. این‌ها همه از بدرفتاری ماست، و نه آن‌گونه که بنیادگذار دین در اصول و فروع دین قرار داده است، زیرا می‌فرماید:

" این قرآن کسی را که سزاوارتر است، هدایت می‌کند."

۱۷/۹

روزی یکی از مردم فرنگ درباره‌ی روش داوری و حکومت، سخن می‌گفت. من روشی را که در کتاب‌های ما نوشته شده است، برای او بیان

کردم. شگفت زده شد و گفت: " در مجالس داوران و حاکمان عرف و شرع شما این رفتار دیده نشده و نمی‌شود."

آیا انصاف است که آورنده‌ی شرعی استوار راه راست را به ما بنماید و مرزهای آن را به دست ما بدهد و ما چنان از راه منحرف شده، آن را پشت‌سر اندازیم، که بیگانه و آشنا آن را راه خدا ندانسته و ندانند، حتی به حکم خرد بگویند، این راه که ما بر آن هستیم، راه اهریمن است. و ما شرم نکرده، خود را اهل راه حق بدانیم و بگوییم حق می‌فرماید:

" آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند از راه منحرف شده‌اند."

۲۳/۷۴

پس ما خود به آخرت ایمان نداریم و خود را از مؤمنان به آخرت می‌شماریم و رفتارمان بر خلاف ادعایمان است.

**محسنات اسلام** در آغاز اسلام، پیروان دین‌های دیگر که به زیر احکام اسلامی درمی‌آمدند، محسنات اسلام را از دادگستری و نظم مسلمان‌ها، و رفتار آن‌ها را با غیر مسلمان و مسلمان ملاحظه می‌نمودند، به اسلام رغبت پیدا می‌کردند، تا جایی که زیر حکم اسلام بودن را خوشتر از پیروی از کافران می‌دانستند، از پیروی از آنان دست برداشته، پیرو اسلام می‌شدند. بزرگان دین اسلام با دلیل و برهان، پاره‌یی از آنان را در گذشت زمان و اندک اندک، قلباً مایل به اسلام می‌کردند. همه در مقام تسلیم بودند و از حکومت اسلامی خشنود. ولی مؤمن نبودند، اجباری هم بر ایمان آوردنشان در میان نبود. هر کس معتقد

می‌شد، قلباً می‌گروید و هر که معتقد نمی‌شد بر حالت کفر خود باقی می‌ماند. با این حال در آسایش و رفاه بود. بهتر از زمانی که زیر نفوذ حکومت کافران. از این رو فرمودند:

" اسلام دین برتر است و هیچ چیز بر او برتری نمی‌گیرد".<sup>۱</sup>

برتری اسلام چیزی نبود جز آن که این دین بهتر از دیگر دین‌ها رفتار می‌کرد. زیرا دادگستری و سیاست بزرگان اسلام برای مردم خوش‌تر از رفتار دیگر پادشاهان بود<sup>۱</sup>. بر شوکت اسلام افزوده و از شوکت دیگران کاسته می‌شد. علت این امر جز این نبود که همه‌ی مردم به موجب قراری که بنیادگذار اسلام تعیین کرده بود، رفتار می‌کردند. اکنون چه شد که کافران در کشور ایران برتری یافتند؟ و مردم ایران به پیروی کافرها و اقامت و کوچ در شهرهای آنان راغب‌ترند؟ برای این که دادگستری در شهرهای ایشان بیشتر و مردم در حکومت ایشان آسوده‌ترند. دارایی و جان آنان در حکومت آنان محفوظ‌تر است. بنیادگذار این دین مبین، چنان که پیش از این گذشت، هم صاحب شرع بود و هم صاحب پادشاهی. هرگاه از قوانین سیاسی آن بزرگوار پیروی کنید، مردم کشور و خارجیان آسوده و مرفه و ثروتمند خواهند بود و بزرگان در عزت و شوکت و برتری زندگی خواهند کرد. و چنان‌چه از قواعد شرعی‌ی آن بزرگوار پیروی نمایید، و اصول دین را، چنان‌که بیان فرموده و قرآن و سنتش بدان گواهند، نگاه‌دارید، دین اسلام برتری خواهد یافت و دیگران در دین شما طمع (= ردّ) نخواهند کرد و حتی مایل به دین شما خواهند شد.

<sup>۱</sup> - پیش‌درآمدی است برای مطالب و گفتارهای آینده.

پیامبر در آغاز اسلام فرمود:

" امروز آنان که کفر می‌ورزند از دین شما نومید شدند."

۵/۳

اکنون عیسویان به طمع افتاده‌اند. دانشمندان خود را به کشورهای اسلامی می‌فرستند و هزینه‌های گزاف می‌کنند که شاید شما را از دین برگردانند و به دین خودشان درآورند. بین تفاوت به چه اندازه است؟  
فرمود:

" و خداوند برای کافران بر مسلمان‌ها راهی قرار نداده

است." ۴/۱۴۱

چون در زمان جاهلیت در تمام سرزمین‌های کافران، چه بت‌پرستان و چه اهل کتاب، ستم افزایش یافته و داد کمیاب و جهان پر از تباهی شده بود، خداوند فرمود:

"تباهی در خشکی و دریا از دست مردم پدیدار شد."

۳۰/۴۱

و شرک نیز جهان را فراگرفته بود. حضرت خاتم مردم را به یگانگی خداوند خواند و راه‌های شرک مردم را نشان داد، آنان را به ایمان به حق و حَقًّا، که شرک در آن نباشد، دعوت کرد، و فرمود که مؤمن به خدا تعینی\* و اختصاصی برای راه خداپرستی قرار نمی‌دهد.  
فرمود:

" یهود گفتند نصاری چیزی نیستند، نصاری گفتند یهود

چیزی نیستند، در حالی که هر دو کتاب آسمانی را

می‌خوانند. همچنین کسانی که نمی‌دانند، مانند گفته‌ی

ایشان گفتند." ۲/۱۱۳

فرمود: همه‌ی دین‌های برحق - اگر پیروان آن‌ها چنان که **پسند حق** اصل آن دین است از آن پیروی کنند - در هر زمان پسندیده‌ی حق است. چون به مرور زمان در آن‌ها تغییراتی پدیدار می‌شود، خداوند، دیگری را برمی‌انگیزاند که آن دین را تکمیل کند، و اختلاف و تغییرات را برطرف سازد. پس اصل همه‌ی دین‌ها که از سوی حق است یکی است، و اصل اختلاف از مردم است. پس هرکس در هر دین که هست باید توجهش به خداوند باشد و واسطه را حق بداند، بدون رنگ تعین که خود مانع از ایمان در ظهور دیگری می‌شود که موجب شرک و کفر است. برای خودش هم نباید تعینی قرار دهد. بلکه فرمود:

" بخوان به سوی خدا." ۱۲/۱۰۸

و فرمود:

" فرستادگان خدا به آن‌چه به سوی او فرستاده شدند، از

سوی پروردگارشان، ایمان آوردند، و مؤمنان همه به خداوند

و فرشتگان و کتاب‌های خداوند و پیامبران او ایمان آوردند.

ما میان هیچ یک از فرستادگان فرقی نمی‌گذاریم." ۲/۲۸۵

وقتی اسلام و ایمان را بدین‌گونه بیان نمود که مؤمن به خدا باید

ناظر به خدا باشد، دیگر برای کافران دلیل و راهی باقی نمی‌ماند که تعین

و اختصاصی ثابت کنند. هر چه کافر دلیل و برهان بیاورد، نمی‌تواند مرد

خردمند را به اشتباه بیندازد، تا کسی که به خدا ایمان آورده، از جهان

بیکران چشم به شخص محدود و کران‌مند بیندارد، تا برای حق راهی جز آن ببیند. چون دلیل را آشکارا بیان کرده بود، فرمود کافر بر مؤمن نمی‌تواند حجتی بیاورد، که حجت را از میان بردارد. این از جهت اصل اسلام و حقیقت آن که رساننده به حق است.

اما از جهت پادشاهی و بزرگی این جهانی که خداوند به پیامبر کرامت فرموده بود، که ستم و تباهی را از میان بردارد، چنان قوانین دادگستری و سیاست را بیان فرمود و خود و یارانش به آن رفتار می‌کردند که پادشاهان کفر نتوانستند قانون و طریقه‌ی در سیاست قرار دهند که بیش از قانون اسلام مردم را آسوده نماید. مردم هم که به قانون و سیاست اسلام رفتار می‌کردند، آسوده‌تر بودند. هرکس قانون سیاسی و آسایش مردم را با کمال نظم و داد بیان نماید، خواهد گفت: پادشاهان دیگر، راهی و پیروزی بر رعایای من نخواهند یافت. از این رو بود که آن بزرگوار فرمود:

" خداوند برای کافران راهی بر مؤمنان قرار نداده است."

۴/۱۴۱

و به موجب آن:

" اسلام برتر است و چیزی براو برتری نمی‌گیرد."

اگر کسی حقیقت اسلام را، آن‌گونه که در قرآن مجید بیان فرموده، فهمیده، به آن بیاندیشد، و قوانین شرعی را که در باره‌ی سیاست و نظم جهان و مردم جهان ( از مسلمان و کافر، متدین و نامتدین، گردنکش و فرمانبردار، فاسق و عادل و مجهول‌الحال) و شریعت پیامبر اسلام روایت و در کتاب‌ها نوشته شده،

اسلام و  
نظم جهانی

بخوبی ملاحظه و در آن تأمل کند، این مطلب را به شایستگی درمی‌یابد. قرآن یهود را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

(ای فرزندان اسرائیل به یاد آرید) "آنگاه که گفتید: ای موسی ما صبر نمی‌کنیم بر یک خوراک، پروردگارت را بخوان تا برای ما از هر چه از زمین روییده می‌شود از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، بیرون بیاورد. موسی گفت: آیا می‌خواهید خوراک بهتری را که دارید به خوراک پست‌تر از آن تبدیل کنید؟ به شهر مصر درآید که در آنجا آن چه درخواست کرده‌اید آماده است. بر آن‌ها ذلت و خواری مقدر گردید، چون دست از ستمکاری برنداشتند و به آیه‌های خدا کافر گشتند و پیغمبران را به ناحق کشتند، دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند." ۲/۶۱

باز می‌فرماید:

"و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، برایشان بهتر بود، برخی از آنان با ایمانند و بیشترشان فاسق و بدکارند. هرگز به شما زیان نزنند مگر آزار اندکی، و اگر با شما بجنگند پشت به شما کنند و پیروز نشوند. هرکجا باشند ذلت بر آن‌ها مقرر است، مگر پیمانی از خدا و پیمانی از مردم داشته باشند. و قرین خشم خدا شدند و مسکنت بر آنان مقرر شد، برای آن‌که آیه‌ها خدا را انکار کردند و پیغمبران را به ناحق کشتند، دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند."

۱۱۰ تا ۳/۱۱۲



۱ حال ما ایرانیان بدتر از یهود شده است. در نزد دولت‌ها و ملت‌ها، کمال ذلت را داریم. هیچ اعتباری برای ما باقی نمانده جز سرکشی از فرمان خدا و تجاوز و روی‌گردانی از آیه‌های خداوند و تفسیر سخنان الهی به رأی و وهم خود، و پایمال نمودن اصل و حقیقت آن.

**بیدار باش!** اگر کسی حرف‌حقی بزند و بخواهد از خواب غفلت بیدارت نماید، و متنبهت گرداند، همینکه مخالف هوای نفس و توهم تو باشد، تکفیرش می‌کند و در صدد ایذاء و کشتنش برمی‌آید، و حکم به نفی بلدش می‌نماید. نتیجه‌ی این کارها، این ذلت‌هاست که از غضب و خشم خداوندی است. در پیش مردم ملت‌های دیگر، نام ملت تو به خواری و توهین برده می‌شود. دولت‌ها، دولت تو را به چیزی نمی‌شمردند. هر چه دولت‌های دیگر بگویند و تحکم کنند فرمانبرداری. اگر تو از ایشان فرمایش و نیازی داشته باشی، آن‌ها ملاحظه‌ی صلاح خود را می‌نمایند. اگر صلاح دیدند می‌پذیرند، و گر نه رد می‌کنند.

یکدم به خود آ و ببین چه کسی! \* تو پیرو و رعیت محمد بن عبد الله خاتم انبیاء هستی، کسی که دولت‌ها و ملت‌ها را درهم شکست و همه از او و جانشینان او تملق می‌گفتند و خراج و هدیه می‌پرداختند. از بی‌خردی خوش‌دلی که پنج نفر در جلو یا عقب تو را تعظیم و تکریم می‌نمایند. گرانتقدری گوهر حقیقت ایمان و اسلام و شوکت

۱ - مخاطب از این‌جا، ناصرالدین شاه قاجار است. نک. ص ۲۶۶.

پادشاهی‌ات را، که پادشاه پادشاهان\* بودی، فراموش کردی و از آن غفلت ورزیدی.

گاه می‌شود که از بی‌خردی و بی‌غیرتی می‌گویی که من در این پنج روز دنیا، چرا خود را به صدمه بیندازم و از خواسته‌های نفسانی خود دست بکشم\*. اگر خرد

داشتی، یا ایمان به خداوند و روز آخر داشتی، عکس آن می‌گفتی. به جهت پنج روز دنیا دنبال خواسته‌های نفسانی نمی‌رفتی و در صدد به دست آوردن عزت و شوکت اصلی خود بر می‌آمدی و بر زیردستان خود که به سختی روزگار می‌گذرانند، رحم می‌نمودی تا از این راه آنان آسوده و مرفه می‌شدند.

خداوند می‌گوید:

خداوند " آب را از آسمان فرود آورد، پس در هر رودی به اندازه‌ی گنجایشش سیل آب جاری شد و بر روی آب سیل کفی برآمد، مانند آتشی که می‌افروزند برای ساختن زیور آلات و یا ابزار، آنجا هم کفی بر روی فلز می‌ایستد. خداوند برای جدا ساختن حق از باطل، این چنین مثال می‌زند. آن چه که کف است (باطل) نابود می‌شود و آن چه برای مردم سودمند است (حق)، روی زمین می‌ماند." ۱۳/۱۷.

حضرت رسول، چه رنج‌ها کشید تا جفای\* ملت‌ها را برداشت. آن چه را که به مردم سود می‌رساند، یعنی یگانه‌پرستی و دادگستری را، که فشرده‌ی دو سخنی بود که حضرت موسی و عیسی فرمایش کرده بودند\*، در روی زمین درپراکنید. انصاف بده آن چه ما در دست داریم جز

جفا چیز دیگری است؟ حقیقت نابود شده و از میان رفته است. همچون سیلی که می‌آید از افزونی خاک و خاشاک، اگر مدتی بماند، آب زلال آن دیده نمی‌شود.

**اسلام و پادشاهی** تا می‌توانی خاک و خاشاک ستمگری و فساد و هوی پرستی را از میان بردار، شاید به آب زلال پاک برسی و سوز دل و تشنگی‌ات را فرو نشانی. و گرنه از اسلام ظاهری و پادشاهی بی‌دادگستری و سیاست، بهره‌مند نخواهی شد.

در حق اهل کتاب می‌فرماید:

"و اگر آن‌ها به تورات و انجیل عمل می‌کردند و درون‌مایه‌ی آن را رعایت می‌کردند و آنچه از سوی پروردگارشان بر آن‌ها وحی شده بود گرامی می‌شمردند، هرآینه از بالای سرشان و از زیر پاهایشان متنعم می‌شدند، از جمله‌ی آنان گروهی معتقدند و رعایت انصاف می‌کنند، ولی بیشترشان کار بسیار بدی می‌کنند." ۵/۶۶

چرا آن‌چه را که خداوند فرورستاده است، بر پا نمی‌نمایی تا برخوردار شوی و به عزت و توانایی و شکوه نخستین خود برگردی؟ یگانه پرستی را ترک کردی. چیزی را که در واقع شرک و پرستش و زیاده روی در مظاهر خداوندی بود، نام توحید و یگانه پرستی بر آن گذاشتی و جز آن مظاهر\* چیزی ندیدی و شرک را به جایی رساندی که گفستی توجه به ذات غیب الغیوبی محال و شرک است، و چون درک ذات ممکن نیست پس در عالم‌شهود جز مظاهر خداوندی که واسطه در تکوین و تشریح\* هستند، تصور امر دیگری ممکن نیست. و به بزرگان دین اموری را نسبت دادی

که ایشان خود را از ادعا و اظهار آن به دور می‌دانستند. اخبار ضعیف مخبرین را که به اغراض نفسانی یا به اشتباه در مراد و مقصود جعل نموده بودند، با خواهش‌های نفسانی خودت، شاخ و برگ می‌هم بر آن افزودی و نام همه‌ی این‌ها را توحید گذاردی، زیرا خود واژه‌ی شرک ناپسندیده و زشت است و هیچکس راضی نمی‌شود که به خود نسبت زشتی بدهد. کار را به جایی رساندی که هر کس در گوشه و کنار "آئی انا الله"، یا "بابُ الله"، یا "مظهرُ الله"، یا "آیة الله" یا "مهدی بهدایة الله" یا "قائم به امر الله" و مانند آن‌ها گفت. مردم هم چون زیاده روی‌ها و افراط‌های گذشته در ذهنشان جا کرده و از ایمان به غیب نومید شده بودند، چشم به دیدن ظاهری دوخته، گروه گروه پیروی کردند. جهان پر از شرک به صورت توحید شد. مانند بت پرستان در روزگار گذشته، که خود را یکتاپرست می‌دانستند و یکتاپرستی نخستین را کفر می‌دانستند. به دنبال هواپرستانی، که برای ریاست و نعمت‌های دنیا به تحصیل دانش می‌پرداختند، رفتی. بزرگی ایشان را برقرار نمودی و این را "تعظیم شعائرالله" خواندی، و ایشان را "نایب" حق دانستی. با آن‌که امام فرموده: نایب حق مطیع مولی، یعنی پیرو و فرمان بردار سرور خود و مخالف هوی و هوس خود است- و در صدد جستجو و یافتن این صفت برنیامدی. انتساب به علم را در ترتیب اثر، کافی دانستی، حتی غالباً رفتارهای هواپرستانه را دیدی و آگاهانه از آن‌ها پیروی کردی. این شرک را هم بر آن شرک‌ها افزودی و "توحید"ش خواندی. کم‌کم عکس‌هایی\* از بزرگان در پرستشگاه خود قراردادی و آنان را نیایش کردی. این شرک را هم به نام توحید و خداپرستی بر شرک‌های دیگر افزودی، و از اسلام که فرمود:

" دین در نزد خداوند اسلام است." ۳/۱۹

نماند مگر نامی، و از قرآن نماند مگر رسم خواندن. در "تجوید قرائت" و "تحسین صوت" کوشیدی و گفתי معنای قرآن نزد امام است. حتی گفתי این قرآن محرّف و ناقص است و قرآن اصلی همه به ترتیبی که فرود آمد نزد امام غایب است و آن را جز کسی که راه به آن بزرگوار داشته باشد، یا باب او باشد نمی‌فهمد، و کتابی را که فرمود:

" ما بر تو کتاب را فرو نفرستادیم جز آن که آن چه را که در آن اختلاف کرده بودند، برای آن‌ها روشن کنی، و راهنمایی و رحمتی باشد برای قومی که ایمان آوردند." ۱۶/۶۴

و فرمود:

" این‌ها نشانه‌های کتاب و قرآن مبین هستند." ۱۵/۱

باز فرمود:

" نیست آن جز آگهی و قرآنی آشکار." ۳۶/۶۹

**هوای نفس** یکباره قرآن را از آشکاری و آشکارگری‌اش \* انداختی. پس از آن در پیروی از هوای نفس و خودپرستی و به دست آوردن لذت‌های نفسانی کوشیدی و از عذاب و **خودپرستی** عقاب خداوند، خود را به این فکر آسوده و مطمئن ساختی که ولایت و مهرورزی، شناخت امامان چنان که باید \* رهایی‌بخش است. وگرنه اعمال، انسان را نجات نخواهد داد، مگر تعزیه‌داری و گریستن و گریاندن بر حضرت امام حسین و یارانش. چون در صدد بر پا داشتن تعزیت از حلال و حرام فروگذار نکردی و مال را از مردم فقیر و

مستحق و دیگر صورت‌هایی که عقل و شرع به خوب بودن آن حکم می‌کند، بازداشتی و تنها در تعزیه‌داری صرف‌کردی، به‌گونه‌یی که یک دهم، بلکه یک دهم از یک دهم آن‌را، صرف یک امر پسندیده‌ی عقلی و یا شرعی نکردی. بیشتر دارایی را صرف کارهای حرام عقلی و شرعی کردی و خود را خوشدل داشتی که گریستم و گریاندم. به ذهن خود و دیگران دادی که اگر مال را به ستمکاری ببری، چون ولایت تو درست است، و اگر تعزیه‌داری بکنی، این عزاداری در روز قیامت، ستمدیدگانت خدا و امامان را خشنود می‌نمایند، و تو به بهشت خواهی رفت، و هرگز بوی دوزخ نمی‌شنوی. به ذهن مردم دادی که فرموده‌اند:

" دوستی علی نکویی است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی‌رساند" \*.

و امام فرمود:

" دوست ما و شناسنده‌ی حق به دوزخ نمی‌رود." هر چند که زنا یا دزدی کرده باشد \*.

**زیان‌کارترین** به این هم بسنده نکردی، گفתי به موجب اخبار اَلطَّخ

و خَلَط \* ثابت شده است که کارهای نیک مردم بد، به

**مردم**

طینت مردم خوب، که به گمان تو کسانی مانند تو و

از علیین \* هستند، برمی‌گردد و به حساب می‌آید، و کارهای بد مردم

خوب به طینت مردم دوزخی - که به گمان تو طینت کسانی است که

مخالف طریقه‌ی تو هستند - برمی‌گردد. یکباره خودت و دیگران را از خدا

و پیامبران برگرداندی - به نام خدا و پیامبر.

"بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه کنیم؟ آنان که کوشش‌شان، آنان را در زندگی جهان به گمراهی کشاند و

آنان می‌پندارند که نیکوکاری می‌کنند." ۱۰۳ و ۱۸/۱۰۴

عمل را که لازم ندانستی! اگر کوشش‌کنی از مردمان این آیه هستی وگرنه شیطان چنان فریبت داده که بر دلت قفل زده. این امور موهوم کفرآمیز را از قطعیت و مسلمات پیش خودت دانسته‌ای، چنان که ممکن نیست سخن کسی را بشنوی که بگوید: جستجو کن و بررسی نما و ببین دلیل این مطالب، و مقدمات این مطالب، چه چیزهایی است و چگونه این شرک‌های گونه‌گون و انباشته، نامش توحید شد؟ پس شرک کدام است؟

(کسانی که کافرند، اعمالشان) "همچون تاریکی‌هایی است در دریای ژرف که، موجی بر روی موج دیگر دریا را بپوشاند. بر روی آن ابرهای تیره، پاره‌یی بر روی پاره‌ی دیگر، و چون انسان دست خویش برآرد، به سختی آن را می‌بیند. و هر کس که خدا نوری به او نداده، نوری ندارد." ۲۴/۴۰

اگر گفته شود این بالاترین مرتبه‌ی شرک است که تو داری، رنج‌ها می‌بری که با دلیل و برهان و آیه‌های قرآنی و اخبار، ثابت‌کنی که حقیقت توحید همین است. و اگر گفته شود این کارها که به حق نسبت می‌دهی، ظلم و ستم است، کوشش می‌کنی که به برهان عقلی و نقلی ثابت‌کنی که عین عدالت است.

**غفلت از زیردستان** چون به هوی‌پرستی افتادی و از زیر دستان و ضعیفان غفلت کردی، خداوند نیز به سبب این اعراض از او و شرک ورزیدن به او، از تو اعراض کرد و تو را به خودت وا گذاشت.

به این حالت رسیدی که کمال ذلت را داری و می‌پنداری که عزیزی. دارایی و جانت محفوظ نیست و گمان می‌کنی که در امن و امانی. به شرک ورزیدن، از خداوند دور می‌شوی و به او راه نداری. اگر تنها مشرک باشی ولی عدالت و سیاست داشته باشی، در دنیا آسوده هستی. اما نه خدا را به تمام جان و دل دوست داری و نه برای خود می‌خواهی، آنچه برای همسایه می‌خواهی، و نه برای همسایه می‌خواهی آنچه برای خود می‌خواهی.

**شرک غلو** پس اصل دین را که رسائل فرستندگان خدا و کتاب‌های آسمانی بیان فرموده، از دست دادی. مسیحی اگر چه در "شرک غلو" با تو شریک است - زیرا حضرت عیسی را واسطه در تکوین و تشریح می‌داند و می‌گوید رهاننده و خالق، عیسی مسیح است و به وسیله‌ی عبادات کسی به خدا نزدیک نمی‌شود. نزدیک‌کننده‌ی به خدا، ایمان به حضرت مسیح است و از آغاز آفرینش تا زمان مسیح هر پیامبری که فرستاده شد، مقدمه‌ی او بود و غرض اصلی خداوند در برانگیختن پیامبران، بیان بزرگی و خداوندی آن بزرگوار است، مانند این سخنان که تو هم آن‌ها را می‌گویی.<sup>۱</sup> اما هر طایفه‌یی که دادگستری و سیاست درست در ایشان وجود دارد، دست کم در دنیا آسوده هستند. آسمان‌ها و

<sup>۱</sup> - از این پس، مخاطبی نیست و جمله‌ها عادی و به صورت سوم شخص است.

در ایشان وجود دارد، دست کم در دنیا آسوده هستند. آسمان‌ها و زمین بر عدل و داد برپا هستند\*.

" خداوند به داد و نیکی و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از زشتی‌ها و ناپسندیده‌ها و ستمگری باز می‌دارد. به شما پند می‌دهد شاید متذکر شوید." ۱۶/۹۰

**پادشاه و رعیت** عدل و احسان و مردم‌داری و رعایت حال مستمندان و زیردستان و رفع فساد از مردم، کاری است خوب و خداپسندانه، - چیزی است که عقل و نقل به آن حکم می‌کند- کارهای شایسته از آن پدید می‌آید، چه از مسلمان سرزند و چه از کافر، از دین‌دار یا بی‌دین. این شیوه، از همه‌کس پسندیده است. بویژه پادشاهان، والیان و حاکمان که اختیار زندگی و دارایی رعیت به دست ایشان، و نگاهداری زیردستان در کف کفایت ایشان است.

پادشاه و حاکم نباید در فرمانروایی خود در اندیشه‌ی خود باشد و برای به دست آوردن خواسته‌های نفسانی خود راضی به آسیب و زیان رعیت شود، یا از حال رعیت غافل باشد و از بی‌توجهی پادشاه، بر رعیت ستم رود. پادشاه باید به حکم عقل و نقل از حال رعیت خود، آگاهی داشته باشد. مستقیم یا غیر مستقیم باید از راه مردم بی‌غرض و امین و راستکار، حال رعیت را به او گزارش دهند.

از این رو بود که پس از حضرت رسول پذیرفتن حکومت برای مردم متدین مسلمان بسیار گران بود. بسیاری بودند که کناره‌گیری می‌کردند و به دعوت و پافشاری مردم و پیامبر

بزرگتر از خود پاسخ رد می‌دادند. گاه می‌شد پنهان می‌شدند که این بار بزرگ به دوش ایشان نهاده نشود.

داوری و پایان دادن به دشمنی‌ها نیز چنین بود. اگر خلیفه‌ها و پادشاهان از دین‌مداران خواستار قاضی و داور می‌شدند، مردم خداپرست و خداترس و بیشترین از این کار سر باز می‌زدند. و بیشتر کسانی که ولایت یا داوری را می‌پذیرفتند، اگر دین داشتند شب و روز آسوده نبودند\*، چرا که مبادا به کوچکترین رعیتی ستم شود، یا از حال او غافل شوند، یا در کار داوری بی‌پس و پیش شود. اگر والی یا قاضی بی‌دین بود، مسلمان‌ها، از آنجا که به زمان بنیادگذار دین نزدیک بودند، بر آنان می‌شوریدند، یا گروهی در مقام "نهی از منکر" بر می‌آمدند و جان و جاه و مال خود را در این راه و برای برپا داشتن معروف، فدا می‌کردند.

اکنون بیشتر حاکمان را، مانند داوران می‌بینی که با کمال میل به طلب می‌رود و تزکیه نفس می‌کند، می‌گوید غرضی جز برطرف کردن ستم و دادرسی به ستم‌دیده ندارم، ولی همینکه بر اوضاع چیره می‌شود، به اندیشه‌ی اندوختن دارایی و بیشتر کردن اعتبار می‌افتد.

" از مردم، کسی هست که با سخن خود در زندگی دنیا، تو را به شگفت می‌اندازد\* و خدا را شاهد می‌گیرد به آن چه در درون خود دارد، و خود او بدترین دشمن‌هاست. و چون دور شود کوشش می‌کند که در روی زمین فساد کند و حاصل خلق را به باد فنا دهد و نسل بشر را قطع کند، خدا فساد را دوست ندارد. و چون به او گفته شود که از خدا بترس، غرور

و خودپسندی او را به گنه‌کاری برانگیزد. دوزخ او را بسنده است، که همانا آرامگاه بدی است." ۲۰۴ تا ۲/۲۰۶

پادشاه و فرمانروا و داوری که بر مسند ریاست می‌نشیند، باید تنها کوششش در درست کردن کار مردم باشد. زیرا او به همین منظور بر آن مسند نشسته. اگر چنین باشد نزد خدا پاداش خواهد یافت و در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد. اما اگر کوششش متوجه حال خودش باشد، و اصلاح کار مردم را آغازی برای به‌دست آوردن سود برای خود قرار دهد، وای بر او، که آخرت را به دنیا فروخته و هوای نفس خود را بر خشنودی خدا مقدم داشته.

**آن روز** در آغاز بنیادگذاری اسلام، کوشش فرمانروایان رسیدن به کارهای مردم بود. در فکر خود نبودند، مگر به اندازه‌ی نیاز خود. همینکه اندکی گذشت و هوی پرستی فزونی گرفت، هر دو امر را در نظر می‌گرفتند و بر مسند ریاست می‌نشستند. در فکر خوش‌گذرانی و به‌دست آوردن خواست‌های نفسانی بودند و در عین حال در اندیشه‌ی درست کردن کار مردم هم بودند.

"کار نیک را با کار بد می‌آمیختند." ۹/۱۰۲

**امروز** اکنون در این زمان در ضمیر فرمانروایان و داوران کوششی و هدفی جز خواسته‌های خودشان دیده نمی‌شود. از این جاست که می‌بینی نزد حاکمان دو تن آسوده نمی‌شوند، و در نزد داوران دشمنی میان دو تن پایان نمی‌یابد. سال‌ها مردم به در خانه‌ی حاکم و قاضی می‌روند، سرانجام ناامید می‌شوند و زیانشان بیشتر. گاه می‌شود که در بکارگماردن حاکم، آن‌چه مورد نظر پادشاه است، سود رساندن به حاکم

است، نه آسودگی مردم. در آغاز اسلام تا شایستگی، دینداری و درستکاری والی را ملاحظه نمی‌کردند، اختیار کارهای رعیت و فقیر و ضعیف را به دست والی نمی‌دادند. زیرا این کار به منظور آسودگی مردم بود. هرآینه خرد حکم می‌کند که همین ملاحظه شود. و گرنه اگر کسی را والی کنی که در فکر خود باشد، به داد رعیت رسیدگی نشده، بر فقیر و ضعیف ستم رفته است.

**مأموریت** پیش از این گفته شد که پادشاهی بر مردم از سوی خداوند به حضرت خاتم داده شد. آن حضرت هم پیامبر بود و هم پادشاه، آداب پادشاهی و سیاست و ریاست بر مردم و قانون‌های آن را مقرر فرمود - بهتر از قانون‌های پادشاهان پیشین. تا زمانی که به قوانینی که آن بزرگوار مقرر فرموده بود رفتار می‌نمایند، مردم آن سرزمین و زیردستان و مستمندان، چه مسلمان، چه کافر آسوده و مرفه هستند، و اگر انحراف ورزند در تنگی و ذلت و مسکنت خواهند افتاد، چنان که امروز افتاده‌اند.

**پادشاهی** گمان نکنید که پادشاهی کار آسانی است که به حضرت خاتم داده شد و یا برای برخورداری از سودهای **از سوی حق** این جهان پادشاه شده است. اگر از جانب حق باشد و پیروی از هوای نفس در آن نباشد و کوشش پادشاه در از میان بردن ستمگری و برآوردن نیازمندی‌های مردم، و غرض او سامان بخشیدن امور جهان و آسودگی مردم جهان باشد، پادشاهی، ثانی پیامبری است.

پس آن پیامبری که هم پادشاهی و هم پیامبری هر دو، به او داده شده است، از نظر دارا بودن دو امر و دو مسئولیت، شریفتر از آن پیامبری است که متصدی پادشاهی نشده یا ناتوانی او یا به خواست خودش، که خواستار آسودگی بوده، و یا به مصلحت الهی در فرمانروایی او نبوده که به او پادشاهی داده نشده و این پادشاهی جزء بزرگتر آن دو امری بود که فرموده بودند اصل دین است: خواستن برای همسایه، آنچه را که از برای خود می‌خواهد. زیرا هرکس جز پادشاه، همسایه‌ی او بشمار می‌آید. و وقتی برای مردم، بی‌نیازی، توانگری، سرفرازی، آسودگی و برداشتن ستم را خواست، بزرگترین جزء یک رکن از دو رکن دین را متحمل شده است.

پس پادشاهی که در آن دادگستری و سیاست راستین و برحق وجود داشته باشد و به فرمان خداوندی و خردورزانه باشد، خداگونه است. پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرآت آگاهی حق\* پیامبری که مظهر حق در دانایی و فرمانروایی است، شرافت دارد بر آن که پادشاهی ندارد.

و همچنین درباره‌ی دیگر بندگان خداوند. پاداش داوری که به دشمنی پایان می‌دهد، بیش از پاداش دانایی است که متصدی داوری نیست. چنان‌که پاداش دانشمندی که با تدریس و فتوا دادن نشر علم می‌نماید بیش از پاداش دانشمندی است که دانش را برای کمال خود می‌خواهد.

اما شرط بنیادین همه‌ی این‌ها، نداشتن هوی و هوس است، نداشتن دوستی ریاست. با داشتن هوی و ریاست

**باز هوی  
و هوس**

دوستی، دانشمند و داور و پادشاه، همه در معرض خطر بزرگی هستند. دانشمند خطرش در سخن گفتن بدون دانش است. اگر انگیزه‌ی آموزشش به فرمان خرد و دین رواست در این صورت گوارای وجودش؛ اما اگر انگیزه‌اش ریاست‌خواهی یا تظاهر و خودستایی باشد، نفسش را میرانده است. زیرا پرورش خوی ناپسند کرده است، و این خود افکندن در این خطر است که اگر با حق معارضه و ستیزه کرده باشد، باطل را به کرسی نشانده و حق را از میان برده است. همچون دانایان کج‌اندیش، که با پیامبران معارضه می‌کردند، ولی در باره‌ی شاگرد و تقلیدگر خود، گناهی بر گردن نمی‌گرفتند.

**داوری درست** داور یا قاضی، گذشته از خطری که برای دانشمند وجود دارد، در معرض خطر دیگر نیز قرار دارد: خطر گرایش به یکی از دو طرف دعوا. در نتیجه‌ی رشوه‌ی که گرفته یا جز آن، و این از بزرگترین خطرهایست. زیرا فرمود: "داور بر کناره‌ی دوزخ جا دارد". زیرا به کوچکترین گرایش در داوری یا حتی کوتاهی کردن در حق یکی از دو طرف دعوا دوزخی می‌شود.

پادشاه، یا والی که از سوی آن پادشاه حکمرانی می‌کند، باید به راه‌های سیاست و قانون‌های انتظام امور مردم زیردست حوزه‌ی پادشاهی و فرمانروایی خود آگاهی داشته باشد. اگر آگاهی نداشته باشد و پذیرای مسئولیت شده باشد گناه‌کار است، هرچند خواستش ریاست‌خواهی نباشد و آسودگی مردم در مد نظرش باشد. زیرا کسی که از چگونگی سیاست آگاه نباشد، زیانش از سودش بیشتر است.

هرگاه کسی مستقیماً یا به یاری دیگری، از جریان امری آگاه و دانا شد، باید به آن عمل کند و از حال مردم و زیردست غفلت نوزد، به هرکس که ظاهر آراسته‌یی دارد، اعتماد نکند. و اگر در کارهای مردم، اعتماد کرد، حقیقت حال را خودش بررسی کند. مبادا از آن کس که محل اعتماد او بوده است، ستمی یا خطایی در حق مردم اعمال شده باشد زیردستان خود را عیال خود بداند. در هر سختی که برای آنان پیش می‌آید خود را مسئول بداند.

پس خطر پادشاه و والی، بزرگتر از خطر داور و دانشمند است. زیرا داور تنها در مورد شکایت دو طرف دعوا باید مواظب حال آن دو باشد که حیف و میلی از او در حق آن دو در مورد دعوا نشود. اما پادشاه یا والی در همه‌ی کارها و مهمات و نیازمندی‌های تمام زیردستان باید مواظب باشد و تغافل نوزد. اگر مرد خردمندی در خود شایستگی این کارها و ریاست‌ها را ببیند، اقدام می‌کند و بدان‌سان که باید و شاید رفتار می‌کند، وگرنه زیان کار است. از گذشتگان نقل می‌کنند که پاره‌یی از والیان، چون خود را شایسته‌ی "منصب قضا" نمی‌دانستند اقدام نمی‌کردند یا رویگردان بودند.

غرض از این سخنان این است که در اسلام دنیا و آخرت عزیز و منیع و بامعنا و باحقیقت و استوار بود. بنیادگذار آن شخصیتی بزرگ بود و راه استوار و راستی را نشان داده بود که گرونده‌ی به آن در دنیا و آخرت، در پیشگاه خداوند و مردم خوشبخت و از لذت‌ها و نعمت‌های این جهانی و آن جهانی برخوردار خواهد شد. شاهد این مطلب خرد است، چه هرکس با خرد درست، نیامیخته با غرض‌های نفسانی، در سخنان

بنیادگذار این دین مبین - از قرآن مجید و سخنان درست دیگر آن بزرگوار و پیروان و یاران، و در رفتار ایشان، در سلوک ایشان با خدا و مردم بیندیشد، در می‌یابد که آن بزرگوار راهی در پیش پای بشر گذارده که روندگان آن راه

" اگر ایستادگی بر آن راه می‌کردند، آنان را سیراب می‌کردیم." ۷۲/۱۶

در آخرت به خداوند نزدیک و از گروه نیکوکاران بشمار می‌آمدند و در دنیا آسوده‌حال.

" و از بالای سر و زیر پایشان (از نعمت‌های آسمانی و زمینی) برخوردار می‌شدند." ۵/۶۶

ولی

" برخی از آنان مردمی میانه رو." ۵/۶۶

که بسیار کم بلکه نایابند،

" و بیشترشان." ۵/۶۶

بلکه تمامشان، بجز اندکی انگشت شمار،\*

" بدکارند." ۵/۶۶

ولی شرط تفکر و خردورزی آن است که به نقل قول و خرد و ایمان روایت بررسی از حکم و فرمان خرد روی گردان نباشی و از آن غفلت نوزی و در هر حال هوای نفس و وهم و خیال را از نظر دور داری، چه دشمن‌های درونی بسیار قوی وجود دارند.



" ای کسانی که گرویده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرورستاده و کتابی که پیش از آن فرو فرستاده بود، ایمان بیاورید، و هرکس به خدا و فرشتگان و کتاب‌های او و پیامبرانش و روز پسین کفر ورزد برآستی به گمراهی سختی افتاده است." ۴/۱۳۶

باز فرمود:

" بر تو کتاب را به حق نازل کرد، کتابی که آن‌چه را که پیش از او بود تأیید کرد. تورات و انجیل را پیش از این فرورستاد تا مردم را راهنمایی کند. فرقان را فرورستاد، کسانی که به آیه‌های خدا کفر ورزند برایشان عذاب شدید است و خداوند مقتدر و کیفردهنده‌ی ستمکاران است."

۳ و ۴/۳

باز فرمود:

" او کسی است که بر تو کتاب فرورستاد. از آن کتاب آیه‌هایی هستند که معنای آن روشن و صریح است. همین آیه‌ها هستند که اصل و مایه‌ی کتاب است." ۳/۷

**دوست داشتنِ ذات خداوند**  
ایمان به خداوند یعنی ایمان به صفات و کردار و آثار خداوندی، به حسب فهم مردم. نه ایمان و اعتقاد به ذات او. چه او از ادراک منزّه و دور و پاک است. و ایمان به صفات‌های او هم نه به صفات‌های اوست [به گونه‌یی که در شأن اوست (گرامی‌باد صفات‌ها و جلال و کبریا و عظمت او)\*، چه هرگز

هیچ‌کس به حقیقت ذات صفات‌های او نخواهد رسید\*]. و هرگز "ممکن" درک صفات‌های "واجب" را چنان‌که هست نتواند نمود. از این جاست که گفته‌اند: "صفات‌های او خود ذات اوست"\* پاره‌یی گفته‌اند: " نه او اوست و نه او غیراوست"\* و درباره‌ی وجودش گفته‌اند: " درون اشیاء است نه بدانگونه که با آن آمیخته شده باشد، و بیرون اشیاء است نه بدانگونه که از آن‌ها زایل شده باشد"\*. بلکه گفته‌اند: "کمال توحید و یکتاپرستی نفی صفات‌ها از او است"\*. دوست داشتن خداوند هم دوست داشتن آثار صفات‌ها و افعال اوست به تمام دل و جان. دوست داشتن ذات و صفات‌ها، چنان‌که اوست، خردپذیر نیست، زیرا قابل درک نیست. دوست داشتن مطلق هم که ممکن نیست. پس مراد دوست داشتن ذات اوست. "از گونه‌ی صفات‌ها و آثار آن صفات‌ها"\* و ایمان به پیامبر و فرستاده‌ی او، ایمان به رسالت اوست، از سوی خداوند. یعنی محل وحی خداوندی است. سخن او سخن خداوندی است، نه ایمان به شخص او، مگر از این نظر که او محل وحی خداوندی و محبوب خداوند است.

پس ایمان به فرستاده، ایمان به خداست. کسی که به پیامبر ایمان دارد، به خداوند ایمان دارد\*. چنانکه:

" کسی که از فرستاده‌ی خداوند، فرمانبرداری کند از خداوند فرمانبرداری کرده است." ۴/۸۰

زیرا:

" او از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید." ۵۳/۳

حضرت عیسی می‌فرماید:

"آن کس که به من ایمان آورد، بر من ایمان نیاورده است، بلکه به آن کسی که مرا فرستاده است. و آن کس که مرا ببیند، آن کسی را که مرا آفریده است، دیده است."\* انجیل یوحنا ۴۴ و ۱۲/۴۵

ایمان به کتاب، ایمان به فرستنده است. که کتاب سخنی است که از زبان پیامبر او رسیده است. پس ایمان به خدا و فرستاده‌ی او، بدون آن که درباره‌ی سخن او و کتاب او تفکر و تصور نکند ممکن نیست. بلکه به میانجی خردی که خداوند جهان در وجود تو قرار داده، برای تمییز میان حق و باطل ممکن است.

پس کتاب آسمانی را بدانگونه که فرستاده شده بسنج، اگر با خرد خودت آن را سخن حق دانستی به او و کسی که او را فرستاده و آنچه فرستاده، و به آن کس که بر قلب او فرستاده و بر زبان او جاری شد، ایمان خواهی آورد.

**انجیل و قرآن** اهل انجیل نیز سخنان انجیل را که منسوب به حضرت عیسی است، سخنان فرستاده شده‌ی از سوی خداوند می‌دانند، که بر زبان حضرت عیسی جاری شده و می‌گویند هر کس در مضامین آن تأمل نماید، می‌داند که حق است و باید از آن پیروی نماید. و همچنین اهل تورات درباره‌ی تورات همین را می‌گویند. و اگر غرض و مرضی در کار نباشد، خوب است این سخنان با هم سنجیده شود. در تورات و انجیل می‌گوید:

"اصل دین آن است که خدا را به تمام دل و جان دوست بداری."\* انجیل متی ۲۲/۳۷ و در تورات: کتاب ۵ (سفر تثنیه)، باب ۶، آیه ۵. در قرآن می‌فرماید:

"آری آن کس که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید و نیکوکار گشت، مسلماً اجرش نزد خدا بزرگ خواهد بود، و او را هیچ اندوه و حزن نخواهد بود." ۲/۱۱۲ و باز:

"و کسی که به اخلاص رویش را به سوی خدا می‌کند و نیکوکار باشد، بی‌گمان وی به دستگیری استواری دست زده است. پایان کارها بسوی خداست." ۳۱/۲۲ در انجیل می‌فرماید:

"احتیاط کنید تا صدقه‌ی خود را پیش روی مردم ندهید، که آن را ببینند، و گرنه نزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت. پس هرگاه صدقه می‌دهی پیش خود باشد و در کرنا منواز، چنان‌که ریاکاران در مجامع و بازارها می‌کنند." انجیل متی ۶/۱ در قرآن می‌فرماید:

"اگر صدقه‌ها را ظاهر کنید این کار خوبی است، ولی اگر پوشیده دارید و آن‌ها را به درویشان بدهید، این برای شما بهتر است و کفاره‌ی گناهان را می‌پوشاند." ۲/۲۷۱

پیداست که خواست آن بزرگوار خود داری از تظاهر و ریا است، و خواست این بزرگوار این است که بدون ریا و پیروی مردم یا رفع تهمت، یا خالی بودن از غرض، صدقه دادن بهتر از ندادن است.

در انجیل می فرماید:

"هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد. از آن که با یکی دشمنی خواهد کرد و دیگری را مهربانی و با یکی خواهد چسبید و دیگری را کوچک خواهد شمرد. پس خدا و مِمونا\* را عبادت نمی توانید کرد." انجیل متی ۶/۲۴، انجیل لوقا

۱۶/۱۳

در قرآن می فرماید:

"خداوند مثلی زده است، مردی که اربابان بسیار دارد و همه بایکدیگر مخالف و مردی تسلیم به یک مرد. آیا حال این دو مرد یکسان است؟" ۳۹/۲۹

و در انجیل می فرماید:

"چرا آن خس را که در چشم برادر توست می بینی و آن شه تیری که در دیده ی خود داری نمی یابی و چون است که برادر خود را می گویی که مرا رخصت ده تا خس را از چشم تو بیرون کنم، و حال آن که در دیده ی تو شه تیری هست. ای مزور! نخست شه تیر را از چشم خود بیرون کن. آنگاه به کمال بینایی آن خس را که در چشم برادرت است توانی بیرون آورد." انجیل متی ۳ تا ۷/۵\*

در قرآن می فرماید:

"آیا به مردم دستور نیکوکاری می دهید و خودتان فراموش می کنید، و حال آن که شما کتاب را می خوانید. آیا نمی اندیشید؟" ۲/۴۴

باز می فرماید:

"چرا چیزی می گوئید که نمی کنید. این کار نزد خداوند خشم برانگیز است." ۲ و ۶۱/۳

در انجیل می فرماید:

"هر درخت خوب نه تواند که میوه ی بد آورد، و نه درخت پست تواند که میوه های نیکو آورد. هر درخت که میوه نیکو ندهد بریده و در آتش افکنده شود. غرض آن که از میوه های آن ها، آن ها را خواهید شناخت." انجیل متی ۱۷ تا ۷/۲۱\*

در قرآن می فرماید:

"آیا ندیدی که سخن پاک را خداوند به چه مانند می کند؟ به درختِ پاکی که ریشه ی آن برقرار و استوار است و شاخه ی آن سر به آسمان کشیده است. و آن درخت به اذن پروردگار همه وقت میوه های خوردنی و خوش دهد. خدا این گونه مثل های روشن برای هشدار می آورد. سخن پلید مانند درخت پلیدی است که ریشه اش از زمین کنده شده و استوار نیست." ۲۴ تا ۱۴/۲۶

در انجیل می فرماید:

"هر که این گفته های مرا استماع نماید و آن ها را به عمل آورد، او را به مرد دانایی تشبیه خواهم کرد که خانه ی خود

را بر سنگ بنا نهاده است و پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادهای وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و خراب نشد. از برای آن که بر سنگ نهاده بود. و هرکه این سخنان مرا گوش کند و بر آنها عمل نکند به مرد نادانی ماند که خانه‌ی خود را روی ریگ بنا کرده است. پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادهای وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و منهدم شد و اندوه وی عظیم بود." انجیل متی ۷/۲۴

در قرآن می‌فرماید:

" آیا کسی که مسجدی به نیت پرهیزکاری بنا کند و خواستار خشنودی خداوند است، با آن کس که ساختمانی بر پایه‌ی سستی در کنار سیل بسازد که بزودی به ویرانی کشد، و سرانجام آن ساختمان از پایه به دوزخ افتد، همانند است؟ خدا هرگز ستمکاران را راهنمایی نخواهد کرد. همواره بنیاد آن ساختمان بر پایه‌ی سستی است که زود به ویرانی کشد، و سرانجام از پایه به دوزخ افتد. بنیانی که ساخته‌اند پیوسته مایه‌ی اضطراب دل‌هایشان است تا وقتی که دل‌هایشان پاره پاره شود، و خداوند دانا و فرزانه است." ۹/۱۱۰ و ۱۰۹

در انجیل می‌فرماید:

" آنان که تندرستند، نیازی به پزشک ندارند، بلکه آنان که بیمارند نیازمندند. لیکن شما بروید مضمون این سخن را

دریابید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، زیرا من برای آن نیامده‌ام که دادگران را بخوانم، بلکه آمده‌ام تا گناهکاران را به سوی تو بخوانم." انجیل متی ۱۲ و ۹/۱۳

در قرآن می‌فرماید:

" آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند، و ترسایان و صابئین\*، که از روی حقیقت به خدا و روز رستاخیز ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کنند، هرآینه از خداوند پاداش نیک یابند و هرگز بیمناک و اندوه‌گین نخواهند بود." ۲/۶۲

در باره‌ی قربانی می‌فرماید:

" هرگز گوشت و خون این قربانی‌ها نزد خداوند پذیرفته نمی‌شود. لیکن پرهیزکاری شماس است که به پیشگاه قبول او خواهد رسید. بدین گونه آنها (چهارپایان) را مسخر شما ساخته تا خدا را که شما را راهنمایی فرموده تکبیر و تسبیح بگویید و به نیکوکاران مژده ده." ۲۲/۳۷

در انجیل می‌فرماید:

" هر آینه به شما می‌گویم که شتر در سوراخ سوزن داخل شدن سهل است از داخل شدن دولت‌مند در ملکوت خدا، چون شاگردانش این مقدمه را شنیدند، بی‌نهایت شگفت‌زده گشته، گفتند: پس کیست که نجات خواهد یافت؟ و عیسی به آنها توجه فرموده گفت: این مقدمه نزد ایشان این محال است. لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است."\* انجیل متی ۲۳ تا ۱۹/۲۶

در قرآن می‌فرماید:

" آنان که آیت‌های خدا را تکذیب کردند و از سر نخوت به آن آیت‌ها سر فرو نیاوردند، هرگز درهای آسمان بر روی آنها باز نخواهد شد، و به بهشت در نیایند تا آن‌که شتر در چشمه‌ی سوزن درآید. و بدین‌گونه گنه‌کاران را مجازات سخت خواهیم کرد. برای آن‌ها در دوزخ بسترها گسترده و سراپرده‌ها افراشته‌اند. اینچنین، ستمکاران را جزا می‌دهیم."

۴۰ و ۷/۴۱

در انجیل می‌فرماید:

" خوشا آنان که در روح مسکینند، زیرا ملکوت آسمان از آن

آن‌هاست". انجیل متی ۵/۳

در قرآن می‌فرماید:

" این خانه‌ی آخرت را برای آنان که در زمین برتری خواهی و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم. نیکی در پایان کار، ویژه‌ی پرهیزکاران است". ۲۸/۸۳

در انجیل می‌فرماید:

" شما باید روشنی جهان. شهری که بر بالای کوه ساخته شده است، پنهان نمی‌تواند شد. و هرگز چراغ افروخته را در زیر پیمانانه نگذارید. بلکه بالای چراغدان بگذارید. آنگاه به همه‌ی کسانی که در آن خانه‌اند، روشنایی بخشد. باید که روشنایی شما بر مردم چنان تجلی نماید تا آن که کارهای

نیکوی شما را ببینند و نام پدر شما را که در آسمان است،

تمجید نمایند". انجیل متی ۱۴ تا ۵/۱۶

در قرآن می‌فرماید:

" نور خدا مانند چراغدانی است که در آن چراغی روشن است. آن چراغ در میان شیشه‌یی است که تلالو آن گویی ستاره‌یی است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی، شرق و غرب جهان بدان فروزانست و بی‌آن‌که آتشی آن را برافروزد، خود به خود جهان را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی معرفت قرار گرفته، و خدا هر که را خواهد به نور خود هدایت کند. و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند که خدا به همه‌ی امور داناست. در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که آنجا بلندپایه گردد و در آن نام خدا یاد شود و بامدادان و شامگاه تسبیح و تنزیه نام او کنند. مردانی که هیچ داد و ستدی آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند، نماز گزارند و زکات به فقیران می‌دهند و از روزی که دل و دیده‌ها در آن روز مضطرب است ترسان و هراساناند. تا خداوند در برابر بهترین کارهایشان پاداش بخشد، و از فضل خویش بر آن‌ها بیفزاید، و هر که را خواهد روزی بی‌حدّ و حساب بخشد".

۲۵ تا ۲۴/۲۸

در انجیل می‌فرماید:

" هرگاه تقصیرات مردم را به ایشان ببخشید، پدر آسمانی شما، شما را خواهد بخشید. اما چنانچه جریمه‌های مردم را نبخشید، پدر شما نیز جریمه‌های شما را نخواهد بخشید."

انجیل مرقس ۲۵ تا ۱۱/۲۶

در قرآن می‌فرماید:

" و مؤمنان باید همیشه بلند همت بوده، بخشش پیشه کنند و گذشت داشته باشند. آیا دوست نمی‌دارید که خدا هم آمرزش و احسان فرماید؟ که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است." ۲۴/۲۲

در انجیل می‌فرماید:

" پس فریسیان و صدوقیان<sup>\*</sup> پیش آمدند، بر سبیل امتحان از وی سؤال نمودند که آیت آسمانی بر آن‌ها ظاهر سازد. آنگاه ایشان را پاسخ داده گفت: چون شام شود گویند که هوا خوش خواهد بود، به جهت آن که آسمان سرخ است، و در صبحگاه امروز ناخوش خواهد بود، از این رو که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران روی فلک را تمیز می‌توانید کرد، و علامات این عصر را نمی‌توانید دانست. طبقه‌ی شریر فاسد، آیت را خواهش می‌نماید و سوای آیت یوناه پیامبر، هیچ آیتی به وی داده نخواهد شد." انجیل لوقا آیه‌ی ۳۶ و

پس از آن ۷/

در قرآن می‌فرماید:

" و (کافران) گفتند چرا معجزه و دلیلی بر نبوت خود از سوی خداوند برای ما نمی‌آوری؟ آیا در کتاب‌های گذشته دلیل‌ها و نشانه‌هایی برای آن‌ها نیامده است؟" ۲۰/۱۳۳

در جای دیگر می‌فرماید:

" گفتند چرا بر او آیت‌ها و نشان‌هایی از سوی پروردگارش فرورستاده نشد؟ بگو که آن نشانه‌ها نزد خداست و من تنها یک بیم دهنده‌ی آشکار هستم. آیا برای ایشان آن‌چه که بر تو، آن کتاب را فرورستادیم بس نبود؟ چه در آن رحمت و پندی است برای گروه گروندگان." ۵۰ و ۲۹/۵۱

در جای دیگر می‌فرماید:

" سخت‌ترین سوگندها را به خدا خوردند، که اگر آیت و نشان و معجزه‌ی برایشان آید، هرآینه بگردند. بگو آیت‌ها و معجزه‌ها نزد خداست، چه چیز شما را آگاه کرد که چون آن آیت‌ها و معجزه‌ها بیایند ایمان نمی‌آورند؟ دل‌ها و دیده‌ها ایشان را دگرگون می‌کنیم، چنان‌که نخستین بار ایمان نیاوردند. و در طغیانشان رهانشان می‌کنیم که کوردل بمانند. اگر فرشتگان را بر آن‌ها فرورستیم، و مردگان با ایشان سخن گویند، و همه چیزها را گروه گروه نزد ایشان گردآوریم، به آن ایمان‌بیار نیستند. مگر آن‌که خدا بخواهد.

ولی بیشترشان نمی‌دانند." ۱۰۹ تا ۶/۱۱۱

### سخنان حق

قصد هر دو بزرگوار بیان این نکته است که تصدیق سخنان روشن حق نیاز به معجزه و آیت ندارد. خرد هر

انسان حکم می‌کند که سخن حق را باید پذیرفت، و آنچه مانع پذیرفتن آن سخن می‌شود وهم‌ها و هواهای نفسانی است، و تا آن‌ها از میان نروند، هر چه معجزه و آیت آورده شود، سودمند نخواهد بود. اگر هم ایمان بیاورند، ایمان ناقصی خواهد بود و ثابت و پا برجا نخواهد بود. آری، پس از آن‌که این وهم‌ها و غرض‌ها از میان رفت، سخن حق از هر کس که شنیده شد، پذیرفته خواهد شد.

در انجیل می‌فرماید:

"ملکوت آسمان ۱۰ باکره را مانند که مشعل‌های خود را برافراشته به استقبال داماد بیرون رفتند، از آن‌ها پنج تن دانا و پنج تن احمق بودند. آنان که ابله بودند مشعل‌های خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. دانایان روغن را در ظرف‌های خود و همراه مشعل‌ها برداشتند. از آنجا که داماد تأخیر نمود آن‌ها پینکی زده و خوابیدند. نیمه شب خروشی برخاسته که اینک داماد می‌آید، به جهت استقبال وی بیرون شتابید، پس تمامی دوشیزگان برخاسته مشعل‌های خود را آراسته ساختند، آن بی‌خردان، خردمندان را گفتند از روغن خود قدری به ما بدهید، از آن رو که مشعل‌های ما خاموش می‌شوند. لیکن آن خردمندان ایشان را جواب گفتند: که شاید به قدر کفاف ما و شما نباشد. بهتر آن است که نزد فروشندگان رفته به جهت خویش خریده باشید، و در حینی که ایشان به جهت خرید رفته بودند، داماد داخل شد. و آنان که آماده بودند با وی در

عروسی داخل گشتند، و دروازه بسته گردید، که دختران دیگر پس از آن آمده گفتند: خداوندا! خداوندا! برای ما باز کن. جواب گفت: بدرستی که به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم". انجیل متی ۱ تا ۲۵/۱۳

در قرآن می‌فرماید:

"روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان در پیش رویشان و در سوی راستشان می‌رود. آن روز نوید شما بهشت است که در آن جوی‌ها روان است و در آن جاودانید. و این کامیابی بزرگ است. روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان داشته‌اند می‌گویند: فرصتی (به ما بنگرید) تا از نور شما روشنایی بگیریم. به آن‌ها پاسخ گفته می‌شود به پشت سرتان برگردید و از آنجا نوری بجوید. میان ایشان دیواری برآرند که اندرون آن رحمت است و برون آن عذاب. منافق‌ها باز ندا کنند که آخر نه ما با هم، با شما بودیم، آن‌ها پاسخ دهند آری، ولی شما خود را به فتنه افکندید. منتظر ماندید و در کار خدا در شک و ریب بودید و آرزوهای دنیا فریبتان داد، تا آنگاه که فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبتان داد. امروز از شما منافق‌ها و کافر‌ها هیچ عوض نگیرند، همه جایگاهتان در آتش است، آن آتش شما را شایسته است، و چه بد سرانجامی است". ۱۲ تا ۵۷/۱۵

در انجیل می‌فرماید:

" هر کس که در محل گوسفندان از در نیاید بلکه از طرف دیگر بالا رود، او راهزن است و اما آن کس که از دروازه در می‌آید پاسبان گوسفندان است، و دربان برای او دروازه را می‌گشاید، گوسفندان آواز او را می‌شنوند و او گوسفندان خود را به نام می‌خواند و آن‌ها را بیرون می‌آورد و چون گوسفندان خود را بیرون آورد پیش آن‌ها می‌رود و گوسفندان در پی او می‌افتند، زیرا که آواز او را می‌شناسند". انجیل یوحنا ۱ تا ۱۰/۵

باز می‌فرماید:

" من دروازه‌ی گوسفندانم و همه‌ی آن کسانی که پیش از من آمدند، دزدها و راهزن‌ها هستند. لکن گوسفندان سخن آن‌ها را نشنیدند و من دروازه هستم که هر کس از من برون آید رهایی خواهد یافت و او به درون خواهد آمد و به در خواهد رفت و عیش خواهد یافت. دزد نمی‌آید مگر برای آن‌که دزدی کند و ذبح نماید و هلاک گرداند. و من آمده‌ام تا که زندگی از برای آن‌ها بوده باشد و آن را افزون دارند. من شبان خوب هستم و شبان خوب جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. اما مزدور و آن کس که شبان نیست و گوسفندان از آن او نیست چون گرگ را می‌بیند که می‌آید، گوسفندان را ترک می‌کند و می‌گریزد. پس گرگ گوسفندان را به چنگ می‌آورد و آن‌ها را پراکنده می‌کند و مزدور می‌گریزد. زیرا که مزدور است و برای گوسفندان

نمی‌اندیشد. من شبان خوب هستم و خاصه‌ی خویش را می‌شناسم و خاصه مرا می‌شناسد، آن‌چنان که پدر مرا می‌شناسد. من نیز پدر را می‌شناسم و من جان خود را به راه گوسفندان می‌نهم". انجیل یوحنا ۷ تا ۱۰/۱۶

در قرآن می‌فرماید:

" از تو درباره‌ی هلال‌ها می‌پرسند بگو آن‌ها وقت‌هایی هستند برای مردم و برای حج، و نیکی آن نیست که به خانه‌ها درآیید از پشت خانه‌ها. نیکی آن است که پرهیزکار باشید. به خانه‌ها از درشان درآیید و بترسید از خدا. شاید که رستگار شوید". ۲/۱۸۹

باز می‌فرماید:

" همانا بر شما فرستاده‌یی آمد از خود شما. که رنج کشیدنتان برای او سخت است و بر آسایش و نجات شما حریص و به مؤمنان رؤوف و مهربان است". ۹/۱۲۸

حضرت عیسی می‌فرماید:

" حال، دینمداران بد زمان، خود را که دزدان هستند و مردم خدا را دوست ندارند، با آن‌که خداوند جهان، آن‌ها را شبان قرارداده در فکر خود هستند نه در فکر مردم، و آن بزرگوار در فکر هدایت مردم و نجات ایشان است. پس شبان مهربان است". انجیل لوقا ۴۶ و ۲۰/۴۷ و ۴۲ تا ۱۱/۴۶

اگر اهل زمانش خرد داشتند و به خرد ملاحظه می‌نمودند، همین

گونه می‌دیدند و می‌فهمیدند.



حضرت خاتم نیز بیان مهربانی خود را می‌نماید، بدین گونه که به طور کلی در هر امری از اصول دین وقتی از راهش درآمدی به مقصود و هدف می‌رسی و از راه دیگر به مقصد نمی‌رسی و به خطر می‌افتی. در انجیل می‌فرماید:

" چون نماز گزاری همچون ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند در مجامع و سر کوچه‌ها ایستاده نماز گزارند تا آن که در نظر مردم خوب بنمایند. به شما راست می‌گویم که آن‌ها پاداش خود را یافته‌اند. لیکن تو چون نماز می‌گزاری در حجره‌ی خود داخل شو و در را محکم بسته پدر خود را که ناپیداست نماز بگذار. پدر تو که نهانی می‌بیند تو را آشکار پاداش خواهد داد." انجیل متی ۵ و ۶/۶

در قرآن می‌فرماید:

" همانا اهل ایمان به پیروزی رستگار شدند، اینان هستند که در نماز فروتن و از سخن لغو و بیهوده پرهیز می‌کنند."

۱ و ۲/۲۳

و می‌فرماید:

" پس وای بر آن نماز گزاران که دل از یاد خدا غافل دارند، و در نماز خود بی‌خبرانند. آنان که اگر اطاعتی کنند به ریا و خود نمایی کنند و زکات و احسان را از فقیران دریغ دارند."

۴ تا ۷/۱۰۷

در انجیل می‌فرماید:

" به ارباب زمان سلف گفته شده است: " زنا مکن" اما من به شما می‌گویم هرگاه مردی از روی شهوت به زنی نگاه کند در همان دم در دل خود با او زنا کرده است".\* انجیل متی ۲۷ و ۵/۲۸

در قرآن می‌فرماید:

" بگو به مؤمنان که چشم‌هایشان را از نگاه ناروا بپوشانند و فرج‌های خود را نگاه دارند. این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خداوند از کارهایی که می‌کنند آگاه است. و به زنان مؤمن بگو چشمان خویش از نگاه ناروا بپوشانند و فرج‌های خویش را نگاه دارند. و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدرشوهرانشان، یا پسرانشان، یا برادرانشان، یا برادرزادگانشان، یا خواهر زادگانشان، یا زنانشان، یا آن چه مالک آن شده‌اند، یا مردان بی‌تمنا که مستقل نیستند، یا کودکانی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند. و آن گونه پای بر زمین نزنید که خلخال و زینت پنهان پاهایتان پدیدار شود. ای اهل ایمان همه به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار شوید."

۳۰ و ۳۱/۲۴

در انجیل می‌فرماید:

" شما که از من پیروی می‌کنید در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود و هر

که به خاطر اسم من خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمین‌ها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت. و وارث زندگانی جاودان خواهد گشت." انجیل متی ۲۸ و ۱۹/۲۹\*

در قرآن می‌فرماید:

" ای کسانی که ایمان آوردید، اگر پدران و برادران شما کفر را بر ایمان برگزیده‌اند، آن‌ها را به دوستی نگیرید. کسانی از شما که با ایشان دوستی کنند، خودشان ستمگرانند. بگو اگر پدرانتان و فرزندانان و همسرانتان و خویشاوندانتان و داراییی که بدست آورده‌اید و داد و ستدی که از کساد آن می‌هراسید و مسکن‌هایی که بدان خوش‌دلید، نزد شما از خدا و فرستاده او و جهاد در راه وی محبوب‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد. خداوند بدکاران را راهنمایی نخواهد کرد." ۲۳ و ۹/۲۴

و می‌فرماید:

" هر کس نیکی بیاورد، او را ده چندان و هر کس که بدی آورد، او را پاداش داده نشود، بجز مانندش. هیچ به آنان ستم نشود." ۶/۱۶۰

غرض از آوردن این چند خط از انجیل و قرآن به طور نمونه، بیان این نکته است که فرمایش این دو بزرگوار نزد کسی که دو بین نباشد، هر دو را از یک نور می‌داند و با هم یکسانند، زیرا آن کس که با آن دو سخن می‌گوید

سخنانِ دو  
بزرگوار

روح القدس است که با عیسی و محمد سخن می‌گوید. حضرت عیسی خود را مغایر و جدا از محمد (ص) نمی‌داند. حضرت محمد هم خود را مغایر با حضرت عیسی نمی‌داند. چنان‌که حضرت عیسی درباره‌ی حضرت یحیی می‌فرماید: او ایلیا\* بود که آمد. پیداست که مقصودش، شخص ایلیا که به آسمان رفته، یا وفات نموده بود، نبود، و روح حیوانی ایلیا در حضرت یحیی حلول نموده بود، بلکه مقصود آن بزرگوار آن بود که روح الهی که در ایلیا بود و مردم را راهنمایی می‌کرد، همان روحی بود که زمان حضرت یحیی مردم را راهنما بود.

در قرآن می‌فرماید:

" بر تو وحی کردیم، همچنان که بر نوح و پیمبران پس از او وحی کردیم. بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندانش، بر عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان. به داود زبور را دادیم." ۴/۱۶۳

**انصاف** ولی افسوس که چون هر دو طایفه (مسلمانان و مسیحیان) به علت بیماری‌های نفسانی و وهم‌های پنهان که در درون رسوخ کرده دو بین می‌باشند این سخنان را هیچ یک نمی‌پسندد. اهل انجیل می‌گویند از انصاف به دور است که قرآن را هم‌سنگ انجیل قرار دهند. که انجیل می‌فرماید: "در روح اندرون شده" و همچنین می‌گویند پاره‌یی از سخنان التقاتلی قرآن را که از دیگران آموخته شده، با سخن خداوندگار، که از زبان حق صادر شده، نباید برابر نهاد.

اهل فرقان یا مسلمانان می‌گویند کمال بی‌انصافی است که سخن مردمی را که مانند تاریخ نقل و نوشته شده و از قول حضرت عیسی نقل

شده، با سخنی که از خداوند جهانیان به توسط جبرئیل بر حضرت خاتم فرورستاده شده که در شأن او این آیه:

" روح الامین بر دل تو فرورستاده شد تا از جملهی بیم

دهندگان به زبان عربی باشی." ۱۹۳ تا ۲۶/۱۹۵

آمده، مانند هم بدانی.

**بیندیشید!** ای بیچاره‌ها! به معنای سخن توجه کنید نه به ظاهر و صورت آن، به حقیقت گوینده توجه کنید نه به صورت و

شخص و ظاهر او. درباره‌ی حقیقت فرستادن جبرئیل و داخل شدن روح القدس بیندیشید. اندیشه‌های برخاسته از توهمات و تصورات را که خداوند و کتاب‌ها و فرشتگانش پاک و به دور هستند، از دلت بیرون کن، تا دوبین نباشی و جز سخن خداوند نبینی. حضرت عیسی خود را نور خوانده، روشن سازنده‌ی جهان، حضرت خاتم نیز خود را روشنایی خواند، نوری که جهان را روشن کرد، و این سخن جز سخن این دو بزرگوار نیست، و روشنایی جز راهنمایی نیست، پس هر دو راهنمایی است. مسیحی می‌گوید: روشنی زمان حضرت عیسی شفای بیماران و بینایی کوران و زنده شدن مردگان بود، غافل از آن که این شفا، شفای کودک سه ساله و زنده شدن پنج تن و بینا شدن چند تن دیگر نبود، این‌ها نور و روشنایی نیست که می‌فرماید. خداوند جهان از زمان پیامبران گذشته خبر داده و به آن مرده داده شده تا آن که حضرت (عیسی) در روزگار گذشته و در زمان خود، مردم را ترغیب و تحریرص به زندگی جاوید و پرهیز از دنیا و زندگانی این جهانی می‌نماید. می‌فرماید:

" اگر چشم تو، تو را بلغزاند بهتر است که آن را بکنی و خود را به زندگی جاوید برسانی. این بهتر از آن است که با

چشم به دوزخ افتی." انجیل متی ۵/۲۹

**روشنایی:** بر آن کس که خردمند و هوشیار است، پوشیده

نمی‌ماند که این روشنایی و بینایی که خداوند بر زبان

**زندگی بخشی** آن دو بزرگوار و دیگر پیامبران فرموده، جز راهنمایی

و یکتاپرستی و خدا شناسی و مهرورزی به پیشگاه خداوند نیست. مهر و دوستی که این بزرگواران با این سخنان مردم را به خدا آشنا می‌سازند و دوست‌دار خدا و آفرینش می‌شوند و ستمکاری و تبهکاری از میان برداشته می‌شود. روشنایی، همان زندگی بخشی است، همان زندگی تن و روان است و همان زایش نوین است که می‌فرماید:

" از روح تولد می‌شود." انجیل یوحنا ۳/۳

همان زندگی است که قرآن می‌فرماید:

" آیا کسی که مرده و ما او را زنده کردیم و به او روشنایی

دادیم که با آن روشنی میان مردم سرافراز رود، مانند کسی

است که در تاریکی‌ها فرو شد و از آن به در نتواند شد؟"

۶/۱۲۲

اگر، پناه بر خدا، هنر حضرت عیسی همین بود

که در ظرف سه سال که اظهار امر خود نمود،

ده تن برصی و ده تن شل و چلاق و ده تن

مصروع و ده تن کور را شفا بخشید، یا ده تن مرده را زنده کرد، محل

اعتنای یکتاپرستان نبود. گمان نکن که این کارها سبب راهنمایی و راه

## درمان

### بیماری‌های درون

یابی مردم شده. چنان که پیش از این گفته شد، راهیابی و ایمان مردم با درمان بیماری‌های درون می‌شود، نه با دیدن خارق‌عادت‌ها و معجزه یا آسودگی در این جهان.

پیداست آن که آسودگی این جهان را می‌خواهد برای دین و ایمان از جان و مال نمی‌گذرد.

اگر این گونه کارها بزرگی معنوی خداوند را آشکار کند، لزومی نداشت آن زندگی با این گونه کارها آشکار شود. آن کس که بزرگ است بزرگی خود را با سخنانِ رهنمودآمیزش، بهتر آشکار می‌کند.

پس اگر اهل انجیل می‌خواستند بزرگی حضرت عیسی را نشان دهند، خوب بود این شفای بیماران و زنده کردن مردگان را به شفا و درمان بیماری و ناخوشی درونی تأویل می‌نمودند. چنان که درباره‌ی قرآن فرموده شد:

" از قرآن آنچه شفای دل و رحمت خداوندی است برای

اهل ایمان فروفرستادیم." ۱۷/۸۲

و زنده کردن مردگان که در گور بوده‌اند و یا گورهای مردمی که در زمین‌های بی آب و علف به خاک سپرده شده‌اند، این‌ها همه زبان حال اهل انجیل و اهل فرقان است.

اکنون اگر کسی از اهل تورات که باقی بر دین خود است و به هیچ یک از این دو بزرگوار ایمان نیاورده، به این دو فرقه بنگرد، خواهد گفت: چه بی‌خردانی که اینانند، به خاطر امری باطل به خود زحمت می‌دهی و آن باطل را حق می‌پنداری. چرا به حقیقتی که هر دو آن را پذیرفته‌اند بر نمی‌گردی؟ چرا به تقلید از پدران، بی دلیل و برهان از حق

آشکار و روشن که پدران و بزرگان هم پذیرفته‌اند، مانند آفتاب در میان آسمان - که کور هم از گرمای آن وجودش را تشخیص می‌دهد روی گردان شده‌اید؟ چرا به اخبار و روایت‌های متواتر مردم بی‌شبهه و غرض و دین‌دار مراجعه نمی‌کنید، که حالات (حضرت) عیسی و (حضرت) محمد را نوشته‌اند و بیان کرده‌اند، به گونه‌ی بی‌حجتی برای کسی باقی نگذاشته‌اند، و حالت هر دو را چنان روشن بازگو کرده‌اند که هیچ خردمندی تردید نمی‌کند که هیچ کدام از آن دو، شایسته‌ی پیامبری و ریاست الهی نبوده‌اند و جز کوشش برای پادشاهی و ریاست و تباه‌سازی چیزی در اندیشه‌ی ایشان نبوده است. اگر خواستار حقیقت بیابید کتاب‌های ما را درست بخوانید و از روی انصاف با ما گفتگو کنید تا حق بر شما روشن شود. بی‌خود دو باطل را در برابر هم نیندازید و برای باطل دانستن امری از امر باطل دیگر پشتیبانی نکنید.

خرد هر خردمندی حکم می‌کند که امری که مسلم در میان فرقه‌های برحق است باید به آن ملتزم شد و از آن پیروی نمود، تا حق دیگری آشکار شود، و اگر مدعی پیدا شود باطل بودن یا برحق بودن آن را از اهل آن حق سابق باید پرسید، نه از پیروان و اتباع مدعی.

اگر به اهل حق رجوع نمی‌کنی پس سخنان مدعیان را پیروی از حق با سخنان اهل حق بسنج تا حق را بدانی. رجوع به نفس خود کن، که آیا این اعتقاد از راه دلیل به دست آمده یا از راه تقلید از بزرگان و سرچشمه‌ی آن دوستی چیزهایی که انسان با آن‌ها بزرگ شده، می‌باشد. از این ادعاها پیش از این در کتاب‌های آسمانی خبر داده بودند، و علت آن پدران نابخرد و گذشتگان ما بوده، که از حق پیروی

نکردند و خداوند هم آن مردم را به این مدعیان دروغین گرفتار کرد و آنان را بر دین و جان ایشان چیره گردانید، چنان که در زمان گذشته پادشاهان ایران\* را بر آنان چیره گردانید. در کتاب‌های آسمانی خبر داده شده که همه‌ی مردم از دین برخوردار گشت، و هر کس بر دین حق باقی بماند در دنیا از نعمت‌های دنیایی برخوردار خواهد بود و در آخرت با بزرگان محشور می‌شود. اگر کسی انصاف داشته باشد خواهد دید که حضرت موسی که بزرگی و نبوتش مسلم کل است و خدا با او سخن گفت و با غیر او با هیچ کس سخن نگفت، از زبان خداوند می‌فرماید:

"از میان برادرانت پیامبری مانند تو بر می‌انگیزانم که سخن خود را در دهان او می‌گذارم. هر چه او گوید فرمانبرداری نمایند. نشان آن این است که هر چه او گوید، همان شود".

تورات کتاب پنجم (سفر تثنیه) باب ۱۸، آیه‌ی ۱۸

آیا هیچ‌یک از این مردم را می‌توان گفت که مانند حضرت موسی است چنان که آیات و بیناتش پذیرفته‌ی همگان و مانند آفتاب نیمروز است؟ اگر بینات آنان هم روشن و درخشان بود، چرا ما که پیرو حضرت موسی هستیم نفهمیده‌ایم؟ اگر بر ما روشن شده بود بدیهی است که می‌پذیرفتیم. ولی بزرگان ما در جستجو برآمدند و دروغ بودن آن را دانستند. به فرض این که آن خارق‌عادت (معجزه) هم داشته باشند، چگونه می‌توان ادعاهایی را که همگی بت‌پرستی است پذیرفت؟ حضرت موسی فرمودند:

"فریب این خارق‌عادت‌ها را نخورید، که خداوند را آزمایش هاست، هر چه در آن بت‌پرستی است، باطل است".  
تورات، کتاب پنجم، باب ۱۳، آیه‌های ۱، ۲، ۳ و ۵.

**حلال‌ها حرام،** آری، چون حضرت موسی قیدها و حکم‌هایی آورد و مردم را به آن قیدها و احکام ملزم نمود و چون پیروی از آن بزرگوار بسیار دشوار است - و اکنون این دو مذهب (مسیحیت و اسلام) مردم را از آن قیود آسمانی رهانیده‌اند و آنچه حضرت موسی حرام کرده بود حلال کرده‌اند - با آن که انجیل می‌گوید:

"یک نقطه یا واژه از تورات و احکام آن را حذف نمی‌کنم، بلکه آمده‌ام تا تکمیل کنم". انجیل متی ۵/۱۷

با اینهمه ختنه را برداشتند و گوشت خوک را مباح نمودند (حضرت عیسی). مراسم روز شنبه را، که حضرت موسی کمال اهتمام به آن داشت، برداشتند و همچنین بسیاری از محرمات را. به بهانه‌ی تهذیب اخلاق، مردم را فریفتند و گفتند اجتناب از این محرمات و ختنه و شنبه نگاه‌داشتن، صفای قلب نمی‌آورد. اهل فرقان، یعنی مسلمانان نیز بر مردم منت می‌گذارند که:

"و بر آنان هر خوراک پاک را حلال و هر پلید را حرام می‌گرداند و احکام پرنج و مشقتی را که چون زنجیر بر گردن خود نهاده‌اند، بر می‌دارد". ۷/۱۵۷

و اگر روز شنبه از کار و کاسبی ممنوع باشند، مردم در تنگنا خواهند افتاد. در کشتن مردم هم به منظور و در جهت دستیابی به فرمانروایی و

ریاست کوشا بودند، تا جایی که قرار گذاشتند هر سال یک بار به جهاد بروند و مردم را با شمشیر به دین اسلام درآورند. مردم بیچاره هم که طبعاً خواهان آسایش و خوشی هستند، پاره‌یی از ترس و پاره‌یی به طمع به چنگ آوردن غنیمت، و پاره‌یی برای گریختن از احکام دین پیشین، وارد این دین می‌شدند.

و اما مردم این زمان می‌گویند نیاکان ما به کوشش مردم این زمان و از روی تحقیق رنج‌ها بردند و حقیقت این دین اسلام را درک کردند و سپس آن را پذیرفتند. پاره‌یی فریب می‌خورند. پاره‌یی از پدران خود تقلید می‌کنند. پاره‌یی، هنگامی که گرانی و سنگینی بار و دشواری و سختی دین حق را می‌بینند، خواستار راه آسان‌تر می‌شوند و بدون این‌که از روی شعور و تفکر باشد، دین دیگری می‌پذیرند. اگر به دقت و تحقیق نگاه کنند و بار سنگین شریعت الهی را تحمل کنند، هر دو فرقه به حق رجوع خواهند نمود. ولی افسوس که مردم خواستار آسودگی و گرفتار اوهام خود هستند، هیچ‌کس در مقام تحقیق بر نمی‌آید.

اگر آن‌کس که پیرو آیین زردشت است حاضر می‌شد سخنان پیروان این فرقه‌ها (یهود، مسیحیت، اسلام) را بشنود، با کمال شگفتی می‌گفت این بیچاره‌ها هر سه در گمراهی هستند. به برساخته‌های بزرگان خود از دین باستان و راستان و راه راست، که پیش آنان بود، نا آگاهانه به گمراهی افتادند. ای‌کاش نزد ما می‌آمدند و از ما جوایب حق می‌شدند، تا ما ایشان را از بیابان‌های گمراهی می‌رهانیدیم و به شاهراه حقیقت در می‌آوردیم و توضیح می‌دادیم که اصل این فرقه‌های سه‌گانه

چه بوده. آنان از پیروی آیین ایرانیان بیرون رفتند و برای خود راهی دیگر برگزیدند، راهی که رفته رفته پیرو گرفت و سرانجام دینی و آیینی شد و به این جا کشیده شد که دیده می‌شود.

این شخص دین یهود را از بیخ ویران می‌کند و مردم را به دین زردشتی می‌خواند. محسنات این دین و زشتی‌های دین‌های دیگر را برمی‌شمارد. ولیکن انصاف این است که هیچ‌یک را مزیتی بر دیگری در پایه نیست. همه در اثبات خود و روی گردانی از دیگران پای بند به تواتر و سلسله روایت‌های خودشان و سخنان بزرگان خود هستند، سخنانی که از پایه‌گذاران دین‌ها صادر شده، همه برحق است و موافق با حکم عقل، و به هیچ روی سخنان دیگران را دروغ ندانسته و باطل نکرده‌اند.

**تحریر آیندگان** پیش از این گفتیم که نسخ\* در اصل دین - که موافق حکم عقل یا برابر خرد است - نه شده و نه خواهد شد. آری چیزهایی هست که بنیادگذار دین بر حسب اقتضای زمانی و مصلحت مردم و به ملاحظه‌ی برقراری نظم دین قرار داده، سپس به علت تعدی و تحریف آیندگان و سودهای شخصی، تباهی در اصول دین پدید آمده که برداشتن آن تباهی، مهم‌تر از مصلحتی است که پیش از آن رعایت می‌شده.

کسی که پس از آن بزرگ، از سوی خداوند می‌آمده به منظور آسودگی مردم و برداشتن آن تباهی حکم مربوط را برمی‌دارد و نسخ می‌کند: روز شنبه‌یی که حضرت موسی رعایت مراسم آن را مقرر کرده بود، کم و کاستی نداشت ولی شنبه‌یی، که در زمان حضرت عیسی مراسم

آن برگزار می‌شد و یهود به آن پای‌بند بودند، به اندازه‌ی دگرگون شده بود، تا جایی که راضی نبودند بیماری درمان شود، یا گرسنه‌ی برای خوراک، خوشه‌چینی کند. تباهی آن شنبه بیش از محسنات و سودهایی بود که حضرت موسی دریافته بود. همچنین درباره‌ی تحریم پاره‌ی از کارها که خرد حرمت آن‌ها را نمی‌پذیرد، اگر پیامبر آینده صلاح در رفع حرمت آن ببیند، رفع می‌کند. چنان‌که پیش از آن شخص، که بر حرمت آن حکم نموده بود، شخص سابق براو حکم بر حلال بودن آن کار نموده بود.

"همه‌ی خوراک‌ها بر بنی‌اسرائیل حلال بود، مگر آن‌چه که بنی‌اسرائیل پیش از فروفرستادن تورات بر خود حرام کرده بود (گوشت و شیر شتر)، بگو اگر راست می‌گویید، آن حکم تورات را که آورده، تلاوت کنید." ۳/۹۳

نیز از جمله حضرت موسی نهی فرمود از این‌که مردی دو خواهر را در یک زمان به عقد خود درآورد\* و همچنین فرمود عمه را به عقد خود در نیاورد\*، در صورتی‌که پدرش عمران\*، عمه‌ی خود، دختر لیوی را به عقد خود درآورده بود\*. مانند این‌ها بسیار است. خرد هم از پیروی آن منع نمی‌کند. چون پیداست که زشتی و زیبایی پاره‌ی از کارها خردپذیر و ذاتی نیست، بلکه بستگی به اعتبارهای زمانی و مکانی دارد که پیامبر ملاحظه‌ی مصلحت و حکمتی را می‌کند و حکمی صادر می‌کند.

چون فرمانبرداری پیامبر به حکم عقل لازم است، پس بر **فسخ اوامر** تو واجب است که خردمندان فرمانبرداری کنی. چون پیامبر دیگر آید که مصلحت در خلاف دستورها و سفارش‌های او می‌بیند،

برحسب اقتضای زمان حکم سابق را برمی‌دارد، و در نتیجه پیروی و فرمانبرداری از او لازم است. پس نباید گفت چرا حکم سابق را نسخ کرده و این نسخ را دلیل باطل بودن آن دین دانست. آری باید در نبوت او پژوهش نمایی و نه به این گفتگوها آن دین را رد نمایی. به صرف این‌که می‌بینی پاره‌ی از احکام را برداشته نباید دیگر سخنان حکمت‌آمیزش را مزخرف بدانی، و اگر سخنی موافق خرد داشته باشد، فرمانبرداری نکنی، و چون او گفته، مخالفت کنی. شگفت آن‌که پیروان موسی خرده می‌گیرند که چرا محمد بن عبدالله مردم را می‌کشت و فراموش می‌کنند که حضرت موسی و دیگر پیامبران که مورد پذیرش آنان است به امر حق چه بسیار از کافران را کشتند، از این هم بالاتر، چارپایان و جایگاه آن‌ها را نیز سوزانند.

اگر تصور می‌کنند که آن کشتن‌ها به امر حق بوده و به جهت جلوگیری از کفر و بت‌پرستی است، چنان‌که در تورات اشاره فرموده، چرا در حق حضرت خاتم این احتمال را نمی‌دهند؟ چنان‌که خود پیامبر اسلام مثال خضر و موسی را بیان فرموده که غلام را خضر کشت و فرمود: "پدر و مادر او مؤمن بودند، از آن باک داشتیم که آن پسر،

پدر و مادر خود را فریفته‌ی خود سازد." ۱۸/۸۰

نه با این کار بطلان را ثابت‌کنند و نه آن‌که نفهمیده احراز حقیقت نمایند. سخن حق را بپسند و کردار و گفتاری که وضع و دلیلی روشن ندارد و مشتبه‌الحال است دلیل و شاهد حقیقت و بطلان هیچ‌کدام نگیرد.

یهود درباره‌ی حضرت عیسی می‌گفتند: او پرخور و می‌پرست است. و به این دلیل دعوت او را باطل می‌دانستند. در باره‌ی حضرت محمد، عیسوی‌ها می‌گفتند او شهوت‌ران و خونخوار است و این را دلیل باطل بودن او می‌گرفتند.

بیچاره‌ها! اگر این‌ها دلیل باطل بودن است که - پیامبر و یکتاپرست از این گونه نسبت‌ها به دور است - پیامبرانی که یهود و نصاری همه‌ی آن‌ها را قبول دارند، در همه‌ی آن‌ها این صفت‌ها بوده است: نوشته‌اند حضرت داود، که زن اوریا را پسندید، شوهرش را پیش دشمن فرستاد و پس از کشته شدن شوهرش او را به زنی گرفت\*. درباره‌ی حضرت سلیمان، که نیای حضرت عیسی از او زاده شده و در بزرگیش شک و تردیدی نیست، می‌نویسند هزار زن، بانوی حرم و متعه داشت\*. درباره‌ی حضرت یوشع که آفتاب و ماه به خاطر او از حرکت باز ایستادند\*، می‌نویسند پس از حضرت موسی مردم را می‌کشت و اسیر می‌کرد. زمین‌ها و دهکده‌ها را و شهرهای کافران را میان بنی‌اسرائیل تقسیم می‌نمود. حضرت داود در تمام عمر مشغول کشتن کافران بود\*. از بسیاری خون‌ریزی، خواست خانه‌ی خدا را بنا نماید. به او وحی شد که چون تو خون بسیار ریختی\*، به دست تو بنا نخواهد شد. پسر آن‌را بنا خواهد نمود\*.

درباره‌ی حضرت عیسی، با آن که فرمود:

" هر کس نظر خواهش به زن اندازد، در همان ساعت با او

زنا کرده". انجیل متی ۵/۲۸

می‌نویسند، زنی شیشه‌ی عطر بر سر آن بزرگوار ریخت و با موی سر خود پاهای او را خشک می‌کرد\*. اگرچه دشمنانش در زمان او این کار را نشان بدی او می‌دانستند، اما پیروانش این کار را نقص او نمی‌دانستند، بلکه از بزرگواری او می‌دانند. از این رو اگر شخص بزرگ و خداشناس باشد، نباید به صرف این‌گونه مسائل در صدد انکار او برآید و او را نکوهش نماید.

حضرت موسی را، به علت این که خود زن حبشیه اختیار نموده بود، اما دیگران را از تزویجش منع نموده بود، هارون و مریام (مریم)، سرزنش و متغیرش ساخته بودند\*، ولی یهود به هیچ روی آن را موجب سرزنش آن بزرگوار نمی‌دانند.

پس می‌بینیم که چگونه در همه‌ی دین‌ها مدلول و هدفی که در نظرشان است و آنچه که باید ثابت شود، پیش از دلیل قرار گرفته و پس از آن، دلیل اقامه می‌کنند. نخست طرف مخالف، بدی موسی و عیسی و محمد را ثابت فرض می‌کند، سپس کارها و گفتارهای همانند را دلیل و شاهد باطل بودن نظر مخالف می‌گیرد. پیداست که اگر آن شبهه را رفع کنی، هرگز به خوبی آن‌ها اعتقاد پیدا نمی‌کند و حتی در بدی ایشان متمسک به شاهد دیگر مانند آن می‌شود، به طوری که هر چه موافق با بزرگی آن ببیند یا بشنود، هرگاه شائبه‌ی بدی در ظاهرش باشد توجیه و تصحیح می‌کند.

### حکم خرد

گاه می‌شود که انتساب خبر صحیح نیست، آن را رد نمی‌کند، فعل و قول را توجیه می‌کند. و چون مدلول، یعنی منظور، که بزرگی و حقیقت آن شخص باشد، در نظر او محرز و مسلم است و با این شبهه‌ها متزلزل نمی‌شود، بلکه همان را



پس از گونه‌یی تأویل، شاهد بر حقیقت آن شخص یا آن فرقه می‌گیرد، هیچ‌یک از مخالفان و یا موافقان ملتفت نمی‌شوند که این امور نه ملازم حقیقت است، که از باطل سر نزنند، و نه با بطلان ملازم است که از حق سر نزنند، بلکه خرد انسانی است که حقیقت و باطل بودن امری را با امر دیگر تمیز می‌دهد، و هیچ ربطی به این شاهد‌ها ندارد.

در روزگار خودمان دیده‌ایم پاره‌یی مردم را که درباره‌ی پیامبر و امامان اظهار معرفت تام و تمام می‌نمودند. اینان منکر همبستری ایشان با همسران خود بودند، به گمان این‌که این کار در مقام و مرتبه‌ی ایشان نقص و کاستی است\* - با آن‌که در قرآن می‌فرماید:

" و بر همه، زنان و فرزندان مقرر داشتیم." ۱۳/۲۸

و یا:

" آن‌ها مانند تو هم خوراک می‌خورند و هم در میان بازار راه می‌رفتند." ۲۵/۲۰

حضرت عیسی خوب حال مردم را بیان فرمود:

**حال مردم** " یحیی در جامه‌ی زهد و ورع آمد، پند نپذیرفتند، و من به این جامه آمدم نپذیرفتند، مردمی را می‌مانید که برای ایشان اسباب عزا و گریه فراهم آورده شد نگرستند، اسباب طرب و شادی فراهم آورده شد، نرقصیدند." انجیل متی

۱۶ تا ۱۱/۱۸

فرمایش متینی است، چون مانع ایمان ایشان این صفت‌ها نبود و نیست. مانع، بیماری‌های قلبی و درونی و اوهام نفسانی است که در دل‌ها

و نفوس مردم جا دارد، و تا آن بیماری‌ها از میان نرود آن‌ها ایمان نمی‌آورند. و اگر به غرضی یا بهانه‌یی بگروند، ثابت و پایدار نخواهد ماند.

حضرت عیسی می‌فرماید:

" هیچ پیامبری در نزد کسانش محترم نیست." انجیل لوقا

۴/۲۴، متی ۵۴ تا ۱۳/۵۷، مرقس ۶/۴

پیش از این یادآوری شده که هیچ پیامبری در زمان خود، آنگونه که باید محترم باشد، و آنگونه که پس از خودش در انتظار دیگران محترم می‌شود، محترم نیست. دلیل این امر این است که چون آن زمان کسانش با او همسر و همپایه و حتی مقامی بالاتر داشتند، او را در نظر کوچک می‌شمارند. اهل زمان او (پیامبر زمان) هم او را مانند خودشان می‌بینند. در حالیکه پیامبران گذشته را در خاطر خود چنان محرز و مسلم شناخته‌اند که پیامبر زمان خود را مانند آن پیامبر نمی‌بینند، بلکه بر خلاف آن‌ها می‌بینند. از این جاست که پادری\* در کتاب خود نخست مقدمه‌یی می‌نویسد که هر پیامبری که با پیامبر گذشته مخالف باشد، در گفتار و رفتار باطل است. پادری سپس رفتار و گفتار حضرت عیسی را بدان‌گونه که در ذهن خود جای داده، بیان می‌کند. پس از آن نتیجه می‌گیرد که محمد باطل است. اگر حضرت عیسی را چنان‌که بوده - نه به‌گونه‌ی مبالغه و افراطی آن که او می‌گوید، و نه به آن گونه‌یی که یهود نقل می‌کند، و حضرت محمد را چنان‌که بود - بدون افراط موافق و تفریط مخالف تصور نماید، مخالفتی نمی‌یابد چه از نظر رفتار چه از نظر گفتار، مگر به ملاحظه‌ی اقتضای زمان و اهل زمان.

حضرت عیسی که در میان بنی اسرائیل ظهور نمود، در زمانی بود که مدت‌ها طریقه‌ی حضرت موسی را با تغییرات و تحریفاتِ خودشان معمول می‌داشتند و بیشتر مردم که در آن نواحی بودند، متدین بودند و کمتر بت‌پرستی ظاهری بود. حضرت محمد در میان مشرکینِ قریش در زمانی بود که اصل دین ایشان بت‌پرستی بود و از اهل کتاب در آن نواحی اندک بودند. قریش مدعی بودند که دین خود را از حضرت ابراهیم دارند، هر یک از پیامبران با هر طایفه‌ی مناسب حال ایشان گفتگو می‌نمود، به گونه‌ی که در جهت هدایت و ارشاد و اتمام حجت باشد.

\*\*\*

اگرچه این مطالب مکرر گفته شده، باز گفته می‌شود، شاید با تکرار و تأکید در پاره‌ی سودمند و مؤثر واقع شود. فرق گذاشتن میان حق و باطل با داشتن بیماری نفسانی ممکن نیست. اگر خودت از بیماری خودت آگاه نیستی و در نادانی محض (جهل مرکب) هستی، وقتی تو را آگاه کردند از آن روی گردان مباش و دشمنانگی مکن. بعکس توجه کن بیماری خودت را دریاب تا در صدد درمان آن برآیی. و اگر در نادانی محض نیستی ببین که آیا بیماری یا نه؟ بیماریت چیست؟ چه وهمی در وجود تو ریشه دوانده و استوار شده و چه هوای نفسانی در درون تو پنهان است، آن را درمان کن. پیش از درمان ستیزه و سرسختی بیهوده است، بویژه که اگر طرف هم مانند خودت سرسخت باشد.

کتاب‌هایی که در اثبات ملت‌ها و دین‌ها و رد آن‌ها نوشته شده می‌بینیم بیشترشان، از هر دو سو در استدلال و رد، به خطا رفته‌اند. علت آن تنها همین وهم و یا غرضی بوده که مانع درک خطای خود شده‌اند.

**بیماری‌های** غرض از این نوشته‌ها و گفته‌ها این نیست که برحق بودن یک ملت و دین و باطل شناختن ملت و دین دیگر ثابت شود. و اگر اشاره‌ی به دین‌ها یا مذهب‌های گوناگون می‌شود فقط برای مثال است. در واقع غرض اصلی نشان دادن بیماری‌های نفسانی و اغراض شخصی است، که باید به آن‌ها توجه داشت و از آن‌ها پرهیز کرد.

اگر مذهبی را باطل یا برحق تشخیص داده‌ای، تا خودت را هنوز کاملاً تصفی‌هی اخلاق ننموده‌ای خاطر جمع از آن‌چه فهمیده‌ای مباش. پیش از هر چیز در صدد تحقیق و خردورزی برآ. بدون خردورزی، نه در صدد احقاق برآ، و نه در صدد ابطال. پس از خردورزی و درک مطلب توجه کن که خودت بیمار نباشی. چه بسا که با بیماری درون، حق را باطل می‌بینی و باطل را حق. برای نمونه: شخصی برای ثابت کردن حکم خود، قضیه‌ی موجبه‌ی جزئی‌یی\* بیان می‌کند. مخالف در پاسخ او سالبه‌ی جزئی‌یی\* بیان می‌کند، یا بعکس. یا مقدمه‌ی بیان می‌نماید: اگر فلان محمول بر فلان موضوع بار شود، فلان موضوع، موضوع محمول دیگر خواهد بود. صغری و کبری مرتب می‌شود و نتیجه خواهد داد، قضیه‌ی دیگری را پس از ترتیب این دو مقدمه به صورت قضیه‌ی حملیه\* نتیجه می‌گیرد. یا مخالف قضیه‌ی حملیه فرض می‌کند و در صدد پاسخ بر می‌آید. و از این دست مغلطه‌ها که در بحث‌های علمی بسیار پیش می‌آید. بویژه در باره‌ی موضوع‌های مذهبی و ملی.

اگر هنگام بحث‌ها و اثبات مذهب یا ملت، توجه به علم منطق، علمی که از اشتباه و خطا پیشگیری می‌کند، داشته باشند و در ترتیب

مقدمات با میزان و ترازو توجه داشته باشند، تضادهای قطعیه و ظنیه\* و وهمیه\* را از هم تمیز دهند، ممکن نیست در متناقضین خطا پیش آید. چه می‌شود که هفتاد ملت، در اثبات مطلب خود، هریک قضایایی مرتب سازند و نتیجه بگیرند، همه‌ی آنها مدعی حقیقت یا برحق بودن خود و باطل و خطا بودن دیگران می‌شوند؟ زیرا خود مدعی حقیقت می‌شوند و از قضیه‌ی ظنیه یا وهمیه نتیجه‌ی قطعیه می‌گیرند. و اگر طرف مقابل از قضایای قطعیه نتیجه بگیرد، طرف دیگر، یا منکر قطعیت مقدمات می‌شود، یا به قضایای ظنیه و وهمیه نتیجه‌گیری می‌کند و با آن به مدعی پاسخ می‌دهد. از آنجاکه خودش ادعای تواتر می‌کند، به ده روایت یا کمتر اکتفا می‌کند و مدعی تواتر می‌شود. ابدأ ملتفت نیست که در تواتر، تعداد مخبرین در تمام طبقات باید به عدد تواتر برسد. و در تواتر اخبار حسی معتبر است. اگر از مخبرین یا پاره‌یی از ایشان نقل به معنا نماید، بدون آن که معنا را شنیده باشد و لفظی که شنیده شده امکانات معنای آن متعدد باشد، آن تواتری که مورد نظر و معتبر است به دست نمی‌آید. همچنین اگر مدعی علم شود، بی‌آن که خودش شنیده باشد، خبرش مفید تواتر نیست. اما اگر طرف مقابل ادعای تواتر کند، این مناقشات را می‌کند و می‌گوید باید دانست و باید معلوم شود که در آغاز صدور این مطلب چند نفر اطلاع یافته‌اند و از ایشان منتشر شده؟ آیا به عدد تواتر رسیده یا نه؟

مثلاً اگر یک مسلمان مدعی تواتر انشقاق قمر\* باشد، عیسوی این مناقشات و مانند آن را رد می‌کند. اما خود عیسوی ادعای تواتر برخاستن حضرت عیسی را از گور و به آسمان رفتن او را می‌نماید. و اگر کسی

شبهه نماید، می‌گوید: از کمال وضوح و ظهور قابل شبهه و تردید نیست و به عکس.

پس گمان نکن که از شرح این احوال غرض احقاق حق یا ابطال باطلی است به امید آن که مخالفی از اعتقاد خود برگردد. من این امر را نزدیک به محال می‌دانم. و چنان که حضرت عیسی فرمود:

" تا تولد تازه نیابد، شخص در ملکوت آسمان‌ها در نخواهد آمد." انجیل یوحنا ۳ و ۳/۵

و حضرت خاتم می‌فرماید:

" (از شنیدن و گفتن و دیدن حق) کر و لال و کورند، زیرا که خرد خود را به کار نمی‌بندند." ۲/۱۷۱

مردگان را نمی‌توان شنواید یا گویا و یا بینا گردانید\*، یا چیزی حالی کرد، تا بیماری‌ها از بین نرفته و از گورها برنخیزند. بسیار دیده شده است که این کتاب‌های آسمانی در بیشتر مخالفان اثری نمی‌گذارد. در موافقان هم بیشتر تحصیل حاصل است\*.

ولی غرض من آگاه ساختن و نمایاندن این غرض‌ها و بیماری‌های درونی است. گو این که هرکس ادعا می‌کند که من غرض و مرضی ندارم. ولی وقتی درست نگاه می‌کنی، می‌بینی همه بیمارند - حتی مرتاض‌ها.

" و این تقدیر خدای مقتدر و توانا است." ۳۶/۳۸

باز می‌فرماید:

" امروز دیگر هیچکس را از فرمان خدا گریز و رهایی نیست،

مگر خدا خودش رحم کند." ۱۱/۴۳

و باز می‌فرماید:

" همیشه همه در اختلاف خواهند بود، مگر رحمتِ خدا شامل کسی شود." ۱۱۸ و ۱۱۹/۱۱

و فرمود:

" و تو آن که را در گور فرو رفته است شنوا نتوانی کرد."

۳۵/۲۲

**غرض از تکرار** خواهی گفت این سخنان را بارها گفته‌ای، تا کی می‌گویی؟ در پاسخ می‌گویم امیدِ اثر، در بازگو کردنِ آن‌هاست. تورات و انجیل و قرآن را که بنگری همه مکررات است. حضرت موسی پس از بیان مطالبی که پاره‌یی مکرر و پاره‌یی غیر مکرر است، باز در سفر خروج (کتاب دوم تورات) تفصیل حالات را از سر می‌گیرد. حضرت عیسی برای ملکوت آسمان مثال‌های بسیار می‌آورد، و باز روز دیگر مثال دیگر می‌آورد. در قرآن اشاره دارد به این که پیامبر را نکوهش می‌کردند که آن‌چه می‌گوید همه مکررات است. ولی چون غرضِ گوینده دلسوزی به حال مخاطب بوده، نصیحت را تکرار می‌کند تا شاید اگر در بارِ نخست تأثیر نکرده، بارِ دوم اثر کند.

" این چنین است، تا دل تو را به آن آرام کنیم و آیه‌های

خود را به ترتیبی روشن فرستادیم." ۲۵/۳۲

پس، از تکرار نصایح، دلگیر و خسته مشو. چون خواستار نیستی، خسته می‌شوی. اگر خواستار آن بشوی به آن رغبت پیدا می‌کنی. اگر نیروی الهی یاریت کند و در صدد بر طرف کردن این بیماری‌ها برآیی و پاره‌یی از بیماری‌هایت از میان برود، و اندکی واره‌ی، خوشدل خواهی شد.

نخست آن که توجه کن که اعتقادی که در ضمیرت هست، از کی در وجودت پیدا شده. آنگاه اگر خاستگاه آن‌چه که به آن اعتقاد داری درست نبوده آن را دور بینداز و اگر درست بوده آن را نگاه دار.

در ردّ کردن نظر مخالف هم خوب دقت کن و ببین کارهایی که به طرف مخالف نسبت داده شده است یا از پیروان اوست یا از مخالفین او، از دوستان اوست یا از دشمنان او؟ آیا گوینده غرض داشته یا بی‌غرض بوده؟ به فرض این که نسبت‌ها ثابت شود آن نسبت‌ها مقتضی بدی او هست؟ به هر حال ملتفت باش که هوای نفسانی تو با کدام یک از گفته‌ها موافق است و با کدام مخالف؟

از متفرعات و شاخه‌های هوای نفس غافل مباش، زیرا که یکی دو تا نیست. گاه می‌شود که انسان گمان می‌کند امری بر خلاف هوای اوست از پاره‌یی جهات، بعد که دقت می‌کند، می‌بیند با هوای نفسی بالاتر سازش داشته.

به اوهام خودت توجه نما و ببین که در وجودت چه **تمرکز وهم** وهمی متمرکز شده، که دلیل قطعی ندارد و راسخ و پابرجا مانده؟ هر چه وهم است از خودت دور کن و آن را مؤثر در وجودت ندان.\* ملتفت دلیل‌هایی که در خاطر متمرکز شده باش، آن‌ها را با ترازوی دانش بسنج که آیا درست و منطقی است یا مغالطه است؟ از قضایای قطعیه است یا شعریه\* و جز آن است؟

اگر قضیه از راه شنیدن ثابت شده، نخست دقت کن که آیا آن کسی که از او نقل شده سخنش معتبر است یا معتبر و معلوم نیست. مراد

و مقصودش روشن است که چه می‌خواهد یا نه؟ یا لفظ روشن است و مراد و مقصودش روشن نیست. آیا آن معنا که به او نسبت داده شده، خردپذیر است یا نه یا مُشْتَبَه‌الحال؟\* دیگر آن که آن کس که این معنا را نقل می‌کند کیست؟ سخنش بر دانش تو چیزی می‌افزاید یا نه؟ اگر تواتر است، شرایط تواتر در آن معنا جمع است یا نه؟ اگر امری را طرف مقابل ضروری می‌داند، چگونه ضروری است؟ دلیلش واضح و روشن است یا تنها شهرت و عدم مخالفت دلیل است؟ آیا آن معنا که نقل می‌کند، از روی مسامحه و بی‌مبالاتی است؟

و همچنین تأمل کن آیا لفظ و معنا هر دو ضروری است یا تنها لفظ ضروری است و معنا ضروری نیست؟ آیا اجمال و تفصیل آن معنا، هر دو ضروری است یا نه، اجمال آن ضروری است ولی تفصیلش ضروری نیست؟

اگر فکر می‌کنی اعتماد بر ناقلان گاه از روی وثوق به تدین ایشان است، در اثبات اصل دین، این وثوق و اعتماد خطاست. زیرا کسی که اصل دین را از راه تقلید یا خطا به دست آورده دیگر او محلّ اعتماد و وثوق نیست. آری پس از این که اصل دین به دلیل یقینی برای کسی محرز شد، آن وقت در خبر دادن از فروع قابل اعتماد است. مثلاً اگر پاره‌یی از یهودیان یا مسیحیان در باره‌ی حضرت خاتم مدّت و نکوهشی از آن بزرگوار نقل نمایند، یا یهودیان در مدّت حضرت عیسی، پیدا است که شنونده‌ی بی‌غرض و بی‌نظر به گفته‌های ایشان اعتماد نمی‌کند، به فرض این که گوینده محلّ وثوق و اعتماد باشد. باید از معارض در نقل موثوقها تفحص کرد. شاید از طرف مقابل نیز از موثوقها بر خلاف آن نقل، نقل

دیگر شده باشد. با معارضه وثوق و اعتماد به یک طرف، به گونه‌یی که مفید باشد، به دست نمی‌آید. و بر فرض این که معارضی وجود نداشته باشد و اعتماد و وثوق هم از جهت دروغ نبودن حاصل باشد، باید احتمال خطا در سخن یا در نقل را برطرف کرد، و گر نه علم به دست نمی‌آید.

بزرگی بزرگ را، که توسط ایمان به او می‌خواهی ره یافته شوی و با خدا راهی داشته باشی، با امور ظاهری دنیوی نمی‌توانی به دست بیاوری. نور ظاهری را دلیل و راهنما قرار نده و منتظر آن مباش. زشتی منظر در انظار خلق را موجب زشتی شمار. مانند دولت و ثروتی که گذشتگان می‌خواستند و می‌گفتند:

" چرا بر دست او (موسی) دستبند زرین نیست." ۴۳/۵۳

فصاحت و بلاغت را هم شاهد بر حقیقت ندان و نبود آن را هم دلیل باطل بودن نگیر. مگو:

" آیا من (فرعون) بهتر از این مرد پست (موسی) که هیچ

بیان روشنی ندارد، نیستم؟" ۴۳/۵۲

بزرگی یک بزرگ به نور خداوندی است که دانش است و زندگی و توانایی. می‌فرماید:

" هرگز کور با بینا و تاریکی با روشنایی برابر نخواهد بود. و

هرگز آفتاب و سایه هم رتبه نباشند و ابدأ زندگان با مردگان

یکی نیستند." ۱۹ تا ۳۵/۲۲

باز می‌فرماید:

" و هرگز آن دو دریا که یکی آب شیرین و گوارا و دیگری

آب تلخ و شور دارد یکسان نیستند." ۲۵/۱۲

به این مثال ها به عنوان مثال بودن توجه کن و از آن پی به موردِ مَثَلِ بَبْر. خودِ مثال مورد نظر من نیست، حتی اگر مورد مثال هم مانند مثال باشد ممدوح و پسندیده نیست. می فرماید:

" بگو (ای پیمبر)، نمی گویم به شما که گنج های خداوند نزد من است، از عالم غیب هم آگاهی ندارم. نمی گویم که من فرشته هستم. بلکه تنها این را می گویم که من پیروی نمی کنم جز آن چه را که به من به وحی می رسد. بگو آیا کور و بینا برابرند؟ آیا نمی اندیشند؟" ۶/۵۰

انسانِ بینا با دلیل و برهان سخن می گوید. و آدم کور به تقلید و بدون دلیل و برهان، که خود نمی فهمد، دیگری را پیشوای خود قرار داده است.

" کرو لال و کورند که خرد خود را به کار نمی بندند."  
۲/۱۷۱

\*\*\*

هر چند درمان بخشی بیماری های جسمی بدون مقدمات حسی و اسباب علمی، خارق عادت و معجزه به حساب می آید، ولی آنچه همیشه باقی می ماند و به دیگران سرایت می کند درمان بخشی بیماری های درونی است. و خداوند جهان برای همین پیامبران را برمی انگیزاند. پزشک بیماری های جسمی با پزشک بیماری های روانی و درونی فرق دارد. درمان بیماری های تن را خداوند با وسایل اسباب زمینی مقدر کرده، ولی درمان بیماری های روانی و درونی را با وسایل و اسباب

آسمانی. پیمبران از آسمان بلندی و جلال و عظمت خداوندی نازل می شوند، تولد تازهی روحانی می یابند\* و مردم را به زندگانی جاودانی می رسانند. معجزه ها و خارق عادت ها نشانهی بزرگی و پیامبری است، برای کاری که به منظور آن برانگیخته شده اند. خارق عادت ها که مردم را هدایت و راهنمایی نمی کنند. فرمایش های آن بزرگوار است که مردم را به خداوند نزدیک می کنند، نه خارق عادت ها.

در تورات آمده است که بسیاری از معجزه های حضرت موسی را ساحران نیز بجای آوردند و از پارهیی عاجز و ناتوان شدند\*. چون دیدند و گفتند:

" معلوم است که او در سحر معلّم شما بوده است (سخن فرعون) ". ۲۰/۷۱

خارق عادت ها موجب هدایت ایشان نشد. از این رو می فرماید:  
" و ما آیه ها را جز برای آن که مردم ( از خدا ) بترسند نمی فرستیم ". ۱۷/۵۹

و با این خارق عادت ها ترسیدند و با بنی اسرائیل مخالفت نکردند و بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند. پس از آن باز فرعونیان بنی اسرائیل را تعقیب کردند. در انجیل آمده که مردم بسیاری به امید درمان یافتن از بیماری و بیرون راندن دیوان و زنده کردن مردگان پیرو مسیح بودند و بر گرد او جمع می شدند. اما هدایت یافتگان بسیار اندک بودند. از این گروه اندک هم که دوازده تن را مسیح برگزیده بود، یکی از آنان برای سی درهم به او خیانت کرد\*.

پس معلوم می‌شود که خارق عادت‌ها هم هدایت نمی‌نماید. از این رو می‌فرماید:

" آنان که کافر شدند (باز به طعنه) می‌گویند چرا بر او آیت و معجزه‌ی نفرستاد. وظیفه‌ی تو تنها اندرز و بیم است. هر قومی را از سوی خدا راهنمایی است." ۱۳/۷

فرمایش‌های حضرت عیسی مانند تخمی در سرزمین‌های نفوس مردم کاشته شد. یک اندازه‌ی بی از آن تخم‌ها که کاشته شده بود، در زمان خود آن حضرت حاصل داد و درو شد. دیگران پس از آن بزرگوار به یاری حواریان و توفیق خداوندی، راه یافتند.

و همچنین معجزه‌های حضرت موسی هم در زمان خود آن حضرت اثر چندانی در پیروی از آن بزرگوار و گرویدن به او نکرد. ولی فرمایش‌های آن بزرگوار کم کم اسباب راهنمایی مردم پس از او شد.

\*\*\*

حاصل این است که معجزه و خارق عادت دلیل پیامبری است، نه وسیله‌ی هدایت و راهنمایی مردم. حتی ایمان آوردن به معجزه از نظر رتبه، پست‌تر است از ایمان به پیامبر. زیرا ایمان به پیامبر، معرفت و شناخت مظهریت او و آینه‌ی حق بودن پیامبر است برای صفتهای حق و دریافتن سخنانش. به هر روی باید سخنان او را دریایی. زیرا ایمان آوردن به بزرگی یک بزرگ، بدون توجه به فرمایشش، به فرض این که سودی داشته باشد، وجود آن ایمان در عالم شهود چه لزومی و سودی

خواهد داشت؟ اگر پس از او سودمند است پیش از او هم سودمند است، چنان که از سخنان عیسویان و پاره‌یی از فرقه‌های اسلامی به دست می‌آید. اما آن چه خرد‌پذیر است و از قرآن و انجیل و کتاب‌های آسمانی به دست می‌آید این است که پیامبران و بزرگان با سخنان خود مردم را راهنمایی می‌کنند و بکار بستن سخنان ایشان برای مردم سودمند است. آری، اگر مهرورزی و ایمان به ایشان به گونه‌ی باشد که به ذات خداوندی برگردد، این اصل کمال است. نه آن که نقش و تصویر و وهم و خیال باشد. زیرا در این صورت، در مقام عمل و ترتیب اثر به این مهر و ایمان، معلوم خواهد شد که جز دوستی و مهر ورزی به خواهش‌های نفسانی چیز دیگری نبوده است، چه پیش از این هم بارها اشاره شده راه‌های وسوسه‌های نفسانی بسی است. پناه به خدا باید برد.

گاه می‌شود که شخص بزرگ بر حسب اراده‌ی **تصرف در فرد** خداوند، در فردی تصرفی می‌نماید و او را منقلب می‌سازد و سرانجام به قرب حق واصل می‌شود. اگر چنین تصرفی صورت پذیرد - که بسیار نادر است - گوارای دارنده‌اش و بر خداوندان نعمت‌هاشان\*.

" این رتبه‌ی ست که فضل بزرگ است. همان بهشت ابدی است که در آن درآمده‌اند با دستبندهایی از زر و گوهر و جامه‌ی ایشان در آنجا از حریر است." ۳۲ و ۳۵/۳۳

هرچند تمام توفیق‌ها خداوندی است ولی این گونه توفیق بدون اختیار انسان است و تنها با خواست خداوندی به دست می‌آید. نعمتی است که

بی خون دل به دست آمده است. از سوی دیگر این نعمت بزرگ هم با موجبات و اسباب ظاهری به دست نمی‌آید مگر با دعا و اخلاص و خواستاری محض. به این خیال‌ها هم نباید از تکلیف و وظیفه دست بکشی. کسی که کوشش و مجاهده می‌کند، باید خود اهمیت و بزرگی موضوع را بشناسد و به این احتمال‌ها به دنبال شخص مشکوک‌الحال بدون برهان و دلیل نباید رفت. این موهبت خداوندی همواره خواهد بود و قطع نمی‌شود و نخواهد شد. چنان‌که پیامبران بیشتر بدون سبب و استعداد شخصی، تنها با خواست خداوند، برگزیده‌ی خدا می‌شدند، و این فراتر از خرده‌های ما است.

### شناخت

منظور بیان حکم خرد است در راه مجاهدت و کوششی از روی تحقیق و بدون غرض و بیماری. موهبت خداوندی باید دریافت و دانست که چنین فردی دارای آن موهبت ویژه‌ی خداوندی هست که از وی پیروی نماید یا نه؟

حضرت عیسی پس از آن که ملکوت آسمان را مثال می‌زند که مانند بذری است که کشته می‌شود، در برخی از زمین‌ها افزوده و بزرگ می‌شود زیرا که در کنار راه نیست و بر روی خاک افتاده و آب به او رسیده، و در پاره‌ی زمین‌ها که بر روی سنگ افتاده و ریشه ندوانده، یا آب به او نمی‌رسد، افزوده و بزرگ نمی‌شود. سپس می‌فرماید: تخم مانند سخن است که گفته می‌شود و زمین‌ها، دل‌های شنوندگان است برای پاره‌ی که در دل‌های خود جای می‌دهند و می‌اندیشند مؤثر خواهد شد و درباره‌ی پاره‌ی که گوش می‌دهند و نمی‌اندیشند یا سرگرم عیش و نوش

و بازی دنیا می‌شوند، یا دل آنان سخت است اثرش کم است و یا اصلاً هیچ اثر نمی‌کند\*.

از این سخنان و سخنانی که پیش از این گفته شد دانسته می‌شود که راهنمای مردم در پیروی از حضرت عیسی پیروی از فرمایش‌های رهنمون‌بخش ایشان است، نه خود بزرگی آن بزرگوار. بزرگی آن بزرگوار با خارق عادت و دیدن آن ثابت می‌شود. اما پس از رفتن آن بزرگوار، سخنان و فرمایش‌های ایشان است که همیشه ماندگار است و اثرش محسوس و درک می‌شود. اما خارق عادت باید با اخبار و نقل آن‌ها ثابت بشود. و وضع اخبار و نقل هم چنان است که پیش از این یاد شد. احراز این نکته که نقل‌کنندگان اخبار، به ویژه پس از مدتی دراز، بی‌مرض و غرض بوده، کار آسانی نیست. دشوار است، و شرایط رسیدن به این نکته که خبر رسیده متواتر بوده با اجتماع شروط آن دشوارتر.

پس اگر قرآن خودش معجزه‌ی ماندگار است - چنان‌که معروف و مسلّم است - معانی و توجه به معانی آن است، که ماندگار است. نه فصاحت و بلاغت یا خبر دادن از غیب و مانند این‌ها - که بدون پیوستن نقل و تواتر، کامل نمی‌شود.

کوتاه‌سخن، اگر خواهی در دین و جداکردن حق از باطل مجاهده و کوشش نمایی، باید نخست معنای سخن گوینده و مقصد مدعی را بفهمی و سود و نتیجه‌ی آن را برای خودت تصور کنی. سپس در صدد تحقیق در باره‌ی بزرگی او برآیی. اگر بزرگی او در نظرت جلوه نمود



سودمندی و بزرگی او را در نظر بگیر. پس از آن که سخن او را با خرد خودت سنجیدی آن را بپذیر و از آن پیروی کن، زیرا در این صورت از خردت پیروی کرده‌ای. زیرا پیش از این گفته شد که پیامبر و راهنمای تو را در آغاز خداوند متان در وجود تو قرار داده است و آن خردت توست که پیامبر باطنی و درونی است. پیامبر ظاهری، تو را به پیامبر باطنی رهبری می‌کند و این دو باهم موافقند (هرچه خرد به آن حکم کند شرع هم به آن حکم می‌کند، و هر چه شرع به آن حکم کند خرد هم به آن حکم می‌کند).<sup>۱</sup>

ایمان به پیامبر و گرویدن به او در جسم او نیست. یا در صفت‌های اوست یا در گفته‌ها و کردار او. اگر ایمان به صفت‌های او راست باشد سبب می‌شود که اثری از صفت‌های او در مؤمن به او ظاهر شود. و اگر ایمان به سخنان اوست پذیرفتن سخنان او و به کار بستن آن فرمایش‌هاست، پس از فهمیدن و دانستن. و اگر ایمان به پیامبر ایمان به کردار اوست، آن هم پس از دانستن کارهای نیک و سنجیدن آن کارها با خرد موجب پیروی از کردار او می‌شود - البته به اندازه‌ی توانایی.

حضرت عیسی پس از آن که می‌فرماید:

" آن کس که به من ایمان آورد، زندگی جاودانی می‌یابد. منم آن نان زندگی پدران شما، که در دشت، "من" خوردند و مردند. منم آن نان زندگی که از آسمان فرودآمده است. اگر کسی از این نان بخورد، تا جاودان خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد، جسم من است که منش برای زندگی جهان خواهم داد". انجیل یوحنا ۳۵ تا ۶/۴۰

در پایان فرمایش‌ها می‌فرماید:

" روح است آن چه زندگی می‌کند و جسم هیچ فایده ندارد. سخن‌هایی که من به شما می‌گویم روح است و حیات زندگی". انجیل یوحنا ۴۹ تا ۶/۵۸  
باز می‌فرماید:

" من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است، هر شاخی که در من میوه نیاورد، آن را بر می‌دارد و هر شاخی که میوه آورد، آن را صاف می‌کند تا میوه بیشتر بیاورد. اکنون شما به علت آن سخن که به شما گفته‌ام صاف هستید شما در من بمانید و من در شما.<sup>۱</sup> زیرا که آن چنان که شاخ، میوه از خود نمی‌توان آورد، مگر آن که در تاک بماند، به همان طور شما نیز اگر در من نمانید بی‌ثمر خواهید بود. و من آن تاک هستم و شما شاخه‌ها و آن کس که در من می‌ماند، و من در وی، او میوه‌ی بسیار می‌دهد. زیرا که شما جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد. اگر کسی در من نماند او مثل شاخ بیرون انداخته می‌شود که خشک می‌شود و آن‌ها را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود. اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر چه خواهید در خواهید خواست، و برای شما خواهد شد. و پدر من به همین جلال می‌یابد، که شما میوه‌ی بسیار بیاورید. و مرا شاگردان

<sup>۱</sup> - فعل در جمله به قرینه حذف شده.

خواهید بود. آنچنان که پدر مرا دوست دارد، من شما را دوست دارم. و در دوستی من ثابت باشید. اگر شما احکام مرا نگاه دارید در دوستی من خواهید ماند. چنان که من فرمان‌های پدرم را نگاه داشتم و در دوستی او ثابت هستم."

انجیل یوحنا ۴۹ تا ۶/۵۸

تا پایان فرمایشش.

پس ایمان کامل و تمام به پیروی بزرگ است از سخنان او و اطاعت فرمایش‌های او، و دوستی او به دوستی خداست و دوستی خداوند به اطاعت فرمایش‌های بزرگان است. در قرآن می‌فرماید:

" بگو اگر خدا را دوست دارید پیرو من باشید که خدا شما را دوست دارد و گناهانتان را ببامزد، که خدا آمرزنده و مهربان است." ۳/۳۱

این‌ها شواهد آن است که خواستار حق باید سخن حق را بفهمد و مدعی\* را بداند که چه هست. پس از آن دلیل خواهد. اگر دلیل نقل است نباید به سخن ستایش‌آمیز دوست‌دار آن بزرگ و به سخن نکوهش‌آلود دشمن آن بزرگ اعتنایی کند. و اگر خبر حسی است، باید ببیند مطلبی که گفته شده صحیح است.

چشم رضا و خشنودی هر عیبی را می‌پوشاند

همچنان که چشم ناخشنودی بدی‌ها را آشکار می‌کند\*

و این موضوعی است کاملاً روشن و آشکار و شکی در این نیست\* که دوست مایل است زیبایی‌ها و ستایش دوست خود را ببیند و بشنود، و دشمن به عکس می‌خواهد زشتی‌ها و بدی‌های دشمن و کسی را که از او

متنفر است ببیند و بشنود. هم چنین در شادی و خوشی، اندوهگینی و غمگینی. انسان به خوشی دوست شاد می‌شود و به ناخوشی او اندوهگین. پس اگر کسی، کسی را دوست داشته باشد و از او تعریف کند یا دشمن او را نکوهش کند و یا کسی از کسی که دشمن اوست بدگویی و مذمت کند، هیچ‌کدام به خودی خود قابل اعتماد نیست. و اگر خبری که نقل می‌کنند حسی نباشد و گوینده ادعای علم کند، آن خبر ضعیف و بی‌پایه\* است. با این حال شمار خبردهندگان هر چند باشد، چه در حسی چه در علمی قطعیت بدست نمی‌آید. و اگر کسی ادعا کند که از آن خبر قطعیت به دست آمده، این قطعیت از دوستی و دشمنی سر زده است.

**چگونگی نقل خبر** از اینجاست که پاره‌یی گفته‌اند تواتر در ادیان و مذاهب حجت نیست. (چیزی را ثابت نمی‌کند) **و سبب آن**

- و این، در صورتی که آن‌چه نقل شده مورد علاقه و توجه نقل‌کنندگان آن خبر باشد، حرف درستی است - زیرا تواتر یعنی گزارش جمع بسیاری (که اجتماع آن‌ها مانع از این باشد که بر یک اظهار دروغ، "دست به یکی" و توافق کرده باشند)\*. در یک مسأله‌یی که فرض قضیه این باشد که آن مسأله مورد علاقه‌ی نقل‌کنندگان است، همان دوستی که در وجود ایشان است سبب نقل یک خبر است و طبیعتاً تبانی قبلی سبب نقل آن خبر شده - هر چند به صورت ظاهر تبانی وجود نداشته باشد. و گزارش‌دهندگان از یکدیگر خبر نداشته باشند.

همچنین اتفاق نظر جمعی در نقل یک خبر بر سر انگیزه‌های دیگر نیز سودمند و اعتمادآور نیست. حتی در این مورد خبر واحد و خبر

مستفیض\* و متواتر هر سه مانند هم هستند، چنان که گاه می شود میل بزرگی به مطلبی انگیزه‌ی نقل خبری مناسب آن مطلب بشود. اگر آن کس که این خبر را نقل می کند با همین انگیزه نقل کند، یا گروهی که در همه‌ی آن‌ها همین انگیزه است، نقل کنند، هیچکدام قطعیت ندارد. در زمان خلافت بنی امیه، چون می خواستند علی بن ابی طالب را بدنام کنند، اخباری می پراکندند که دلالت بر بدی آن بزرگوار کند. سپس در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز تا زمان مأمون خلیفه عباسی، چون خواست خلفا برگشت، اخبار نیکوکاری آن بزرگوار پراکنده شد و خبرهای مخالف - چون کسی دیگر آن‌ها را نقل نمی کرد - از میان رفت.

پس به هوش و آگاه باش که نقل کننده‌ی خبر کیست و انگیزه‌اش چیست؟ و آیا اصلاً انگیزه‌ی داشته یا نه؟ به این معنا که مسلم شود که نقل کننده هیچگونه انگیزه‌ی نباید داشته باشد و گرنه آن خبر - هر چند نقل کنندگانش بسیار باشند - سودمند نیست.

اگر علم برایت حاصل شد، در صدد یافتن علت آن باش و پیش از ثابت شدن حق، سخن گوینده را دلیل خود قرار مده که اشتباه است. با این که حضرت عیسی فرموده است:

" حضرت داود مرا خداوند خود خوانده ". انجیل لوقا ۴۱ تا

\* ۲۰/۴۴

نمی توان ثابت کرد که مراد حضرت داود از "خداوند" حضرت عیسی بوده و نظر به آن بزرگ داشته. و همچنین است اخبار دیگر که از اشعیاء و دیگران مانند آن چه که در مزامیر\* نقل می شود. و یا از حضرت

خاتم، پیش از اثبات نبوت او و از امامان، پیش از ثابت شدن بزرگی و ولایت ایشان.

آری، پس از احراز برحق بودن و بزرگی، با احراز صدور، نمی شود تکذیب کرد، ولی رسیدن به قطعیت هم موقوف است به نبودن احتمالات دیگر در اراده و خواست گوینده. اگر کسی به این نکات و دقایق در دلیل های نقلی توجه کرده باشد می فهمد که زود ادعا کردن قطع و یقین از دلیل های نقلی دور از احتیاط است. مقدمات به دست آوردن قطعیت از دلیل های نقلی، مانند مقدمات دلیل های عقلی است. کوشنده باید کمال ملاحظه و تأمل را بجا بیاورد تا از خطا به دور بماند. از این رو دلیل های قطعی نقلی یا عقلی اقامه می کنند، در صورتی که تنها یکی از آن ها درست است و بقیه غلط و اشتباه است. هیچ کس هم رعایت انصاف نمی کند که ببیند خطا در کدام یک از مقدمه های کارشان است. وقتی معارض در نظر گرفته می شود هر کس بی تأمل می گوید خطا در طرف مقابل است، دلیل های من سالم و خالی از خطاست.

این است آن اختلافی که فرمود:

" همیشه مردم در اختلافند مگر آن کس که پروردگار تو بر

او رحم کند ". ۱۱۸ و ۱۱۹/۱۱

از جمله وهم ها و تصوورها و تخیل هایی که مانع **فرق میان** وصول به حق است و تمییز آن از باطل، بلکه حق را **الفاظ مشترک** باطل می کند، فرق نگذاشتن میان الفاظ مشترکه است، که آن ها را به یک معنا تصور و تفسیر می نمایند. مثلاً واژه‌ی

"حیات" در آیه‌های قرآنی به معانی بسیار به کار رفته. شخص بی‌تأمل در یک جا به معنایی می‌گیرد که در آنجا مراد نیست. و با این اشتباه پایه‌ی مطلب بزرگی از اصول را از هم می‌پاچد، و مایه‌ی تباهی دین می‌شود.

کسی که در صدد تحقیق و تمییز حق از باطل باشد باید بیندیشد و آن واژه را که دارای معانی بسیار است بر معنای مناسب بگیرد و مقصود گوینده را در کلیه‌ی مطلب‌ها که بیان می‌کند دریابد، به گونه‌ی که ابهام برطرف شود.

همچنین است در سخنانی که مجمل و متشابه دیگری است، که با اندیشیدن و تفکر معناهای ظاهری آن‌ها روشن می‌شود. ولی آن کس که در صدد دروغ دانستن و باطل کردن آن است. (آن‌ان که در دل‌هایشان بیماری یا گرفتاری است)\* واژه‌هایی را که دارای معانی مشترک می‌باشند و یا مبهم‌اند و یا معانی متشابه دارند به معناهایی می‌گیرند، تا سخن گوینده را باطل کنند و باطل بودنش را آشکار کنند. و آن کس که نفهمیده و از راه تقلید یا به هرگونه‌ی دیگر تصدیق و بر حق بودن سخن گوینده و بزرگی گوینده را می‌کند، بدون تصور مطلب و معنا، وقتی از او می‌پرسند می‌گوید ما نمی‌فهمیم: آن کس که مخاطب است می‌فهمد\*.

مثلاً از بی‌شعوری، نور را به درخشندگی ظاهری تفسیر می‌کند و به گمان این‌که این درخشندگی بزرگی شخص است. اگر شعور داشت می‌دانست که نور به معنای راهنمایی و راهبری است، که خود را روشن و آشکار و دیدنی می‌سازد\*.

و همچنین عمی\* کوری باطن است که عیب است نه کوری ظاهری. از نفهمیدگی می‌گوید پیامبر نباید در ظاهر کور باشد. غافل از

آن که کوری باطنی که چیزی را به تقلید، نفهمیده بگوید، این کوری است و عیب است. همان طور که سود او برای مردم در آن کاری که برای آن برانگیخته و مبعوث شده، بینا نمودن کور باطنی و درمان کردن بیماری‌های درونی است.

می‌گویی که این مرد مدعی بوده است که من آمده‌ام مردم را راهنمایی کنم و از شهوت دنیایی که زیان‌های اخروی به بار می‌آورد برهانم. و به دیدار خداوند و نزدیکی آفریدگار برسانم. پس چرا سخنانش را بر متصورات دنیایی می‌گیری؟ در صورتی که خودش می‌گوید:

" من با مثال سخن می‌گویم". انجیل مرقس ۳/۴، انجیل

متی ۳/۱۳ و ۳۴/۱۳ و جاهای دیگر

از مثل پی به حقیقت ببر. پس او برای رساندن به سخن با مثال حقیقت آمده است.

**فهمیده می‌شود** مقصود او از سخنان و مطالب ظاهری دنیوی، امور

اخروی است. تو از گمراهی، آن مطالب اخروی را مانند مطالب دنیوی تصور می‌کنی، و مطالب الهی را بر مطالب رسمی و عرفی می‌گیری. و چون نمی‌فهمی که چه گفته است، می‌گویی آن را کسی می‌فهمد که روی سخن با او بوده است.\* مقصود گوینده‌ی این سخنان آن است که چگونگی رمز و اشاره و کنایه و مثل را آن کس که مخاطب است می‌فهمد، پس از آن که دانست غرض و مقصود **ممثل**\*، **مرموز** و **لازم** است یا **ملزوم** و **مشارالیه** است\*. تو نیز وقتی این‌ها را دانستی مخاطب هستی. اگر مخاطب شخص خاصی بود نمی‌گفت ای مردم، ای کسانی که ایمان آوردید، ای اهل کتاب\* و مانند این‌ها. در انجیل هم مخاطب تمام مردم هستند و روی

سخنش با مردم است، و اگر شخصی را مخاطب سازد به عنوان مَثَل است. اگر درست توجه کنی می‌فهمی که این اشتباه‌ها و نبودِ فهم‌ها همه از بیماری‌های درونی و تقلیدهای وهمیه است.

می‌بینی کسی که نهایت فهم و ادراک و تیزهوشی را در سخنان عَرَفی- عادی و علمی، که ارتباطی هم به دین ندارد، دارا هست، همینکه وارد مرحله‌ی دین‌ورزی می‌شود، مغالطه‌ها می‌کند و خطاهای آشکار مرتکب می‌شود و در جهل مرکب\* می‌ماند.

**باز هم حَبّ نشو**  
گروه بسیاری از فرنگیان که در دانش پزشکی و هنرهای باستانی و نوین نهایت تیزهوشی و مهارت را دارند و در تحصیل به کمال رسیده‌اند، همینکه در مقام دین‌ورزی با ایشان سخن می‌گویی نا بخردانه پاره‌یی از مسلمیات دین خود را چنان روشن و آشکار و منطقی می‌بینند که حتی احتمال شک و تردید در آن نمی‌دهند و اگر از پاسخ درماندند از گفتگو و مباحثه طفره می‌زنند. تنها علت آن تقلیدِ سخت و حَبّ نشوی است که در وجودشان نهفته است.

ولی در این روزگارِ ما، بیشتر این مردم، چه اهل کتاب، چه مسلمان، و جز این‌ها، می‌دانند که آن‌چه در دست دارند و می‌گویند بی‌دلیل و برهان و برای تقلید و دنیاداری است. اما از ترسِ اهلِ زمانِ خود و برای رعایت احترام و اعتبار خودشان در آن‌چه اعتقاد دارند ثابت می‌مانند. زبان آخرت را می‌پذیرند و به همان اعتبارهای دنیایی خود بسنده می‌کنند.

(”بگو من خدا را می‌پرستم و دینم را برای او خاص و خالص

می‌گردانم. شما هر که را می‌خواهید بیرستید.“ ۱۳ و ۳۹/۱۴)

” آری، زیان‌کاران کسانی هستند که نفوس خود و اهل بیت خود را روز رستخیز به زیان انداخته‌اند. ای مردم بدانید که این همان زیان آشکاراست.“ ۳۹/۱۵

می‌فرماید:

” آنان که (یهود و نصاری) ما به آنان کتاب (تورات و انجیل) را فرستادیم او (محمد) را بمانند فرزندان خود می‌شناسند، هم آن‌ها هستند که خود را به زیان انداختند ایمان نمی‌آورند.“

۶/۲۰

باز می‌فرماید:

” گروهی که بر آن‌ها کتاب فرستادیم او (پیامبر) را به خوبی می‌شناسند بدان‌گونه که فرزندان خود را. ولیکن گروهی از آنان حق را کتمان کردند در صورتی که علم به آن دارند.“

۲/۱۴۶

**نسبت از سوی پدر**  
شناختن اهل کتاب، بر حق بودن کتاب آسمانی را به شناختن پدری فرزند خود را مثال زده است حال آن‌که به حسب عادت اقامه بیته\* در این مورد ممکن نیست و همانندی قیافه هم برطرف کننده‌ی ظن و گمان نیست.

ولی خداوند جهان پیوند نسبت را چنان قرار داده که اگر شبهه‌های خارجی و عارضی نباشد، همینکه زایش در بستر صورت گیرد - با این‌که شرایط امکان الحاق وجود دارد - در هر ملت و مذهبی نسبت پسر را به پدر می‌دهند و هیچ خردمندی انکار وجود فرزند بر بستر خود را نمی‌نماید. به دلیل این‌که نسبت را خداوند جهان از سوی پدر، از لوازم

انسانیت قرار داده و در سایر حیوانات تنها مادر است که علاقه و بستگی تمام به فرزند دارد.\* ولی در انسان علاقه از سوی پدر و مادر است و آن کس که از مردم اهل کتاب و ذکر\* است، وقتی به سخن خداوندی چنان که نازل شده است بدون تحریف و تصرف خارجی انس داشته باشد، مطلب‌های آن کتاب‌ها را همه مطابق و موافق می‌بیند و تصدیق می‌کند که جریان همه از چشمه‌ی زلال وحی خداوندی است.

در انجیل آمده است:

" ستایش خداوند را، که ملکوت سماوات را از خردمندان و دانایان بازداشته و به بی‌سروپاها بخشیده است." انجیل متی

\* ۱۱/۲۵

قوم نوح گفتند:

" ما تو را بیش از بشری چون خود نمی‌دانیم که جز مردم کوتاه نظر از تو پیروی نمی‌کنند." ۱۱/۲۷\*

و باز گفتند:

" چگونه به تو ایمان بیاوریم که پیروان تو معدودی فرومایه‌اند." ۲۶/۱۱۱

اهل کتاب و ذکر که درخت و ریشه‌ی سخنان الهی را دریافته‌اند و دانسته‌اند که میوه و بارش راه‌یابی و روشنی است، اگر شاخی روییده شود، می‌شناسند که از آن شاخ همان میوه خواهد رویید و چون میوه‌اش را می‌چشند، مزه‌ی میوه‌ی شاخه‌های دیگر را می‌یابند.

" چون از میوه‌های گوناگون بهره‌مند شوند، گویند، این مانند همان میوه‌هایی است که پیش از این ما را بهره بود. و از نعمت‌هایی مانند یکدیگر لذت می‌برند." ۲/۲۵

میوه‌های سخنان خداوندی چون میوه‌های باغ‌های خداوندی است.

" و آن‌ها را در آن جایگاه خوش و جفت‌های (همسران) پاک و پاکیزه است و در آن بهشت جاوید خواهند زیست." ۲/۲۵

حضرت عیسی فرمود:

" از بارش شناخته می‌شود." انجیل متی ۷/۱۶

توجیه دیگر برای تمثیلی که پیش از این گذشت، یعنی شناخت کتاب آسمانی به شناخت پدری فرزندش را، این است که اثبات فرزند کسی به پدرش با نبود شبهه و معارض دارای سودی است بدون هیچگونه زیانی. زیرا روشن است که پسر برای پدر به منزله‌ی شاخ درخت است برای درخت، و خود به خود مایه‌ی توانمندی و شوکت و گران‌مایگی و دارایی اصل می‌شود. و معمولاً دلیلی بر انکار با امکان شبهات خارجی یا نبود آن‌ها وجود ندارد. چنان‌که درباره‌ی حضرت موسی یکی از پیروان فرعون گفت:

" اگر دروغ‌گوست، گناه دروغش بر خودش، ولیکن اگر راستگو باشد، پاره‌یی از وعده‌های او به شما برسد." ۴۰/۲۸

هرکس آمد و در صدد هدایت و راهنمایی بر آمد، و از سخنانش امید رهیافتی یافتی، خردت می گوید از او پیروی کن. اگر رهیافته شدی سود برده‌ای و اگر رهیافته نشدی زبانی به تو نخواهد رسید.

از اینجاست که سخن پیامبران را قرین بیانات خوانده است، چون بینه‌اش داوری خرد سلیم فطری است، که ساده است و با وهم و هوی آلوده نشده، نه آن خردهای آلوده معمولی، به گونه‌یی که هر یک بر ضد دیگری ادعای داوری خرد می‌کند و نه آن دانش‌های معمولی اهل زمان که پس از آلودگی ذهن به هوی و خیالات به‌دست آمده است.

می‌فرماید:

" پس آنگاه که رسولان ما با معجزه‌ها و دلیل‌های روشن به سوی آن‌ها آمدند، آن مردم به دانش خود شاد و مغرور شدند. تا وعده‌ی عذابی که مسخره می‌کردند همه را فراگرفت." ۴۰/۸۳

و می‌فرماید:

" آیا (معجزات و) دلیل‌های روشن که در کتاب‌های آسمانی پیشین بود، برای آنان نیامد." ۲۰/۱۳۳

و این پاسخ به پرسش آنان بود:

" چرا برای ما نشانی و آیه‌ی روشن نمی‌آید؟" ۲۰/۱۳۳

ولی گروه مشرک و معرض، سخنان پیامبران ترساننده و مژده بخش را نمی‌شنیدند. علت آن این بود که فروع دین و رنگ شرکی را که به آن داده بودند حق می‌پنداشتند و به خیال خودشان برگشتن از آن‌ها

را مایه‌ی زیان و درآمدن به دوزخ می‌دانستند و می‌گفتند این‌ها می‌خواهند عبادات و راه قطعی ما را برهم بزنند.

**درک نیکویی**  
نخست به همین جهت، باطل بودن سخنان پیامبران را مسلم می‌داشتند و سپس اندیشه و تأمل هم که می‌کردند، می‌گفتند که می‌ترسیم

با پیروی از ایشان خود را به زیان و عذاب آخرت بیفکنیم. از این راه با این‌که سخنان آشکار ایشان را در شناخت خداوند و یگانگی او و نیکی‌های به دست آوردن خوی‌نیک و زدودن خوی‌بد را آشکار می‌دیدند، باز دلیل و بینه و معجزه می‌خواستند، و در حقیقت برای فرمایش ایشان دلیل می‌خواستند، یعنی دلیل می‌خواستند برای چیزی که خودشان توهم می‌نمودند. زیرا اگر از ایشان پیروی می‌کردند بایستی از پاره‌یی از عبادت‌ها و رنگ‌های عقیدتی، که حقیقت آن و زیان مخالفت با آن را احراز کرده بودند، دست بردارند. غافل از این‌که اصل دین همان است که ایشان می‌فرمودند. چنان‌که فرمود:

" نیکی به این نیست که چهره‌های خود را به سوی باختر و خاور کنید. نیکی این است که به خداوند و روز رستخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورید و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و نداران و رهگذران و گدایان بدهید و در آزاد کردن بندگان بکوشید و نماز بپا دارید، زکات بدهید، به عهد خود وفا کنید، در سختی‌ها شکیبیا و در رنج بردبار باشید، اینانند که راست گفتند و اینانند که پرهیزکارند." ۲/۱۷۷

و باز می‌فرماید:

" نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به خانه درآید. نیکویی آن است که پارسا باشید و به خانه‌ها از در وارد شوید و پارسایی پیشه کنید. شاید رستگار شوید." ۲/۱۸۹

داخل شدن به خانه‌ی شریعتِ خداوند همراه با پارسایی و ایمان به خدا و سخن آسمانی او و به دست آوردن خواهای نیکو است که همه‌ی این‌ها مستلزم آن چیزهایی است که در آن آیه به آن اشاره شده یعنی داخل شدن به خانه از در خانه است و بدون آن‌ها، داخل شدن به خانه از پشتِ خانه است که خطرناک است، چه بسا که از داخل شدن به خانه هم محروم خواهد شد. و می‌فرماید:

" روز شنبه بر یهود مقرر شد. بر کسانی که در آن اختلاف کردند." ۱۶/۱۲۴\*

زیرا که یهود از دین محمدی و دین عیسوی وحشت داشتند. سبب آن بی‌اعتنایی به روز شنبه (سبت) بود، که از نظر یهود امر مهمی بوده، با آن که اصل دین نبود.

باز می‌فرماید:

" ابراهیم، یهودی یا عیسوی نبود، بلکه "حنیف" و مسلمان بود و از مشرکان نبود." ۳/۶۷

زیرا در ذهن خودشان احراز کرده بودند که کسی که یهود یا مسیحی نباشد هدایت نیافته. می‌فرماید ابراهیم را که قبول دارید. او داخل در هیچ یک از این دو عنوان نبود. و حال آن که قبول دارید که وی بر حق بوده است.

باز می‌فرماید:

" همه‌ی خوراکی‌ها بر بنی‌اسرائیل پیش از این که تورات نازل شود، حلال بود، ولی خودشان بر خود حرام کردند. بگو اگر شما راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید."

۳/۹۳

"کسانی که پس از این حجت، بر خداوند دروغ بندند آن‌ها ستمکارانند." ۳/۹۴

و

" بگو سخن خدا راست است. پس از ملت ابراهیم پیروی کنید که حنیف بود و مشرک نبود." ۳/۹۵

کمال انسان که خواست پروردگار است در سه امر است.

### کمال انسان

- نخست پاکیزه کردن خوی‌هاست از راه دور کردن خوی زشت مانند خود پسندی، بخل، حسد، کینه‌ورزی، دنیا دوستی، حرص و مانند آن و آراستگی به خوی نیک.
- دوم شناختن خداوند به این معنا که او را مؤثر در وجود خود و دیگران بداند و از برای او شریکی به هیچ وجه قرار ندهد، نه به گفتار و نه به کردار و از نظر حال و خدای خود را دوست دارد به تمام دل و جان.
- سوم به‌جا آوردن کارهای نیک که عقل، حاکم به نیک بودن آن کارهاست. و دوری از کارهای زشت که عقل حاکم به زشتی



آن‌هاست. از جمله کارهای نیک فرمانبرداری از پیامبرانی است که از سوی پروردگار برانگیخته می‌شوند برای راهنمایی مردم در امور عقلی، که عقل آنرا درک می‌کند، و در اموری که عقل مردم آنرا درک نمی‌کند. و به ملاحظه حکم و مصلحت‌هایی که به وحی خداوندی می‌دانند امر و نهی می‌فرمایند.

**شناخت خداوند** مهم‌ترین این سه امر شناخت خداوند و دوست داشتن اوست. ولی حصول و کمال آن پس از پاکیزه شدن خوی انسانی است. پیامبران که برانگیخته می‌شوند و می‌خواهند اخلاق مردم را به کمال برسانند، در پاکیزه کردن اخلاق و شناخت خداوند و یکتاپرستی و دوری گزیدن از کارهای زشت عقلی و ورزیدن کارهای نیکوی خردمندانه کوشش دارند. مردم به علت نقص خود و به کار نینداختن خرد، و کوشش ظاهری به واجبات و محرمات شریعت پیشین از آن امور مهم، که مورد نیاز پیامبران است روگردان می‌شوند. نظر به روی گردانی پیامبران از پاره‌یی امور شرعی شرع پیشین که خرد در آن نظر و حکمی ندارد و پیامبر پیشین تنها به ملاحظه‌ی پاره‌یی از حکم و مصالح، آن امور را برقرار کرده است، مردم این امر غیرمهم ضعیف را مانع انجام امور مهم‌تر قرار می‌دهند و خاستگاه آن نابخردی و گرفتار شدن به خواست‌های نفسانی و تخیلات و نیاراستن خود به خواهی پسندیده و نگاه داشتن خواهی زشت است.

**مردمی** مردم مانند کودکانند. چون ارزش و بهای گوهر ارزشمند را نمی‌دانند، سنگ خوش‌ظاهر را که سودی **چون کودکان** برای خودشان در آن تصور می‌کنند، می‌گیرند و نگاه

می‌دارند و از گوهر راستین روی می‌گردانند. یا چون سودهای دانش و به دست آوردن کمالات را نمی‌توانند تصور کنند، سرگرمی و خوشی‌ها را بر آن ترجیح می‌دهند. و اگر کسی به پند و اندرز بخواهد در این باره او را روشن کند، با او به ستیزه بر می‌خیزد و دشمنی می‌کند. آری، این "عبادت رسمی" که در واپسین زمان پیامبر در دست مردم است، لهو و لعب و بازیچه و سرگرمی است\*.

" و نماز آن‌ها در خانه‌ی کعبه جز صغیر و کفزدنی که

مردم را از نماز خدا باز می‌دارد، چیز دیگری نیست." ۸/۳۵

اگر چه آن چه بزرگان مقرر داشته‌اند دارای معنا و حقیقتی است ولی چنان که می‌بینی رفته‌رفته بی‌معنا و بی‌حقیقت می‌شود. پوستی است بی‌مغز. و حال آن که آن چه بزرگان مقرر می‌دارند پرستش‌هایی است با اخلاق و شناخت خداوند.  
فرمود:

" نماز از هر کار زشتی باز می‌دارد و یاد خداوند بزرگ‌تر از

اندیشه‌ی خلق است." ۲۹/۴۵

و فرمود:

" نماز را به پادار برای من. ساعت خواهد رسید. ما آن را

پنهان داریم." ۲۰/۱۵ و ۱۴

و آن چه در دست مردم می‌ماند نمازی است با خودپسندی و ظاهرسازی و اخلاق زشت دیگر و دوستی دنیا. اگر هم نیت و خواست نزدیک شدن به خداوند را داشته باشد برای نیازی است که به دنیا دارد. یا نزدیک شدن به بهشتی است که مانند دنیا پنداشته است.

**هشدار باش** ای کسی که جوایای حق‌شناسی و جدایی میان حق و باطل هستی. هنگامی که مدعی را می‌بینی چشم باز کن و هوش پیدا کن و خردت را پیشوا ساز، خواست‌های نفسانی و خیال پرستی را از خودت دور کن. ببین آنچه مدعی می‌گوید و به تو نشان می‌دهد، کمال تو در آن هست یا نه؟ و تو را به خدا نزدیک می‌کند؟ بدان گونه که خودت بفهمی و بدانی که بتوانی بگویی امیدوار به نعمت دیدار خداوند شده‌ام؟ - نه به خیال و تقلید.

" همچون آن کسی که بر چاه آبی دست فرو برد که بیاشامد و دستش به آب نرسد. کافران جز به پشیمانی و گمراهی دعوت نمی‌کنند." ۱۳/۱۴

یا:

" همچون سرابی مانند در بیابان هموار بی‌آب، که تشنه آن را آب پندارد و به سوی آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد و خدا را ناظر کارهای خویش بیند که به تمامی کار زشتش برسد و خداوند در یک آن حساب تمامی مردم را برسد." ۲۴/۳۹

بنگر که در سخن او روشنی و نوری می‌بینی که دل تو را روشن کند، تا در دلت خوی زشت راه نیابد و آراسته به صفت‌های نیک خداوندی شوی؟ نه به تخیل و تقلید، که تاریکی‌ها را روشنایی بپنداری.

" به تاریکی دریای ژرفی مانند که موج‌های آن پاره‌یی بر بالای پاره‌یی دیگر سطح دریا را بپوشاند." ۲۴/۴۰

این کتاب از طرف مجموعه مکتب‌های خردین منتشر شده است.

### تحریر العقلا

چه هرکس که در دین و مذهبی ثابت مانده، به تقلید و تخیل، خود را در نور و روشنایی می‌بیند.

سخن، کوتاه، بدان که پاکیزه کردن اخلاق نخستین گام برای کمال و آغاز هر کمال است. حتی از این هم بالاتر: شناخت خداوند و پیمبران و کتاب‌های آسمانی بدون داشتن و به دست آوردن اخلاق نیکو گونه‌یی کمال است که دارنده‌ی آن از سرانجام خود ایمن نخواهد بود. همچنین است پرستش‌های ظاهری جسمی.

آری، نیکی و خوبی کارهای نیکوی خردمندانه، به دلیل همراه بودن با خرد، پیدا و آشکار است و اثر خود را می‌بخشد - خواه از نیکوکار سرزند یا از بدکار - ولی با داشتن اخلاق زشت باز گاه می‌شود که در زیان‌مندی خواهد افتاد.

پایان

این مجموعه از طرف مجامع و مؤسسه‌های منتشر شده است.

## پایانه

تصویرها

یادداشت‌ها

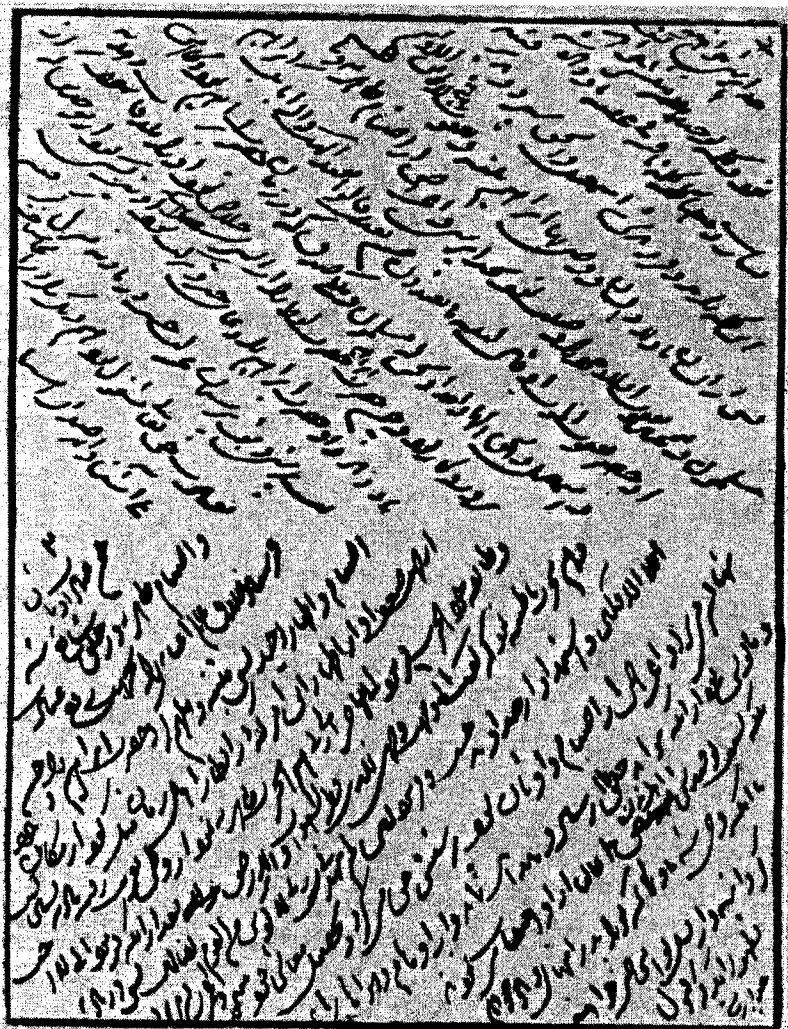
گزارش‌های دیگران

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)



تنها تصویر ایشان، که ناآگاهانه، از ایشان گرفته شده بود.



تصویر صفحه‌ی نخست کتاب به خط ایشان



بسم الله الرحمن الرحيم

١٥

او كذا اذا قصد الموضع الذي فيها  
عامة وخصاها بالطلاق دون طهرين واما قوله  
لان لغة فخذ فقلت يا شيخنا واولاد الروضة واهل  
فقال له كمالا طالق كان لا يحسن طلاق وان لم قال  
روضة الله عينت وقلت وان هي الاجنبه لاني كان  
اسمها ابي انه قصد بعينه سمع وراه لانه يعرف بينه  
وكذا لو قال هذا اريد ان قال اريد اجنبية من قوله  
ولو كان له روضه وجان كلنا سعد فقال سعد طالق  
هم فاني لم يملك مع قصد عدمه ولا الا انه قد نكح اراغلك  
سعد ثم قال اريد ارجنبية الجان اريد ان اخطرها  
طوقه ولا اريد له و هو يدعي طلق والوزن بينه وبين احدكما

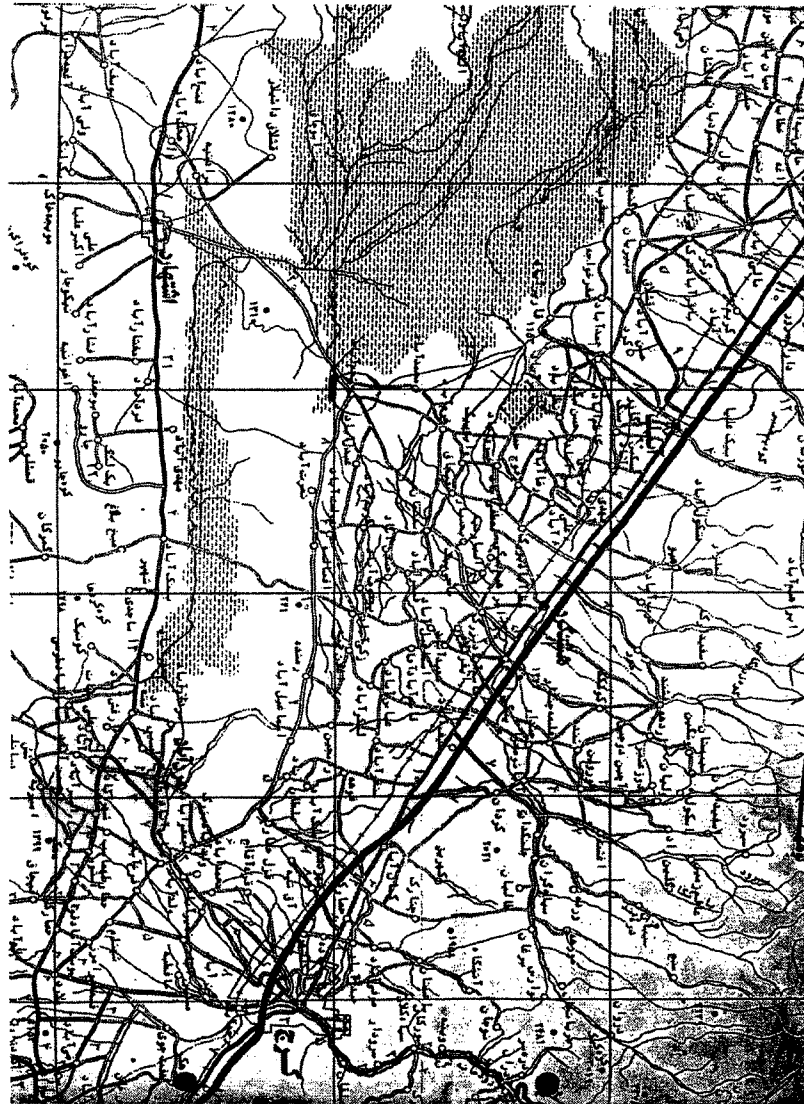
یکی از صدها برگ، منسوب به خط ایشان، دارای مضمون های فقهی و شرایع اسلامی، که اکنون در آرامگاه ایشان نگاهداری می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم  
محمد بن محمد  
رضا حقايق صديق

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضها ثابته واما ثابته ودر خطي شابع مشد فرستاد خلاق عالم ايديا راجع  
عنا شاستا واطفا ووجد بر منتهى سلام كم وعضوا راجعها وجزان جهه ضعف او الاظهار  
ابرايم كه در انظار اهل تمامه كه بود از مكان خود و طابقه نحو هيرت نحو و فرمود ابي مهاجر  
الي تبي هم محبت ظاهره و از وطن بفرستد فله باده نشير كشت وهم محبت باطنيه بنوعه  
اني وجهت وجهي لله فطر السموات والارض بعدا فانك فرقي ابي لا  
احب الا فلين واستمدان عدو وديك فرقي لان لم يهتك ربي لا  
كون من القوم الضالين بين ربابه نهارا يمشون واعراض انامسا واذن انتم  
يرتضون من بكره وخصيل معان خود مينامند و عمرها بسيرت و ما يوس بواذ انكده بنواهد حملوا  
ارضا و صدايت ناهيد والا وعا و مواهاه هاهي بلكه بسبب فوجد مثل هل ندين فالتا  
ان اذ بعثنا منقوله نالانكه و عرشه باو كه نيل انتم ان با دخوا هم كه ناييد واز نسل نواستخاض  
بظهور آمد كه قبول ضمنا برستي خواصد نتم و كذا بوجد من نتم خواصد نتم و جعلها  
كلية باقية في عقيبه با وادوا شد ابن كله باين در نتم نتم و نتم و نتم  
و بعد نتم بر نتم با و الا باين و وصي بها ابراهيم يابنه و يعقوب يا  
بني انا لله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و انتم مسلمون و عرشه  
اولاد خود را بصفت خود بخدا برستي واعراض از امنا ظاهره باطنيه اذ حضرت يعقوب الو

صفحه ی یکم کتاب به خط حاج شیخ صادق نجم آبادی



موقعیت جغرافیایی نجم آباد ساوجبلاغ

- ۱۳۰ -

کلمات الهی برای ووهم خود و پانمال نمودن اصل و  
 حقیقت آنرا اگر کسی حرف حقی زند و بخوهد از خواب  
 غفلت بیدارت نماید و متذبت سازد چون مخالف هوی و وهمت  
 باشد تکفیرش میدنی و درصدد ابداء و قتلش برمی آئی و  
 حکم بهی بلدش مینمائی اثر این کارها این ذات هاست که  
 از غضب الهی است در پیش اهل ملل اسم ملت تو بخواری  
 ووهن برده میشود در نود قول دولت نمی شنوند هر  
 دولت آنچه بگویند و بحکم نمایند مطیع هستی اگر نوفرمایش و  
 حاجتی داشته باشی نزد ایشان ملاحظه صلاح خود را مینمایند  
 اگر صلاح دیدند قبول مینمایند و الا فلا ( یکدم  
 بخود آی و بین چه کسی) تو رعیت و تابع محمد این  
 عبدالله خاتم انبیا هستی که تمام دول و ملل را درهم شکستی  
 و همه از او و نواب او تملق مینمودند و خراج و هدایا دادندی  
 از بی عقلی خوشدلی که پنج نفر در جلو یاد ر عقب تو را  
 تعظیم و تکریم مینمایند از عورت جوهر حقیقت ایمان و اسلامت  
 و از شوکت و سلطنت سلطنت که سلطان سلطان بود تو را موش  
 نموده غفلت و رزیدی گاه میشود که از عقلی و بی غیرتی  
 میکوئی که (من پنج روز دنیا چرا خود را صدمه انتازم  
 و از ملاد فسانه خود دست کشم) اگر عقل داشتی با ایمان  
 خدا و آخرت و بوم آخر داشتی علم میگفتی بجهت بیج  
 که مخالف این عبارت بودی نیست است در صفر ۱۳۴۴ هجری قمری

از ط: این نس

مربوط به صفحه ۷ و ۱۷۶ کتاب

## یادداشت‌ها

ص ۲۲

- سطر ۵، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، باب ۱۲، آیه ۱ و پس از آن.

ص ۲۳

- سطر ۲، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، باب ۱۷، آیه ۴.

- سطر ۱۸، مَلْکی صَدَق: ملیخ شلیم (پادشاه سلامت)، فرزند سام بن نوح. وی شهر اورشلیم را ساخت. (ابن العبری ص ۱۶. ق. ر.<sup>۱</sup>)

- سطر ۱۸، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، باب ۱۲، آیه ۱ و پس از آن.  
« مَلْکی صَدَق، مالک سالیم نان و شراب بیرون آورد و او کاهن خدای تعالی بود. او را مبارک خوانده، گفت: " مبارک باد آبرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین"».

ص ۲۴

- سطر ۳، آشنا داند صدای آشنا: دهخدا این جمله‌ی موزون را از امثال شمرده.  
(لغت‌نامه‌ی دهخدا.)

این مصرع در مثنوی عمّان سامانی، شاعر سده‌ی ۱۳ ق هم آمده:  
گوش می‌خواهد ندای آشنا آشنا داند صدای آشنا  
(دیوان عمّان سامانی، ص ۶۵. ق. ر.)

همچنین در شعری از ملک الشعرا بهار:

ایزدی بود آشنایی‌های ما آشنا داند صدای آشنا

(دیوان اشعار "ملک الشعرا"، جلد ۲، ص ۲۵۷. ق. ر.)

- سطر ۴، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، پایان باب ۳۷ و همه‌ی باب ۳۹.

- سطر ۱۵، فرعون در زمان (حضرت) یوسف.

<sup>۱</sup> - ق. ر.: دکتر قنبرعلی رودگر. - ف. م.: فرهنگ معین.

## پایانه

- سطر ۱۷، تقيه: "در اصطلاح متکلمین پوشاندن و اظهار نکردن عقیده‌ی دینی، و حتی ترک فرایض آن، در آن هنگام که از آشکار کردن آن خطری متوجه‌ی شخص شود. در بین مسلمانان، شیعه تقيه را جایز و در بعضی موارد فرض می‌شمارند". (دائرة المعارف فارسی، ص ۲۴)

- سطر آخر، شفیع: مراد بت‌ها هستند.

ص ۲۵

- سطر ۲، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، همه‌ی باب ۴۷ و ۴۹.

- سطر ۶، اسباط: بیشتر مفسران و لغویان منظور از اسباط را همانا ۱۲ فرزند یعقوب دانسته‌اند. (از جمله: طوسی، ج ۱، ص ۴۸۲؛ ابن درید، ج ۳، ص ۱۳۲۸؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۹۵).

همچنین گفته شده که اسباط، قبایل تشکیل شده از ۱۲ فرزند یعقوبند و این لفظ نزد بنی‌اسرائیل همان معنای قبایل نزد اعراب را دارد و برای تمیز آنان از قبایل عرب و تشخیص فرزندان اسماعیل و اسحاق از یکدیگر آنان را بدین نام خواندند. (طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ طوسی، ج ۱، ص ۴۸۱ و ۴۸۲؛ طبرسی، ج ۷، ص ۴۳ و ۴۴؛ بغوی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ زمخشری).

در اشعار عبرانی عهد عتیق نیز واژه‌ی « شَبَط » علاوه بر آن چه یاد شد، به معنی قبیله نیز به کار رفته است. (نک: گزنیوس Gesenius، ۹۸۶-۹۸۷).

کاربرد اخیر، اگر چه دارای معنایی عام است، ولی کاربرد خاص آن برای ۱۲ قبیله بنی‌اسرائیل است که همانا فرزندان یعقوب و قبایل ایشان باشند. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ق. ر.)

- سطر ۱۰، تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، همه‌ی باب ۵.

- سطر ۱۹، قبطی: از مردم قدیم مصر. بقایای آن قوم امروز در مصر زندگی می‌کنند و دین مسیحی دارند.

- سطر ۱۹، مَدین: شهر قوم شعیب، که مدین بن ابراهیم، جدّ شعیب آن را بنا کرد. مدین در مقابل قریه‌ی تبوک سرراه عربستان به شام واقع بوده است. (قزوینی ص ۳۸، و یاقوت ص ۵، جلد ۷۷. ق. ر.)

## ص ۲۶

- سطر ۲، ترجمه‌ی قمشه‌ای: " وارث ملک و جاه فرعونیان."  
- سطر ۶، درخت طور: اشاره است به داستان برخورد حضرت موسی با درختی که در کوه طور بود و آن درخت به سخن آمد و گفت:  
" من خدا هستم و کفش خود را از پای در آور که تو در سرزمین مقدس طور هستی."  
\* \*

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی  
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی  
حافظ

- سطر ۷، فرعون در زمان (حضرت) موسی.  
- سطر ۸، نقل به مضمون: تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۹، آیه ۱، و باب ۸، آیه ۱.  
- سطر ۱۴، تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۷، آیه های ۲۲ و ۲۳.  
- سطر ۱۹، شاید مراد، ید بیضا بوده که از معجزات حضرت موسی است.  
- سطر ۲۰، تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۱۵، آیه‌های ۱۸ و ۱۹.

## ص ۲۷

- سطر ۳، قریه: مکه یا دیگر شهرهای آن زمان مانند طائف.  
- سطر ۳، شفیعان مقرب: مراد بت‌ها هستند.  
- سطر ۲۰، تورات، کتاب پنجم (سفر تثنیه)، باب ۲، آیه ۷.

## ص ۲۸

- سطر ۱۰، مَدینیان، در تورات: مَدینیان، مردم مَدین. نک. ص ۲۵، سطر ۱۹.  
- سطر ۸، یوشع بن نون از پیامبران بنی اسرائیل و جانشین حضرت موسی و از فرزندان افراییم بن یوسف بود. او با عمالقه جنگید و سرزمین فلسطین را فتح کرد. (ابن عربی، ج ۱، ص ۹۸. ق. ر.)  
- سطر ۱۳، تورات، کتاب چهارم (سفر اعداد)، همه‌ی باب ۳۱.

## ص ۲۹

- سطر ۵، این ترجمه از قمشه‌ای است. پاینده آن را این‌گونه آورده:  
" و از فرمان ما پیشی نگیرید تا امثال شما را بجایتان بیاوریم."  
این بخش را از نظر اهمیت موضوع تماماً از ترجمه‌ی پاینده نقل می‌کنم:  
" و فرزندان خویش را از بیم فقر نگشاید که ما، شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت، آنچه عیان است و آنچه نهان است، نزدیک نشوید و تنی را که خدا محترم شمرده جز به حق نگشاید. این‌ها است که خدا شما را بدان سفارش کرده است."

- سطر ۱۰، عمالیقیان: از اقوام عهد عتیق که در شبهه جزیره‌ی عربستان، ساکن بودند. گروهی از آنان به صحرای سینا و مصر کوچ کردند.  
- سطر ۱۷، دو اصل شریعت:

انجیل متی، باب ۲۲، آیه‌های ۳۷ تا ۴۰.

تورات، کتاب پنجم (سفر تثنیه)، باب ۵، آیه ۱۳.

## ص ۳۱

- سطر ۶، تواتر: به معنی پی‌درپی شدن است. در اصطلاح منطقی و در علم روایت به حدیثی می‌گویند که سلسله‌ی روایت آن تا به امام یا پیامبر قطع نشده باشد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶. ق. ر.)



"به مناسبت، یاد گزارشی افتادم که پدرم (فرزند نویسنده‌ی این اثر) سال‌ها پیش برای من نقل می‌کرد: داستان برمی‌گردد به سال‌ها پیش، که به باور چندتن از اهالی محل معجزه‌ی از سقاخانه‌ی چهار راه حاج‌شیخ هادی روی داده و کوری را شفا داده (تواتر). ایشان استشهادی تمام می‌کنند و پیش پدرم می‌برند که او تأیید کند. ایشان پس از رسیدگی می‌بیند داستان جز تبانی چیز دیگری نیست، و مخالفت می‌کند. این مخالفت با زخمی کردن شانه‌ی ایشان پایان می‌یابد."

- سطر ۱۶، حَبَّ نَشُو: دوستی و دلبستگی به سنت و به محیطی که در آن بزرگ شده‌اند.

- سطر ۱۸، متشابهات: واژه‌هایی هستند که معنای آن‌ها کاملاً روشن نیست. مانند: الرحمنُ علی العرشِ استوی = خداوند بر عرش استوار است. در برابر محکم که صراحت به یک معنی دارد.

- سطر ۱۹، تأویل: اصطلاحی است در علوم قرآنی و به طور عام در مطالعات مربوط به فهم نصوص که به نوعی از برداشت از متن اشاره دارد و آن برداشتی است که به نحوی برخلاف ظاهر متن باشد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۴، ق. ر.)

- سطر آخر، اخس مقدمات: اصطلاح منطقی است، نتیجه‌ی منطقی از یک قضیه‌ی منطقی همیشه پیرو آن مقدمه‌ی است که فروتر و پایین‌تر است. مثلاً اگر بگوییم هر انسانی سخنگو است، سقراط انسان است، پس سقراط سخن‌گو است. نتیجه‌ی که گرفته‌ایم یعنی سخن‌گو بودن سقراط، بنا بر انسان بودن سقراط است، نه سخن‌گو بودن هر انسان.

## ص ۳۲

- سطر ۵، اصل عربی است: ضروری "ما تعرفه النساء و الصبيان لوضوح دليله و برهانه" نه "ما يعرفونه لسماعهم من اكابرهم تقليدا لهم و اطمیناناً بصدقهم".

- سطر ۱۵، اصل عربی است: مِمَّا تعرفه النساء و الصبيان لوضوح دليله.

- سطر ۱۷، اصل عربی است: مِمَّا يَعْرِفُونَهُ اِتِّبَاعاً لِابَائِهِمْ حُبّاً لِطَرِيقَتِهِمْ اَوْ مُسَامِحَةً فِي مَلَاخِظَةِ اَدْلَتِهِمْ وَ بَرَاهِينِهِمْ.

## ص ۳۶

- سطر ۷، بینات: واژه‌ی قرآنی و اصطلاحی فقهی است. این اصطلاح در قرآن بیشتر به معنی گزارش معجزات پیامبران به کاررفته است. و به طور عام در فقه به معنای شهادتی است که شرع آن را حجت و معتبر می‌شمارد. (دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۵، ق. ر.)

- سطر ۱۱، سامری: منسوب به سامره، شهر مشهور فلسطین و ..... طبق روایات اسلامی (در قرآن مذکور است) نام مردی از بنی اسرائیل که آنان را فریفت و به پرستش گوساله‌ی زرین واداشت... (ف. م.)

- سطر ۱۲، مسجد ضرار: مسجدی بود در مدینه که مخالفان اسلام برای تضعیف اسلام ساخته بودند. نام آن در قرآن آمده. (نک. تفاسیر قرآن. ۹/۱۰۷)

## ص ۳۷

- سطر ۵، نامه‌ی پولس به قرنتیان، باب ۱۵، آیه‌ی ۵.

## ص ۳۸

- سطر ۷، اصل عربی است: مَنْ طَلَّبَ شَيْئاً، وَ جَدَّ وَ جَدَّ. (از امثال عربی است. ق. ر.)

- سطر ۱۳، مقدم داشتن مدلول: مقصود آن است که بجای این که برای ثابت کردن موضوعی توجه بیطرفانه به دلایل داشته باشند، توجه به موضوع از پیش

مانع بررسی دلایل شود و همان‌گونه که در متن اشاره شد علاقه به آن موضوع موجب دلیل تراشی شود.

## ص ۳۹

- سطر ۸، مستند: چیزی که به آن استناد می‌شود. هر سندی یک مستند است. (از اصول فقهی است. ق. ر.)

- سطر ۹، خبر واحد: حدیث یا روایتی که از قول پیامبر و امام نقل شود و راوی یا گوینده‌ی آن یک تن بیشتر نیست. بدین معنا که به حد تواتر نرسیده باشد؛ چه راوی آن یکی باشد چه متعدد. (فیض: مبادی فقه و اصول، ص ۳۲. ق. ر.)

## ص ۴۰

- سطر ۲۱، بدیهیات اولیه: قضایایی هستند که تصدیق آن‌ها احتیاج به فکر و استدلال ندارد.

بدیهیات اولیه آن است که تصدیق به آن‌ها احتیاج به هیچ چیزی به‌جز تصوّر دقیق موضوع و محمول ندارد. مانند قضیه‌ی محال بودن "اجماع نقیضین". (دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۲، ق. ر.)

## ص ۴۲

- سطر ۲، خبث سریره: پلیدی جنس.

- سطر ۱۴، باب علم مُنَسَد است: در دانش بسته است. مطلب روشن است ولی عبارت گنگ است در تایید این مطلب که ظنی که حاصل شده خودش نتیجه‌ی "حُب نشو" و بستگی به عوامل محیط و اجتماع دارد، می‌گوید اگر از اول به آیینی که در صدد تفحص آن بر آمده‌ای یقین داشتی به آیین دیگر ظن می‌داشتی.

## ص ۴۳

- سطر ۶، فروع: اصطلاحی است در برابر علم اصول، و نام یک سلسله تألیفات فقهی است در شرح مطالب اصول فقه. (فیض، ص ۱۳. ق. ر.)

## ص ۴۴

- سطر ۱۷، مسبوق به شبهه: مطلبی که از پیش در آن شبهه شده بوده است.

## ص ۴۵

- سطر ۱۱، مشهورترین ردیه‌هایی را که می‌شناسیم و نمونه‌ی بسیار خوبی برای مطالب متن است کتاب "النقض" مشهور به "بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض" اثر نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل پسر ابوالحسن قزوینی رازی (۵۰۴ - ۵۸۵ ق) است که در حدود سال ۵۴۴ (۵۶۰ ق) آن را نوشته است.

این کتاب با تصحیح و تعلیقات محدث ارموی در ۱۳۵۸ در تهران به چاپ رسید. (نک. صفا: تاریخ ادبیات، ج ۲، چاپ ششم، ص ۹۸۵ و پس از آن.)

## ص ۴۷

- سطر ۹، اصل عربی است: حُب الوطن من الایمان. حدیثی است منسوب به پیامبر اسلام که برخی آن را مجهول شمرده‌اند. (نک. عَجَلونی، ج ۱، ص ۳۳۸. ق. ر.)

## ص ۴۸

- سطر ۴، أصل شعر عربی است، و از...

يَقُولُونَ لَيْلِي سَوْدَةٌ حَبَشِيَّةٌ      قَلَّوْ لَا سَوَادُ الْمُسْلِكِ مَا كَانَ غَالِيَا  
وَإِنْ بَعَيْنِيهَا لَعَمْرُكَ شَهْلَةٌ      فَقُلْتُ كِرَامِ الظُّبَى شَهْلٌ عِيُونَهَا

## ص ۴۹

- سطر ۸، این گفتار (ششصد هزار) بارها آورده شده:

- تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۱۲، آیه‌ی ۳۷.

- تورات، کتاب چهارم (سفر اعداد)، باب ۱۱، آیه‌های ۲۱ و ۲۳.

و بسیار جاهای دیگر.

- سطر ۸، کالیب بن یوفنا پس از یوشع به پیامبری بنی اسرائیل رسید.  
(شبیستری، ۸۱۹. ق. ر.)

- سطر ۱۰، تورات، کتاب چهارم (سفر اعداد)، باب ۱۴، آیه‌ی ۶ و پس از آن.

- سطر ۱۶، تورات، کتاب ششم (صحیفه‌ی یوشع)، همه‌ی باب یکم.

- سطر ۲۰، بناکردن بیت المقدس: تورات، کتاب تواریخ ۲، باب ۳۳، همه‌ی باب.  
و کتاب نهم (کتاب عزرا) باب ۵، از آیه‌ی ۱۵ تا پایان باب ۵.

بیت المقدس به روایت تورات، خانه‌ی خدا یک بار در زمان حضرت سلیمان ساخته می‌شود (تورات، کتاب دوم تاریخ ایام، باب ۱ تا ۵) و سپس بار دیگر پس از ویرانی‌های نبوکد نصر، در زمان کورش هخامنشی (۵۲۹ پیش از میلاد) و بفرمان او از نو ساخته می‌شود (تورات، کتاب عزرا، باب ۵ و ۶).

## ص ۵۰

- سطر ۲، اشعیاء و یرمیا: از پیامبران عهد عتیق.

- سطر ۵، پادشاهان ایران: مراد کوروش و خشیارشا می‌باشند.

## ص ۵۱

- سطر ۷، اصل عربی است: لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا اسْم.

- سطر ۱۱، پیش از این گذشت. نک. ص ۲۹، سطر ۱۷.

## ص ۵۲

- سطر ۷، تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۲۰، آیه‌ی ۹ و دیگر جاها.

- سطر ۱۱، تورات کتاب یکم (سفر پیدایش)، باب ۲، آیه‌ی ۲.

- سطر ۱۸، نزدیک به این معنی، مولانا می‌گوید:

موسی و عیسی کجا بد کافتاب کشت موجودات را می‌داد آب

آدم و حوا کجا بد آن زمان که خدا افکنند این زه در کمان

(دفتر ۳ بیت ۱۲۷۴ و ۷۵ شرح مثنوی، دکتر سید جعفر شهیدی، تهران

۱۳۸۰.)

## ص ۵۳

- سطر ۱۵، کالانعام: مانند چارپایان.

- سطر ۱۶، اصل عربی است: اسْتَمْتَعَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ.

## ص ۵۴

- سطر ۴، مؤتفکات جعلیه: دروغ‌های برساخته.

- سطر ۱۴، پیش از این گذشت. نک. ص ۵۱، سطر ۷.

## ص ۵۶

- سطر ۸، انجیل یوحنا، باب ۱، آیه‌ی ۱.

- سطر ۱۱، "با آن‌که خداوند را اختصاص به خود نداده بود، بلکه پدر همه خوانده... " نکته‌ی جالب و بی سابقه‌ی است.

- سطر ۱۲، تورات، کتاب یکم (سفر پیدایش)، باب ۲۶، آیه‌ی ۱۸.

## ص ۵۹

- سطر ۱۵، طبیعی: ماتریالیست.

- سطر ۱۵، برهمی: هندو.

## ص ۶۱

- سطر ۱۷، در چاپ نخست لیضع آورده شده، در قرآن وَ يَضَعُ مِی‌باشد.

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجْلِبُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». ق. ر.

## ص ۶۳

- سطر ۱۱، اصل عربی است: لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مِنْ لَمْ يُولَدَ مَرَّتَيْنِ.

- سطر ۵، اصل عربی است: ينظر الی ما قبل لا الی من قال.

- سطر ۱۰، مراد از این مردم دو قریه‌ی بزرگ مکه و طائف بود و آن دو مرد بزرگ ولید و حبیب یا عروة بن مسعود ثقفی بوده‌اند. ( ابوالفتح رازی، ج ۱۷، ص ۱۹۷. ق. ر.)

- سطر ۲۱، مسلمانانی که در مدینه به حضرت گرویدند اصطلاحاً آنصار (یاری‌کنندگان) نامیده می‌شوند در برابر مهاجر، که کسانی بودند، که از مکه همراه حضرت به مدینه آمدند. (قزوینی، ص ۱۵۹ و ۱۷۳. ق. ر.)

- سطر ۹، ذمه‌ی اسلام = در پناه اسلام. اصطلاحی بود برای غیرمسلمانانی که در پناه اسلام بودند. (قلقشندی، ج ۱۰، ص ۳۰۳. ق. ر.)  
- سطر ۱۰، نفی کردن: از سرزمین خویش رانده شدن. (نفی بلد). (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۳۷. ق. ر.)

- سطر ۲، از جمله انجیل مرقس، باب ۱۱، آیه ۲۵  
"هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا این که پدر شما که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد."

- سطر ۸، جزیه: پول سرانه. گونه‌ی عربی شده‌ی کزیت فارسی میانه است. مالیاتی است سرانه برای اهل ذمه. (قدامة بن جعفر، ص ۲۰۴. ق. ر.)

- سطر ۱۳، حجة الوداع: آخرین حج پیامبر.

- سطر ۱۶، پیش از این گذشت. نک. ص ۲۹، سطر ۱۲.

- سطر ۱۲، اصل در قرآن چنین است: " وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ". ۴۰/۲۸  
و دنباله‌ی عربی آن: الی غیر ذالک من مراتب الايمان.

- سطر ۷، اصل مثل، عربی است: الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ. (زبیدی، ج ۸، ص ۴۰. ق. ر.)

- سطر ۱۴، اصل عربی است: فَافْتَرَقَتِ الْأُمَّةُ عَلَى فِرْقٍ مُتَعَدِّدَةٍ مُتَكَثِّرَةٍ.  
- سطر ۱۸، هُدَى (هدا) مصدر، به معنای راه کسی را راست نمودن. هُدَى- هُدَى (هُدَا) ← الْهُدَى ضِدُّ الضَّلَالِ وَ هُوَ الرَّشَادُ. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۵۳. ق. ر.)

- سطر ۱۸، اصل عربی است: نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِي حَقِّنَا مَا شِئْتُمْ.

- سطر ۱، اول ما خلق الله العَقل: نخستین چیزی که خداوند آفریده، عقل بود. حدیثی است از پیامبر اسلام. (بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷. ق. ر.)

- سطر ۱۱، اصل عربی است: عَادَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ. حدیثی است از پیامبر اسلام. (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۶. ق. ر.)

- سطر ۱۴، شعر عربی است:

و كَلَّ يَدْعَى وَصَلًّا بَلِيلِي و لِيلِي لَا يَذِي يَرْضَى وَلَا ذِي

- سطر ۱۹، سبق شبهه: از پیش در آن شبهه بوده است.

ص ۸۳

- سطر ۱۸، حدیثی است: لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ فِيهَا نَحْنُ هُوَ وَ هُوَ نَحْنُ. (قطیفی،

ج ۱، ص ۵۴. ق. ر.)

- سطر ۱۹، گویا قیاسی است به عبارت اول که وقتی می‌گفتند: در آن حالات ما او هستیم و او ما است، پس پیامبر که نامش محمد بود بعنوان نخستین و محمد (سید علی محمد) باب آخرین است و این مقدمه است برای ادعای خدایی باب.

- علم لدنی: علمی است که فقط خداوند افاده کرده باشد. خداوند می‌فرماید:

"عَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا". ۱۸/۶۵

ص ۸۴

- سطر ۱۰، حدیث است: حَلَالٍ مُحَمَّدٍ حَلَالٍ أَلِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

- سطر ۱۳، مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ: کسی که خداوند او را پدیدار می‌کند.

- سطر ۱۸، اصل عربی است: یاتی بکتاب جدید و سنة جدیدة. اشاره به دعوی‌های کیش بهایی است و سخنان ایشان.

ص ۸۵

- سطر ۱۰، چنان که پیش از این یکی دوبار این سبک نگارش دیده شده و پس از این هم باز خواهد آمد، نویسنده بسیاری مطالب را که نمی‌خواهد صریحاً بگوید، بتدریج خواننده را با آن آشنا می‌کند. بطوری که در نگاه نخست خواننده متوجه نمی‌شود که فعل "نمی‌کرده" به چه کسی بر می‌گردد ولی با یکی دوبار مطالعه متوجه می‌شود که غرض نویسنده کسی جز خود سید علی محمد باب نبوده. قرائن دیگر هم این مطالب را تأیید می‌کنند.

- سطر ۱۷، شخص: اینجا مراد سید علی محمد باب است.

ص ۸۷

- سطر ۳، صف النعال: دم در، پایین مجلس.

- سطر ۱۴، اشاره به دعوت زلیخا است برای دیدار یوسف در قرآن.

سعدی گوید:

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

- سطر ۱۶، ظاهراً نظر به بیت مولانا در مثنوی دارد.

- سطر ۱۷، اشاره به سروده‌ی مولانا در مثنوی است. (دفتر دوم بیت شماره

۱۳۳۳ ص ۱۳۷، نشر دانشگاهی ۱۳۷۱، نصرالله پورجوادی.)

- سطر آخر، اصل عربی است: كالشمس فی رابعة النهار. (به این تعبیر در

بسیاری از منابع استشهد شده. از جمله بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۵. ق. ر.)

ص ۸۸

- سطر ۱۹، نمونه‌ی روشن و بارز برای تمرکز و هم همان داستان است که مولانا جلال‌الدین بلخی در مثنوی (دفتر سوم، بیت‌های ۱۵۲۱ تا ۱۵۶۱) نقل می‌کند و آن داستان مکتب‌داری است که شاگردانش او را با وهم، بیمار می‌کنند و روانه‌ی خانه. داستان با این بیت آغاز می‌شود:

کودکان مکتبی از اوستاد رنج دیدند از ملال و اجتهاد

و به این بیت پایان می‌یابد:

جامه‌ی خواب مرا زوگستران تا بخشیم که سر من شد گران

ص ۸۹

- سطر ۶، نتیجه‌ی اخس از مقدمات، یک اصطلاح منطقی است. یعنی اگر مقدمات صغری و کبری کلی باشد، نتیجه هم کلی خواهد بود. ولی اگر از آن دو مقدمه یکی جزئی یا وهمی باشد نتیجه جزئی یا وهمی خواهد بود. مانند: هر جسمی از هوا سنگین‌تر سقوط می‌کند مسیح از هوا سبک‌تر بود، پس

مسیح به هوا (آسمان) صعود کرد. (مظفر، ج ۲، ص ۲۹. ق. ر.)

- سطر ۱۷، وجوب عینی: در دین اسلام عمل واجبی است که انجام آن بر هر فرد واجب است، مانند نماز. در برابر وجوب کفایی که هرگاه یک فرد آن را انجام دهد، تکلیف از دیگران ساقط است. مانند نماز میت. (این غلام قادر، ج ۱، ص ۱۵۳. ق. ر.)

- سطر آخر، به روایتی اشاره به حالات درونی نویسنده‌ی کتاب است.

ص ۹۰

- سطر ۱۱، اشخاص: با توجه به صفحات گذشته مراد سید علی محمد باب است.  
- سطر ۱۶، شیخ مُحیی الدین ابن العربی ابوبکر محمد بن علی حاتمی طائی مالکی اندلسی از بزرگان متصوفه‌ی اسلام (زایش ۵۶۰، مرگ ۶۳۸). وی قائل به وحدت وجود بود. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴. ق. ر.)

از آثار او: فتوحات مکیه، فصوص الحکم، تاج الرسائل، کتاب العظمة. (ف. م.)

ص ۹۱

- سطر ۴، غزوه: جنگ‌هایی که پیامبر خود شخصاً در آن شرکت می‌کردند. (ق. ر.)

- سطر ۶، خوارج: گروهی که در زمان خلافت علی بن ابی طالب (ع)، به سبب آن که آن حضرت پس از جنگ صفین به حکمیت رضایت داده بود، بر او خروج کرده گفتند " لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ ". از مهم‌ترین بحث‌های این فرقه یکی راجع به ایمان بود. تقریباً همه‌ی خوارج می‌گفتند عمل به احکام دین جزو ایمان است و ایمان تنها به اعتقاد نیست. پس کسی که به وحدانیت خداوند و نبوت محمد (ص) اقرار داشته باشد ولی به فرائض عمل نکند و مرتکب معاصی گردد، کافر و واجب القتل است. (ف. م.)

ص ۹۲

- سطر ۹، اصل عربی است: الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مَنَعَهُ. (از میان منابع گوناگون برای مثال: بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۶. ق. ر.)

ص ۹۳

- سطر ۵، نویسنده نام آن شخص را نمی‌برد. مراد از "شخص اول" باید سید علی محمد باب و "جانشین" او میرزا حسینعلی بهاء الله باشد.

- سطر ۱۳، طلعت مبارک: لقب میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله)، که پیروانش او را به این نام می‌خواندند. (دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵.)

- سطر ۱۳، جمال قدم: نک. طلعت مبارک.

- سطر ۱۶، دجال: بنا بر اعتقاد شیعه‌ی دوازده امامی، کسی است که هنگام ظهور امام دوازدهم، خود را بجای او معرفی می‌کند و بسیاری را می‌فریبد. (دائرة المعارف تشیع، ج ۷. ق. ر.)

- سطر ۱۷، ابوبکر: یکی از صحابه‌ی پیامبر و نخستین خلیفه‌ی راشدین.

به‌مناسبت این که او هم خلافت پیامبر را که حق علی (ع) بود، غصب کرده بود.

ص ۹۴

- سطر ۲۰، مناسبت این بیان قطعه‌ی است که با این مطلع آغاز می‌شود:

یکی جهود و مسلمان مناظرت کردند

چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم

تا پایان. (گلستان سعدی، ویرایش دکتر یوسفی ۱۳۶۸، ص ۱۷۵.)

ص ۹۵

- سطر ۱۰، بازگشت به اختلاف میرزا حسینعلی و میرزا یحیی صبح ازل.

- سطر ۱۴، من: مراد باید سید علی محمد باب باشد.

- سطر ۲۰، اغصان جمع غصن است، یعنی شاخه‌ها، به اعتبار این که سید علی محمد باب تنه‌ی درخت بود و شخصیت‌های دینی شاخه‌های درخت دین بودند.

- سطر ۲۰ و ۲۱، غُصْنِ اعْظَم = بهاء الله، غُصْنِ اكْبَر = صبح ازل. (فاضل مازندرانی، ج ۴، ص ۴۱۰ و پس از آن. ق. ر.)

ص ۹۶

- سطر ۱۶، تحدی: اتمام حجت. اصطلاحی در علوم قرآنی و کلام اسلامی به معنی هم‌آوردجویی قرآن کریم و یا به معنی گسترده‌تر، هم‌آوردجویی هر پیامبر آورنده‌ی معجزه با هدف اثبات عجز مخالفان. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۴. ق. ر.)

ص ۹۷

- سطر ۱۵، امر عدمی: یعنی برای عاجز و ناتوان بودن، دلیل آوردن و ثابت کردن آن نیاز نیست، بلکه برای توانا بودن به کاری، باید دلیل آورد.

- سطر ۱۷، یعنی جایی دیده نشده که خبر متواتری باشد که اعتراف کرده باشند که ما عاجز شدیم.

ص ۹۹

- سطر ۴، یعنی به اصطلاح اهل منطق دور لازم می‌آید، بدین شکل که اثبات نبوت به صحت اخبار قرآن از گذشته است و صحت اخبار قرآن از گذشته در گرو اثبات نبوت است.

- سطر ۷، عمر: یکی از صحابه‌ی پیامبر و دومین خلیفه‌ی راشدین.

- سطر ۸، عثمان: یکی از صحابه‌ی پیامبر و سومین خلیفه‌ی راشدین.

- سطر ۱۴، مصادره به مطلوب: یعنی استدلال به چیزی که می‌خواهند آن چیز را ثابت کنند. اگر چه نویسنده خود پس از این توضیح می‌دهد.

یکی از مقدمات که در واقع همان نتیجه باشد، اگرچه در ظاهر غیر آن است. (مظفر، ج ۱، ص ۲۲۵). ق. ر.

ص ۱۰۰

- سطر ۳، مدلول: موضوع یا حکمی است که باید ثابت شود. در برابر دلیل.

- سطر ۱۲، معتزله: نام یکی از فرقی بزرگ متکلمین اسلام که با همه‌ی انشعابات و اختلافات داخلیشان در چند اصل بسیار مهم کلامی با هم اتفاق دارند. و با اعتقاد به آن چند اصل از اهل سنت و حدیث و اشاعره و از خوارج و دیگر فرقه‌های اسلامی مشخص هستند. (دائرة المعارف فارسی)

ص ۱۰۲

- سطر ۱۸، عالم شهود: در مقابل عالم غیب، جهان محسوس.

ص ۱۰۳

- سطر ۱۳، اصل عربی است: الوردُ لیسَ کالخدِ.

- سطر ۱۴، اصل عربی است: الخدُ احسنُ من الوردِ.

ص ۱۰۴

- سطر ۱۳، ترجمه‌ی آیه‌های ۴۸ تا ۲۹/۵۱ چندان روان و روشن نیست، هر یک از مترجمان به گونه‌ی افزوده‌ی دارند.

- پاینده: پیش از نزول قرآن کتابخوان نبود و به دست خود کتابی نمی‌نوشتی، و گرنه ابطال‌گران (از کار قرآن) به شک در می‌شدند.

- قمش‌های: و تو از این پیش نه توانستی کتابی خواند و نه خطی نگاشت تا مبادا (منکران قرآن) در نبوت تو شک و ریبی کنند. (و گویند این کتاب به وحی خدا نیست و خود از روی کتب سابق تألیف کرده است).

- پارت (Paret): و تو پیش از آن نه خطی می‌خواندی، و نه با راست می‌نوشتی (و لا تخطه یمینک)، و گرنه آنان که (رسالت تو را) باور ندارند (در باره‌ی راستی سخنان تو بطریق اولی) در شک باشند. (ر. پارت، ترجمه‌ی آلمانی قرآن، ص ۳۲۹).

- سطر ۵، در ترجمه‌ی قمشه‌ای: آن‌ها از مکانی بسیار دور ( از سعادت و ایمان) به این کتاب حق دعوت می‌شوند.  
- سطر ۱۴، أم الكتاب: کتابی که در لوح محفوظ و اصل کتاب‌های آسمانی است. (آخوند ملا صدرا، ص ۲۸۲ ق. ر.)

- سطر ۲، کوتاه شده، از ابوالقاسم پاینده.

- سطر ۱۹، من فصیح‌ترین کسی هستم که به ضاد سخن گفت. ( ابن اثیر جزری، المثل السائر، ج ۲، ص ۳۹۲ و ۳۹۳ ق. ر.)  
- سطر ۱۹، تروی: تأمل و اندیشه. ( ف. م.)

- سطر ۱، خبر ظنی: مراد از خبر در اینجا همان خبر مصطلح در علم درایة الحدیث و اصول فقه است. مراد از خبر ظنی، عمدتاً خبر واحد است که به تواتر نرسیده است. خود خبر واحد چند بخش می‌شود که برخی از بخش‌های آن قابل اعتماد است، از جمله خبر محفوف به قراین قطعی، یعنی خبری که قراین و شواهد صدق آن بسیار باشند، چنان‌که بیماری خبر از بیماری خود می‌دهد و سرعت نبض و تب او قراین راستگویی او هستند.

دیگر انواع خبر: خبر واحد، مستفیض، غریب، عزیز، مقبول، نادر و مردود نام دارند که این آخرین، پست‌ترین نوع خبر واحد و چنان‌که از نام آن پیداست، ناپذیرفتنی است. ( دایرة المعارف تشیع، ج ۷. ق. ر.)

- سطر ۱۳، اصل عربی است: الی غیرها من الآیات.

- سطر ۲، اصل عربی است: مَنْ اطاعَ شَخْصاً فَقَدَ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَقَدَ عَبَدَ اللَّهَ، وَ إِلَّا فَقَدَ عَبَدَ الشَّيْطَانَ.  
- سطر ۱۲، اصل عربی است: مَنْ كَانَ مُطِيعاً لِمَوْلَاهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهِ، غَيْرِ مَالِكٍ لِنَفْسِهِ، غَيْرِ مُبَالٍ فِي دِينِهِ.

- سطر ۳ منوب: جانشین.  
- سطر ۴، اصل عربی است: مَنْ كَانَ مُطِيعاً لِمَوْلَاهِ مُخَالِفاً لِهَوَاهِ.  
- سطر ۵، اصل عربی است: مَنْ كَانَ مُخَالِفاً لِمَوْلَاهِ غَيْرِ مَالِكٍ لِنَفْسِهِ، غَيْرِ مُبَالٍ فِي دِينِهِ.

- سطر ۲، اصل عربی است: وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ.  
- سطر آخر، آن‌چه در پرانتز است، افزوده‌ی قمشه‌ای است.

- سطر ۱۳، اصل عربی است: " به يُثَابُ و به يُعَاقَبُ و به يُعَرَفُ سَبِيلُ اللَّهِ و سَبِيلُ الشَّيْطَانِ و به يُعَرَفُ النَّبِيُّ مِنَ الْمَدْعَى الْكَاذِبِ".  
- سطر ۱۴، اشاره به آیه‌ی قرآن است: "أَلَسَتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ" بخشی از آیه‌ی

- سطر ۴، زُخْرَفُ: به معنا و بجای مزخرف.

- سطر آخر، یعنی بخشش و مواهب خداوندی مشروط بر این نیست که کسی قابلیت و شایستگی آن را داشته باشد، بعکس، این موهبت خداوندی است که آن شایستگی را به وجود می‌آورد.



- سطر ۴، انجیل یوحنا، باب ۱، آیه‌های ۴۲ تا ۴۶:

« بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته باو گفت: "از عقب من بیا". فیلیپس از بیت صیدا از شهر آندریاس و پطرس بود. فیلیپس، نتائیل را یافته بدو گفت: "آن کسی را که موسی در تورات و انبیاء مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که پسر یوسف ناصری است". نتائیل بدو گفت: " مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟" فیلیپس بدو گفت "بیا و ببین".»

- سطر ۴، مَضارب: اصطلاحی است در فقه اسلامی، و آن کسی است که با دارایی کسی دیگر معامله و بازرگانی کند، به شرط آن که سود به دست آمده میان آن دو مشترک تقسیم شود ولی زیان معامله تنها به عهده‌ی دارنده‌ی دارایی باشد. ( فیض، ص ۳۷۰. ق. ر. )

ص ۱۳۷

سطر ۱۰، - در انجیل متی: باب ۲۲، آیه‌ی ۳۷.

- در تورات: کتاب پنجم (سفر تثنیه)، باب ۱۱، آیه‌ی ۱۳.

- سطر ۱۸، عجم: مقصود سرزمین و مردم غیر عرب است.

ص ۱۳۹

- سطر ۹- اصل عربی است: نعماء و باساء.

- سطر ۱۱، عالم امکان: اصطلاح فلسفی و کلام اسلامی است، یعنی جهان موجودات ممکن‌الوجود، که وجودش واجب نیست. ( ابن سینا، ج ۳، ص ۲۰ و پس از آن. ق. ر. )

- سطر ۱۱، واجب: آن هستی است که وجودش واجب باشد، در برابر امکان دیگر که وجود نداشتن است. پیوسته بوده و خواهد بود. از این رو خداوند، واجب‌الوجود شناخته می‌شود. (ابن سینا، ص ۳۷ و ۳۸. ق. ر. )

ص ۱۴۲

- سطر ۸ و ۹، علم‌الیقین و عین‌الیقین: مراتب یقین عبارتند از علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین. هرگاه انسان به چیزی یقین پیدا کند به گونه‌ی که هیچ گونه شک و شبهه‌ی در آن نداشته باشد، به یقین دست یافته است.

( فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲. ق. ر. )

در مقام تمثیل گفته‌اند: دیدن دود از دور و دلالت آن بر وجود آتش در حکم علم‌الیقین است. و دیدن خود آتش در حکم عین‌الیقین است و سوختن از آتش و دلالت این سوزش بر وجود آتش، در حکم حق‌الیقین است.

- علم‌الیقین ظاهر شریعت است و عین‌الیقین اخلاص در آن. ( جرجانی، تعریفات، ص ۸۰ )

- سطر ۱۳، عبارت انجیل:

"گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا".

- سطر ۱۸، شتر به سوراخ سوزن: در درستی این تعبیر و برگردان آن از عبری به عربی و فارسی جای سخن است. پاره‌ی از زبان شناسان سامی معتقدند ترکیب "سَمِ الخِیاط" که این جا سوراخ سوزن ترجمه شده، در روزگار باستان دهانه‌های کوچکتر دو طرف دروازه‌های قدیم بود که معمولاً برای پیاده روها و رهگذران ساخته بودند، و دروازه‌های اصلی برای ورود و خروج کاروان‌ها و چارپایان بزرگ، مانند شتر بود. به هرگونه این اشتباه اگر باشد، در خود زبان عربی صورت گرفته و ارتباطی به برگردان فارسی نمی‌تواند داشته باشد.

ابوالقاسم پاینده، برگرداننده‌ی قرآن به فارسی، از نظر ناممکن بودن رفتن شتر در سوراخ سوزن، استنباط اسناد خود را ترجیح داده و "جمل" را طناب ترجمه کرده و گفته است، طناب است که نمی‌تواند وارد سوراخ سوزن شود. (قرآن مجید، چاپ دوم ۱۳۳۷، سوره‌ی ۷، اعراف، آیه‌ی ۴۰).

ص ۱۴۳

- سطر ۱، رَفَات: شکسته و از هم پاشیده و ریزه ریزه شده‌ی هر چیز.

ص ۱۴۵

- سطر ۸، اصل عربی است: تَطَابُقُ الْقَضِيَّةِ لِلْوَاقِعِ لِيَنْسَبُوا الْمَتَكَلِمَ إِلَى الْكِذْبِ إِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ. که از جمله آیه‌ها محکومات است، که آن أمّ الکتاب است، و دیگران متشابهات‌اند.

- سطر ۱۲، روز تناد: روز فریاد و فریادرسی. در قرآن ۴۰/۳۲.

- سطر ۱۷، تورات، صحیفه‌ی اشعیای نبی و صحیفه‌ی ارمیای نبی.

ص ۱۴۶

- سطر ۱۹، اصل عربی و گزیده‌ی آیه‌های: ۴۳/۴۴ و ۷/۲۰۳ و ۱۶/۶۹ قرآن است.

ص ۱۴۷

- سطر ۱، نیم بیته‌ی از یک بیت عربی است:

فَإِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبَدِّي الْمَسَاوِيَا

نیم بیت نخست آن این است:

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ

سروده‌ی از: معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (ابوالفرج اصفهانی، ج

۲، ص ۲۵۰. ق. ر.)

ص ۱۴۹

- سطر ۹، اصل عربی است: فَيَتَّبِعُونَ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ.

- سطر ۱۶، خبر ضعیف: در اصطلاح حدیث اسلامی، خبری است که سلسله‌ی روایت آن، سست است و استوار نیست. خبری که سلسله‌ی آن شامل اشخاص مجهول یا مطعون باشد. (فیض، ص ۳۲. ق. ر.)

ص ۱۵۰

- سطر ۱۰، تفسیر برآی: تفسیر از پیش خود و درک شخصی.

ص ۱۵۳

- سطر ۱۷، اصل عربی است: إِنَّمَا يُعَجِّلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَ قَدْ تَعَالَى عَنِ ذَلِكَ.

- سطر ۱۸، اصل عربی است: لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ.

ص ۱۵۴

- سطر ۸، ترکیب‌های عربی است که در علم "معانی بیان زبان عربی" به کار می‌رود و مقصود از این مثل‌ها توجه به معانی اصطلاحی آن‌ها است، نه لفظی. طویل النجاد: بلندی شمشیر، کنایه از شجاعت. و کثیر الرماد: کسی که خاکسترش زیاد است، کنایه از مهمان‌دوستی و مهمان‌نوازی است.

- سطر ۲۰، اصل عربی است: لَا يَشْفَى الْعَلِيلَ وَلَا يَرَوِي الْغَلِيلَ.

ص ۱۶۰

- سطر ۱۹، غیرقطعی یا به اصطلاح منطق "عقیم": شرایط کلی نتیجه‌گیری منطقی و قطعی کلیت یکی از دو مقدمه و موجب بودن یکی از دو مقدمه است. (مظفر، ج ۲، ص ۳۵۹. ق. ر.)

ص ۱۶۱

- سطر ۴، ضرورت: اصطلاح منطقی است. یعنی امتناع و انفکاک چیزی از چیز دیگر بر حسب حکم عقلی و ضرورت در فلسفه به معنای وجوب و در مقابل امکان آمده است. (خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۱۳۰ و ۱۳۶. ق. ر.)

- سطر ۱۵، پادری: کشیش انگلیسی که ظاهراً در سده‌ی سیزدهم (مسیحی) ردی بر اسلام نوشته و در ایران ردهایی بر آن نوشته‌اند.

این واژه عنوان امت دینی در مذهب ترسایان مانند کشیش و بطریق Patrik و جز آن از لاتین Patre به معنای پدر.

درنامه‌ی شاه عباس بزرگ به پاپ آمده: در این اوقات که پادریان عظام سر آنتونی و سر گلیتو و سر جوان ... بدینجا آمده بودند... (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

ص ۱۶۲

- سطر ۱۳، روی سخن در سراسر این قطعه با پادری است.

- سطر ۱۴، مغالطه: در منطق، حکمی است که بر مقدمات و همیه، بنا شده باشد. مانند: ترتیب اثر به صبر و عطسه، یا گربه سیاه، نشان بدیمنی است. چنان‌که گفته شود: خانه‌ی تو گربه سیاه دارد، پس خانه‌ی تو بدیمن است، و دیگر نمونه‌ها.

مغالطه قیاسی است که تصدیق جازم افاده می‌کند و حقیقت بودن نتیجه در آن معتبر است. اما نتیجه‌ی آن در واقع حقیقت ندارد. (مظفر، ج ۲، ص ۱۶۷. ق. ر.)

ص ۱۶۳

- سطر ۱۷، بخش‌هایی از آیه‌ی ۱۰۹، سوره‌ی توبه. و همچنین آیه‌ی ۱۰۳، سوره‌ی آل عمران.

ص ۱۶۴

- سطر آخر، خبر یا حدیث نبوی است.

ص ۱۶۷

- سطر پیش از آخر - بخشی از آیه‌ی ۳۲، سوره‌ی حج.

ص ۱۷۱

- سطر ۶، حدیث است: الإسلام یعلو و لا یغلی علیہ. (بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۷. ق. ر.)

ص ۱۷۲

- سطر ۱۹، حَنَفًا: جمع حَنِيف. گروهی بودند، در زمان پیامبر در مکه، که پیش

از اسلام به توحید اعتقاد داشتند. (لسان العرب، ج ۹، ص ۵۷. ق. ر.)

- سطر ۲۰، تَعَيَّنَ: عینیت داشتن، "تعینی برای راه خداپرستی قرار نمی‌دهد"،

یعنی خداپرستی را منحصر به درآمدن در کیش و آیین، معین و مشخص نمی‌کند.

ص ۱۷۶

- سطر ۱۸، کمی با اصل شعر شیخ بهایی فرق دارد، سروده‌ی شیخ بهاء‌الدین جبل عاملی (شیخ بهایی) چنین است.

یک دمک با خوداً ببین چه کسی از که دوری و با که هم‌نفسی

(دیوان کامل شیخ بهایی، ص ۱۱۳)

ص ۱۷۷

- سطر ۳، عنوان پادشاهان هخامنشی و ساسانی بود:

هخامنشی: "خَشَائِثِیَه خَشَائِثِی یانام"

ساسانی: "شاهان‌شاه"

- سطر ۷، اشاره به سخن حضوری امین الدوله است. « یک روز گویا سال‌های

۱۳۲۰ - ۱۳۲۵ پدرم (فرزند نویسنده‌ی همین کتاب) مرا خواست و از من

خواست: در حاشیه‌ی کتاب (چاپ نخست، ص ۱۳۰) این عبارت را بنویسم:

"یک روز امین الدوله خدمت مرحوم والد رسید و عرض کرد،

امروز شرفیاب شده بودم. عرض کردم، قربان یک فکری بحال

مملکت بفرمایید، مردم ناراضی هستند. ایشان (ناصرالدین شاه)

گفتند: امین الدوله، این پنج روز دنیا ارزش این دردسرها را

ندارد. پس از من هم هرچه می‌خواهد، بشود." نک. ص ۲۶۶.

- سطر ۲۱، جفا: کثافت‌هایی که روی آب می‌ماند، مانند کف، خاک و خاشاک. در خود آیه هم این واژه به کار رفته.

ص ۱۷۸

- سطر ۲،

۱- جز خداوند یکتا، موجودی را نپرست.

۲- آنچه به خودت نمی‌پسندی، به همسایه‌ات مپسند.

در این کتاب بارها به این نکته اشاره شده.

عبارت انجیل:

"... یک نفر از آن‌ها که معلم شریعت بود، از روی امتحان از عیسی سؤال نمود، گفت: ای استاد، کدام یک از احکام شریعت از همه بزرگتر است؟ عیسی جواب داد: "خداوند. خدای خود را با تمام دل و جان و تمام عقل دوست بدار. این اولین و بزرگترین حکم شریعت است."

- سطر ۲۱، خیلی در پرده سخن می‌گوید. ظاهراً "مظاهر خداوند"، مرادش پیامبران و امامان است.

ص ۱۷۹

- سطر ۱، تکوین: آفرینش، در برابر تشریح: شریعت گذاری.

تکوین در فلسفه به معنای وجود آمدن از ماده‌ی کون. این اصطلاح در اصل به معنی یکی از مراتب وجود یافتن جهان در فلسفه‌ی مشایی است، که به دیگر نظام‌های فلسفی راه یافته. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲. ق. ر.)

- سطر ۷ و پس از آن:

- اَیُّ اَنَّا لِلّٰهِ: من خدا هستم.

- بَابُ اللّٰهِ: در خدا.

- مَظْهَرُ اللّٰهِ: مظهر خدا.

- آیه الله: نشانه‌ی خدا.

- مَهْدَى بِهْدَايَةِ اللّٰهِ: هدایت شده به سوی خدا.

- قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ: قائم به فرمان خدا.

- سطر ۲۰، سندی که نشان می‌دهد نویسنده خود، مطلقاً با عکس‌برداری مخالف بود.

ص ۱۸۰

- سطر ۱۴، دو صفتی است که در قرآن برای سخن خداوند می‌آید: مُبِينٌ وَ مُبَيِّنٌ.

- سطر ۱۸، اصل عربی است: مَعْرِفَةٌ أَيْمَةٌ كَمَا هُوَ حَقُّهُ.

ص ۱۸۱

- سطر ۱۱، اصل عربی است: حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ. (برای مثال ابن ابی‌جمهور، ج ۴، ص ۳۲. ق. ر.)

- سطر ۱۴، اصل عربی است: وَآن زَنَى. وَآن سَرَقَ. (ابن ابی‌جمهور، ج ۱، ص ۲۱. ق. ر.)

- سطر ۱۶، لَطِخٌ وَ خَلَطٌ: آلوده و درهم کردن چیزی. (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

"بنا بر برخی منابع حدیثی شیعه، خداوند ۲۰۰۰ سال پیش از آفرینش بدن، جان‌های آدمیان را آفرید و به آنان فرمان داد به توحید پروردگار و نبوت حضرت محمد(ص) و ولایت علی(ع) اقرار کنند. در میان آن‌ها برخی به قلب و زبان اقرار کردند و برخی دیگر فقط اقرار زبانی کردند. آن‌گاه خداوند به هر دو گروه دستور داد در آتش درآیند. آنان که به قلب و زبان اقرار کرده بودند، داخل آتش شدند؛ اما آنان که فقط به زبان اقرار کرده بودند گفتند: پروردگارا! آیا ما را آفریده‌ای تا بسوزانی؟ اینجا بود که ارواح اطاعتگر و معصیت‌کار معلوم شدند.

پس وقتی که خداوند اراده کرد جسم آدمی را بیافریند، طینت و سرشت پاکی را آفرید و آب گوارا و پاکیزه بر آن ریخت و از برگزیده‌ی این ترکیب، جسم محمد(ص) و خاندان پاکش را آفرید. سپس سرشت ناپاکی آفرید و آب شور و ناگوارا بر آن ریخت.

آن‌گاه خداوند این دو طینت (پاک و پلید) را درهم آمیخت. باری ارواح مؤمنان در اصل در سرشت پاکیزه جای گرفته‌اند، از این رو آمیختگی آنان با سرشت ناپاک آسیبی بدیشان نمی‌رساند، چرا که آن ناپاکی جزو ذات ارواح مؤمن نمی‌باشد و به همین ترتیب، ارواح کافر نیز در سرشت‌های پلید جای گرفتند و لخط‌های (= پاره‌های) سرشت پاک نفعی به حال او نخواهد داشت؛ زیرا او از جنس آن‌ها نیست و بدین رو گناه مؤمن که ناشی از خبثت سرشت ارواح پلید است به مؤمن که سرشت او در اصل پاکیزه است آسیبی نخواهد رساند؛ چنان‌که کارهای نیک کافران نیز که سرشت آنان اقتضای پلیدی دارد سودی به حالشان نخواهد داشت". (سلیمان حلبی، ص ۳۹۳ و ۳۹۴. ق. ر.)

- سطر ۱۸، علیین: بلندمرتبه و رفیع و عالی، طبقه‌ی بالاین بهشت.

( لغت‌نامه‌ی دهخدا )

ص ۱۸۴

- سطر ۲، اصل عربی است، حدیثی است از پیامبر اسلام: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ. ( ابن ابی‌جمهور، ج ۴، ص ۳۷. ق. ر.)

ص ۱۸۵

- سطر ۷، برای نمونه‌ی داوری نویسنده: نک. به شرح حال ایشان به قلم فرزند نویسنده‌ی کتاب، در پایانه: متن گزارش‌ها.

- سطر ۱۷، بنا بر تفسیرها، اشاره به اخنس بن یثربی (شَرِیق) است که یکی از منافق‌ها بود.

آبِی بن شَرِیق معروف به اخنس بن شَرِیق بن عمرو بن وهب بن ثقیف، از هم پیمانان بنی زهره، که در جنگ بدر شرکت نکردند. در هنگام فتح مکه در زمرة مؤلفه القلوب قرار گرفت و در اوایل خلافت عمر در گذشت. ( ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰. ق. ر.)

ص ۱۸۸

- سطر ۱۳، اصل در مثنوی قونیه: "فاضلان مرآت آگاهی حق" است. (بیتی از مولانا، دفتر ششم، بیت شماره‌ی ۳۱۸۴، چاپ عکسی از دستنویس قونیه، ناشر: نصرالله پورجوادی.)

ص ۱۸۹

- سطر ۱۴، اصل عربی است: الْقَاضِي عَلِي شَفِيرِ جَهَنَّمَ.

ص ۱۹۱

- سطر ۱۵، اصل عربی است: كَلْهُمَّ اِلَّا نَادِرًا.

برگه ۱۹۲

- سطر آخر، اصل عربی است: كَمَا هُوَ فِي عِزِّ صِفَاتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ كِبْرِيَاؤِهِ وَ عَظَمَتِهِ.

ص ۱۹۳

- سطر ۱، اصل عربی است: لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ صِفَاتِهِ.

- سطر ۱، ممکن: اصطلاح فلسفی است در برابر "واجب". ممکن موجودی است که بودن و نبودن آن شاید و تواند باشد. و واجب موجودی است که بودن آن باید باشد. و در اینجا مراد از واجب ذات خداوند است که بودن او بایستگی

است، امکان نبودن او نیست. در برابر ممکن که مراد تمام کائنات است. ( ابن

سیناء، ج ۳، ص ۲۰ و پس از آن. ق. ر.)

- سطر ۳، اصل عربی است: صِفَاتُهُ عَيْنَ ذَاتِهِ.

- سطر ۴، اصل عربی است: لَا هُوَ هُوَ وَلَا هُوَ غَيْرُهُ .

- سطر ۶، اصل عربی است: دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِمَمَّا زَجَّةً، خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِمَزَائِلَةٍ.

- سطر ۷، اصل عربی است: كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ.

- سطر ۱۱، اصل عربی است: مِنْ حَيْثُ الصِّفَاتِ وَ آثَارِهَا.

- سطر ۱۶، اصل عربی است: مَنْ آمَنَ بِالرَّسُولِ فَقَدْ آمَنَ بِاللَّهِ.

ص ۱۹۴

- سطر ۳، عبارت انجیل:

" هرکه به من ایمان بیاورد، نه فقط به من، بلکه به

فرستنده‌ی من نیز ایمان آورده است. هرکه مرا می‌بیند،

فرستنده‌ی مرا دیده است."

- سطر ۱۳، اصل عربی است: وَ بِمَنْ نُزِّلَ عَلَى قَلْبِهِ وَ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ.

ص ۱۹۵

- سطر ۲، دو سخن حضرت موسی و عیسی: پیش از این گذشت. ( نک. ص

۱۷۸، سطر ۰۲.)

ص ۱۹۶

- سطر ۴، عبارت انجیل:

"هیچ کس نمی‌تواند بنده‌ی دو ارباب باشد، چون یا از اولی بدش

می‌آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا می‌کند و

دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بنده‌ی خدا باشید و

هم در بند مال."

و در ترجمه‌ی قدیم انجیل:

"هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد زیرا از یکی نفرت دارد

و با دیگری مَحَبَّت و یا به یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر

می‌شمارد. محال است که خدا و مِمونا را خدمت کنید."

- سطر ۷، مِمونا: بتی بوده است.

- سطر پیش از آخر، عبارت انجیل:

"چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی که

در چشم خود داری نمی‌یابی؟ یا چگونه است به برادر خود

می‌گویی اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم و اینک

چوب در چشم توست؟ ای ریاکار! نخست چوب را از چشم خود

بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت

بیرون کنی."

ص ۱۹۷

- سطر ۱۱، عبارت انجیل:

"همچنین هر درخت نیکو، میوه‌ی نیکو می‌آورد، و درخت بد،

میوه‌ی بد می‌آورد. نمی‌تواند درخت خوب میوه‌ی بد آورد و نه

درخت بد، میوه‌ی نیکو آورد. هر درختی که میوه‌ی نیکو بیاورد،

بریده و در آتش افکنده شود. از این رو از میوه‌های ایشان، ایشان

را خواهید شناخت."

ص ۱۹۹

- سطر ۶، صابئین: نام قومی است که ریشه‌های تاریخی‌شان چنان که باید،

روشن نشده است. اما از پیروان حضرت یحیی می‌باشند. ( ابن حزم، ج ۴، ص

۱۷۰. ق. ر.)

- سطر آخر، عبارت انجیل چنین است:

" از نظر انسان این کار محال است. لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است."

ص ۲۰۱

- سطر ۸، هیچ یک از ترجمه‌ها قانع کننده نیست. برگردان پاینده واژه به واژه است. برگردان قمشه‌ای تفسیر است. متن از قمشه‌ای است. پاینده:

"از درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری. نزدیک است روغن آن روشن شود، و گرچه آتش بدان نرسد، که نوری بالای نوری است. خدا هر کس را که خواهد به نور خویش هدایت کند."

ص ۲۰۲

- سطر ۱۱، فریسیان: یکی از فرقی یهود که در کتاب عهد عتیق (تورات) به هیچ وجه ذکر نشده و اصل این فرقه معلوم نیست. جز این که می‌گویند فریسیان خلفا و جانشین فرقه‌ی حسیدیه یعنی مقدسین در مکابیان بودند. (لغت‌نامه‌ی دهخدا. ق. ر.)

همان سطر، صدوقیان: طایفه‌ی از یهود که در عهد جدید (انجیل) ذکر شده‌اند. ایشان از صادق کاهن متسلسل شده و بدین نام شهرت یافتند. این طایفه چندان گسترده نبود و اغلب به فلسفه تمایل داشته و افکارشان در باره‌ی دین ظاهری بود. (ابن حزم، ج ۱، ص ۲۷۵. ق. ر.)

ص ۲۰۹

- سطر ۳، از " انجیل شریف، برگردان جدید فارسی" از انتشارات انجمن کتاب مقدس - تهران ۱۹۸۱ ص ۱۳

ص ۲۱۰

- سطر ۴، عبارت انجیل:

" شما که مرا متابعت نمودید، در تولد نو، اندر آن زمان که فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود و حکمرانی بر دوازده فرقه‌ی بنی‌اسرائیل خواهید نمود، و هرکس که خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا فرزند یا زمین‌ها را جهت اسم من رها کرده است، صد مانند آن را خواهد یافت و وارث حیات ابدی خواهد گردید."

ص ۲۱۱

- سطر ۴، ایلیا: یا الیاس، در زبان عبری به معنای "خدای من یهوه" است، یکی از پیامبران اسرائیل. حدود ۸۷۵ پیش از میلاد. مأموریت او آن بود که بعل پرستی را که ایزابل (زن آخاب) که در اسرائیل رواج داده بود از میان براندازد....

تورات، کتاب یکم پادشاهان، و بسیاری جاهای دیگر. (دائرة المعارف فارسی) - سطر ۱۸، اصل عربی است: " دَخَلَ فِي الرُّوحِ " اشاره به منقولات مسیحی است. چه عیسی روح الله بود.

ص ۲۱۶

- سطر ۳، پیش از این گذشت. نک. ص ۵۰، سطر ۵.

ص ۲۱۷

- سطر ۳، تمام این قطعه از تورات چنین است:

- ۱، اگر در میان تو نبی یا بیننده‌ی خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ی برای شما ظاهر سازد،

- ۲، و آن آیت یا معجزه واقع شود، که از آن تو را خبر داده، گفت: خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نماییم و آن‌ها را عبادت کنیم،

- ۳، سخنان آن نبی یا بیننده‌ی خواب را مشنو، زیرا که یهوه خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بداند که آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و جان خود محبت می‌نمایید؟

- ۵، و آن نبی یا بیننده‌ی خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه‌انگیز بر یهوه خدای شما... گفته است، تا تو را از طریقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود... منحرف سازد.

ص ۲۱۹

- سطر ۱۱، نَسَخ: برداشتن حکم پیشین و آوردن حکم نوین. ( نک. لسان العرب، ج ۳، ص ۶۱. ق. ر.)

ص ۲۲۰

- سطر ۱۴، تحریم ازدواج هم‌زمان با دو خواهر: تورات، کتاب سوم (سفر لاویان) باب ۱۸ آیه‌های ۱۷ و ۱۸.

" عورت زنی را با دخترش کشف‌مکن و دخترِ پسرِ او یا دخترِ او را مگیر تا عورت او را کشف‌کنی، اینان از اقربای او می‌باشند و این فجور است. و زنی را با خواهرش مگیر تا هیوی او بشود و تا عورت او را با وی مادامی‌که او زنده است، کشف کنی."

- سطر ۱۵، تحریم ازدواج با عمه، تورات، کتاب سوم (سفر لاویان)، باب ۱۸، آیه‌ی ۱۲:

" عورت خواهرِ پدرِ خود را کشف‌مکن. او از اقربای پدر تو است."

- سطر ۱۵، عمران در تورات: عَمْرَام.

- سطر ۱۶، تورات کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۶، آیه‌ی ۲۰:

" و عَمْرَام عمه‌ی خود، یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی

هارون و موسی را زایید."

ص ۲۲۲

- سطر ۹، تورات، کتاب دوم شموئیل، باب ۱۵، آیه‌ی ۲ و پس از آن:

"حضرت دادود با زن اوریا (به نام بنتِ شَبِیع) دخترِ الیعام همبستر شده بود و شوی او را به جنگ فرستاد و در جنگ مرد. داود آن را به خانه‌ی خود آورد و زن وی شد."

- سطر ۱۱، تورات، کتاب یکم پادشاهان، باب ۱۱، آیه‌ی ۳ و پس از آن:

" و او را (سلیمان) ۷۰۰ زن بانو و سیصد مَتِعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند."

- سطر ۱۲، تورات، صحیفه‌ی یوشع، باب دهم، آیه‌ی ۱۱:

"ای آفتاب بر جبعون بایست و تو ای ماه بر وادی آیلون."

و آیه‌ی ۱۳:

"پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود، تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد؟

- سطر ۱۵، تورات، کتاب دوم شموئیل، باب ۱۰، آیه‌ی ۱۸:

" و آرامیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود از آرامیان مردان ۷۰۰ ارابه و چهل هزار سوار را کشت."

- سطر ۱۷، تورات، کتاب یکم تواریخ ایام، باب ۲۸، آیه‌ی ۳ و پس از آن:

" لیکن خدا مرا گفت: تو خانه‌ی بی به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته‌ای."

- سطر ۱۸، تورات، کتاب دوم تواریخ ایام، همه‌ی باب ۱ تا ۴ در باره‌ی ساختن خانه‌ی خدا به دست حضرت سلیمان است.

ص ۲۲۳

- سطر ۲، انجیل متی ۲۶/۷



"سر سفره زنی با یک شیشه عطر گرانبها بر سر عیسی ریخت...".

و باز انجیل لوقا باب ۷، آیه ۳۶ و پس از آن:

"و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد، پس به خانه‌ی فریسی در آمده بنشست، که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود چون شنید که در خانه‌ی فریسی به غذا نشسته است، شیشه‌ای از عطر آورده، در پشت سر او نزد پاهایش گریان بایستاد و شروع کرد پاهای او را به اشک خود شستن و خشکانیدن آن‌ها به موی سر خود و پاهای وی را بوسیده آن‌ها را به عطر تدهین کرد".

- سطر ۸، تورات کتاب چهارم (سفر اعداد)، باب ۱۲، آیه ۱.

"و مریم و هارون درباره‌ی زن حبشی که موسی گرفته بود بر او شکایت آوردند زیرا زن حبشی گرفته بود".

ص ۲۲۴

- سطر ۹، نک. گلستان سعدی، باب ۴، که با این جمله آغاز می‌شود:

"یکی از علمای معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحظه ..."

و به این بیت پایان می‌یابد:

"آن کس که به قرآن و خبر زو<sup>۱</sup> نرهی

آنست جوابش که جوابش ندهی"

ص ۲۲۵

- سطر ۱۳، پیش از این گذشت. نک. ص ۱۶۱، سطر ۱۵.

<sup>۱</sup> - کوتاه شده‌ی از او.

ص ۲۲۷

- سطر ۱۳، قضیه‌ی موجبه‌ی جزئیّه: مانند: پاره‌یی از مردم دروغ می‌گویند. یا، برخی از ایرانیان زردشتی هستند.

- سطر ۱۴، قضیه‌ی سالبه‌ی جزئیّه: مانند: بعضی از پستانداران سم‌دار نیستند. (منطق صوری، انتشارات دانشگاه، محمد خوانساری، جلد دوم، ۱۳۵۲). و یا:

پاره‌یی از مردم راست می‌گویند.

- سطر ۱۷، قضیه‌ی حملیه: مانند: هر اسبی پستاندار است. (خوانساری، همان کتاب).

ص ۲۲۸

- سطر ۱، قضیه‌ی ظنیّه نک. به خبر ظنی ص ۱۱۷، سطر ۱.

- سطر ۲، قضیه‌ی وهمیه: عطسه، هشدار بر صبر و شکیبایی است، و بیشتر قضاای خرافی.

- سطر ۲۰، انشاق قمر: معجزه‌ی پیامبر اسلام بود که ماه را دوپاره نمود. (بیشتر نک. ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۷۷. ق. ر.)

ص ۲۲۹

- سطر ۱۱، اشاره به آیه‌ی قرآن است: "وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ" ۳۵/۲۲.

- سطر ۱۴، یعنی نتیجه‌یی از سخنان خود نمی‌گیرد.

ص ۲۳۱

- سطر ۱۷، پیش از این گذشت. نک. ص ۸۸، سطر ۱۹.

- سطر ۱۹: قضیه‌ی شعریه: مانند سروده‌ی سعدی:

شب عاشقان بیدل که شب دراز باشد

تو بیا کز اوّل شب در صبح باز باشد

- سطر ۳، مُشْتَبَه الحال: مشکوک.

- سطر پیش از آخر، معارض: مدعی، مخالف، کسی که نظر مخالف دارد. اصطلاح اصولی است که همان تعارض می‌باشد و بر نوعی از اعتراض نیز اطلاق می‌شود که اقامه دلیل باشد خلاف دلیل خصم که آن را نقض کند. (تهانوی، ج ۲، ص ۹۹۱. ق. ر.)

- سطر ۱۳، داستان موسی و فرعون است:

... فرعون به قوم خود می‌گوید: ای قوم آیا کشور با عظمت مصر ازلی نیست؟ آیا عزت و جلال مرا در عالم به چشم مشاهده نمی‌کنید؟ آیا من برای ریاست بهترم یا این چنین مرد فقیر و خواری که هیچ منطق و بیان روشنی ندارد؟

- سطر ۲، اشاره به سخن حضرت عیسی است که پیش از این گذشته. نک. ص ۲۱۱، سطر ۱۸.

- سطر ۸، تورات، کتاب دوم (سفر خروج)، باب ۷، آیه‌های ۱۰ تا ۱۲.

- سطر آخر، انجیل متی، باب ۲۶، آیه‌ی ۱۴ و ۱۵:

" آنگاه یکی از آن ۱۲ که یهودای اسخریوطی مسمی بود نزد رؤسای کهنه (= کاهنان) رفته. گفت مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان ۳۰ پاره نقره با وی قرار دادند."

- سطر ۱۶، اصل عربی است: فَهَنِيئاً لَأَرْيَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ.

- سطر ۲، این قطعه در سه انجیل متی، لوقا و مرقس آمده، چون متی و لوقا هر دو از مرقس نقل کرده‌اند، از نظر اهمیت موضوع و بزرگی سخن (مثال) همه‌ی آن قطعه، تنها از انجیل مرقس، نقل می‌شود. انجیل مرقس، باب ۴، آیه‌های ۳ تا ۲۰.

" گوش بگیرید: اینک برزگری به جهت تخم‌پاشی بیرون رفت // و چون تخم می‌پاشید قدری بر راه ریخته شده مرغان هوا آمده آن‌ها را برچیدند. و پاره‌یی بر سنگلاخ پاشیده شد در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت بزودی روید // و چون آفتاب برآمد سوخته شد و از آن‌رو که ریشه نداشت خشکید // و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده آن را خفه نمود که ثمری نیاورد // و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود، که روید و نمو کرد و بار آورد. بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد // پس گفت: هر که گوش شنوا دارد بشنود // و چون به خلوت شد رفقای او با آن دوازده، شرح این مثل را از او پرسیدند. به ایشان گفت: به شما دانش سرّ ملکوت خدا عطا شده. اما به آنانی که بیرونند همه چیز به مثل‌ها می‌شود // تا نگران شده، بنگرند و نبینند و شنوا شده، نشنوند و نفهمند مبدا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود // و بدیشان گفت: آیا این مثل را نفهمیده‌اید، پس چگونه سایر مثل‌ها را خواهید فهمید؟ // برزگر کلام را می‌کارد // و اینانند به کناره‌ی راه، جایی که کلام کاشته می‌شود و چون شنیدند، فوراً شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می‌رباید // و ایضاً کاشته شده‌ی در سنگلاخ کسانی می‌باشند که چون کلام را

بشوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند // و لکن ریشه در خود ندارند، بلکه فانی می‌باشند و چون صدمه‌یی یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند // و کاشته شده‌ی در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام را شنوند // اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد // و کاشته شده‌ی در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد."

ص ۲۴۰

- سطر ۸، اصل عربی است: كَلَّمَا حَكَمَ بِهٖ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهٖ الشَّرْعُ وَ كَلَّمَا حَكَمَ بِهٖ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهٖ الْعَقْلُ.

- سطر ۱۸، مَن Manná: عبری است. در تورات و قرآن آمده. خوراکی است که خدا برای بنی‌اسرائیل فرستاد. شیرخشت و گز از گونه‌های مَن هستند. ( ف. م.)

ص ۲۴۲

- سطر ۱۴، مدعی (مدعا): موضوع.

- سطر ۱۹، پیش از این گذشت نک. ص ۱۴۷، سطر ۱.

- سطر ۲۰، اصل عربی است: مَحْسُوسٌ، و مِمَّا لَارِيبَ فِيهٖ.

ص ۲۴۳

- سطر ۷، بی‌پا: بدون پا، بی‌اصل.

- سطر ۱۵، اصل عربی است: تَمَنَعُ كَثْرَتُهُمْ عَن تَوَاطُّئِهِمْ عَلٰی الْكِذْبِ.

ص ۲۴۴

- سطر ۱، خیر مستفیض: یا خیر مشهور که راویان آن، که از معصوم روایت می‌کنند، از چند تن بیشترند ولی به حدّ تواتر نمی‌رسند. (فیض، ص ۳۲. ق. ر.)

- سطر ۱۸، انجیل لوقا، باب ۲۰:

- آیه‌ی ۴۱ " پس به ایشان گفت چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است؟".

- آیه‌ی ۴۲ " و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خدای من (حضرت مسیح) گفت به دست راست من بنشین".

- آیه‌ی ۴۳ " تا دشمنان تو را، پاینداز تو سازم".

- آیه‌ی ۴۴ " پس چون داود او را خداوند خود می‌خواند، چگونه پسر او باشد؟".

- سطر آخر، مزامیر: جمع مزمور، سرودها. (لسان العرب، ج ۲، ص ۳۴. ق. ر.)

ص ۲۴۶

- سطر ۱۱، " وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ ". ۳۳/۱۲ و بسیاری جاهای دیگر.

در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۷، به صورت زَيْغٌ آورده شده: " الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ " ۳/۷.

- سطر ۱۶، اصل عربی است: اَتَمَّا يَفْهَمُهُ مِّنْ خُوطَبٍ بِهٖ. یعنی حقیقت این معانی را خود پیامبر که مخاطب خداوند بوده، می‌داند.

" اَتَمَّا يَفْهَمُ (يَعْرِفُ) الْقُرْآنَ مِّنْ خُطُوبِ بِهٖ. " (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۹. ق. ر.)

- سطر ۲۰، اصل عربی است: الظَّاهِرُ بِنَفْسِهٖ وَ الْمُظْهِرُ لِغَيْرِهٖ. (بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۵۷. ق. ر.)

- سطر ۲۱، عمی (عما): کوری.

ص ۲۴۷

- سطر ۱۷، پیش از این گذشت. نک. ص ۲۴۶، سطر ۱۶.

- سطر ۲۰، مُمَثَّلٌ: تشبیه کرده، مانند قرار داده. (حقیقت)

- مرموز: رمزی.

- لازم: امری که خارج از ذات چیزی باشد، و در عین حال غیر منفک از آن بود: حرارت و آتش. در مقابل ملزوم.

- ملزوم: لازم شده، ملتمز.

- سطر ۲۱، مشارآلیه: اشاره شده به آن.  
 - سطر آخر، اصل عربی است: یا ایها الناس، یا ایها الذین آمنوا و یا اهل الکتاب.  
 در بسیاری از آیه‌های قرآن آمده. مراد از اهل کتاب: یهودیان و عیسویان است.  
 ص ۲۴۸  
 - سطر ۷، جهل مرکب: ندانسته‌یی که شخص خودش هم نمی‌داند که نمی‌داند.  
 ص ۲۴۹  
 - سطر ۱۶، اقامه‌ی بینه: آوردن دلیل.  
 ص ۲۵۰

- سطر ۲، دیده شد که شیر نر فرزندان خودش را کشت.  
 - سطر ۳، اهل ذکر: اصطلاح قرآنی است. ۱۶/۴۳  
 ذکر معانی بسیار دارد: یادآوری، پند، اندرز، ...  
 - سطر ۱۰، عبارت انجیل:

" در آن وقت عیسی توجه نموده گفت ای پدرِ مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان‌داشتی و به کودکان مکشوف کردی."  
 در ترجمه‌ی جدید فارسی "انجیل شریف" چاپ سوّم ۱۹۸۱:  
 " در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین تو را سپاس می‌گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده دلان آشکار ساخته‌ای."

« سخن از بی‌حرمتی یهودیان نسبت به تعطیل دینی روز شنبه است، که توضیح بیشتر آن در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۶۵ آمده است.

- با این‌که کار در آن روز منع و تحریم دینی شده بود، ایشان تدبیری کرده، روز پیش از شنبه، آبگیرها را در دریا باز می‌گذاشتند و روز یکشنبه ماهی‌ها را به تور می‌انداختند - و این درآمدن از پشتِ درِ خانه است."  
 (نک. نسخه‌ی عکسی تفسیر پاک، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۴، ص ۱)  
 ص ۲۵۷  
 - سطر ۶، یادآور سخن مولانا است:

« ... همچنان باشد که تو شمشیر پولاد هندی بی‌قیمتی، که آن در خزاین ملوک یابند، آورده باشی و ساطور گوشتِ گندیده کرده، که من این تیغ را معطل نمی‌دارم، به وی چندین مصلحت بجای می‌آورم، یا دیگ زرین را آورده‌ای و در وی شلغم می‌پزی، که به ذره‌یی از آن، صد دیگ به‌دست آید، یا کارد مَجوهر را میخِ کدوی شکسته کرده‌ای که من مصلحت می‌کنم و کدو را بروی می‌آویزم و این کارد را معطل نمی‌دارم. جای افسوس و خنده نباشد؟ چون کارِ آن کدو به میخ چوبین یا آهنین، که قیمت آن به پولی است، برمی‌آید. چه عقل باشد کارد صد دیناری را مشغول آن کردن؟» (قیه ما فیه، ویرایش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نهم تهران ۱۳۸۱، صص ۱۴ - ۱۵)

## متن گزارش‌های دیگران در باره‌ی نویسنده‌ی کتاب

۱- گوشه‌هایی از زندگی‌نامه‌ی ایشان به قلم فرزند ایشان، حاج شیخ مهدی نجم‌آبادی<sup>۱</sup>، زایش ۱۲۴۶، درگذشت ۱۳۳۶:

« تا زمانی که مرحوم والد انزال اختیار فرمودند از تدریس و امامت و ترافع که مدت سی سال علی‌الدوام به عهده گرفته بودند، در سنه ۱۳۱۰ هجری که سال وبایی بود، (یک دانشمند تاریخ سال وبایی را عبارت «غم بدریدن»<sup>۲</sup> انتخاب کرده بود و بی‌تناسب هم نبود. زیرا عبارت بود از قی و اسهال، بطوری که به فاصله‌ی ۴ ساعت یا پنج ساعت بدن مریض خالی از گوشت می‌شد. فقط یک اسکلت می‌ماند. چشم‌ها را غبار می‌گرفت و پشت ناخن‌ها بنفش می‌شد) و مرحوم والد علیه‌الرحمه در دو ماه محرم و صفر<sup>۳</sup> ۱۳۱۰ لیلاً و نهاراً مراقب بودند نه خودشان تنها بلکه به اتفاق و مصاحبت چند نفر اصحاب که صبح و عصر و شب تا دو ساعت از شب گذشته<sup>۴</sup> در محضر شریف حاضر بودند و خود نگارنده نیز جزو این اشخاص حاضر بودم و بالای سر هر مریض مبتلا که آشنا بود و یا از

<sup>۱</sup> - از یادداشت‌های روزانه‌ی حاج شیخ مهدی نجم‌آبادی در سال ۱۳۳۲.

<sup>۲</sup> - به حروف اجدد ۱۳۱۰.

<sup>۳</sup> - برابر با امرداد و شهریور ۱۲۷۱.

<sup>۴</sup> - دو از شب گذشته به اعتبار این که تابستان یا زمستان باشد، میان ساعت ۶ تا ۱۰ (۱۸ تا ۲۲ امروز) می‌باشد. (چون ساعت‌ها غروب کوک بود و دو از شب گذشته یعنی دو ساعت از غروب گذشته).

### پایانه

طایفه‌یی بود و خبر می‌شدیم و با کمال ملاحظت و مهربانی پرستاری می‌نمودیم و بعد از زهاق<sup>۱</sup> روح، تشییع جنازه به عهده‌ی همین اشخاص بود و گاهی خودشان هم به مصاحبت این اشخاص در تشییع حاضر می‌شدند تا بخاک سپرده می‌شد، میرزا قاسم خان و میرزا محمد خان حکیمی جزو اصحاب نامبرده بودند.

و آن زمان قبرستان چهارراه حسن‌آباد که فعلاً اطفائیه<sup>۲</sup> شده است، جای دفن اموات نبود لهذا مختارالسلطنه<sup>۳</sup> رئیس نظمیه بود در خارج دروازه یوسف‌آباد مقداری زمین برای دفن اموات تعیین کرده بود و ما چند جنازه را در آن هوای گرم بردیم در آنجا به خاک سپردیم. ولی بحمدالله دیگر آن مرض به آن شدت در ایران دیده نشد، مگر در سنه ۱۳۲۲ هجری که نگارنده در نجف اشرف بودم این مرض نامبرده هم در نجف و عراق عرب و هم در ایران شایع شد ولی باز مانند سال ۱۳۱۰ نبود و خیلی زود بر طرف شده بود.»

برویم بر سر مطلب. چون از این تاریخ (۱۳۱۰) به بعد مرحوم والد از خیابان شاپور<sup>۴</sup> هجرت فرمودند و در حسن‌آباد همین نقطه که مرقد شریف می‌باشد، سکونت اختیار فرمودند. تدریس و امامت و ترافع را ترک فرمودند، ولی نه بطور معمول، بلکه بطوریکه

<sup>۱</sup> - بیرون رفتن، خارج شدن.

<sup>۲</sup> - آتش نشانی

<sup>۳</sup> - می‌بایست این مختارالسلطنه پدر سرپاس مختاری رئیس نظمیه یا شهرتانی زمان رضا شاه باشد.

<sup>۴</sup> - امروز (۱۳۸۸) خیابان وحدت اسلامی.

اختصاص به خود آن مرحوم داشت. من جمله برای آشنا شدن خوانندگان به وضع ترافع معظم له عرض می‌شود:

پیرمردی مدعا علیه یک بانوی صاحب املاک، که در آذربایجان یا زنجان واقع شده بود. و البته همه می‌دانند که محضر ترافع و غیره در کنار خیابان مقابل مقبره کنونی بوده است. و بدون فرش روی زمین جلوس می‌فرمودند و حضار - هر که بود، عالی و دانی از قبیل سپهسالار آقا وجیه خان<sup>۱</sup> و علاء الدوله احمد و غیره - با نهایت افتخار حاضر می‌شدند و استفاده می‌نمودند.

بانوی مدعیه بر این شخص ادعا داشت که این شخص پیرمرد مباشر املاک من بوده، و چند سال است که به من چیزی نداده است و صورت حساب هم نمی‌دهد. والد مرحوم از این پیرمرد سؤال نمود که شغل شما در آن آبادی چه می‌باشد. گفت: مکتب داری. فرمود: سواد داری؟ گفت: خیر. فرمود: چطور مکتب داری هستی بدون سواد. چطور درس می‌دهی؟ عرض کرد: فقط خواندن را می‌توانم، ولی نوشتن را نمی‌توانم (این انکار برای این بود که خانم مدعیه چند نوشته به خط این پیرمرد ابراز نموده بود که بموجب

<sup>۱</sup> - آقا وجیه خان سپهسالار باید همان سیف الدوله، سلطان محمد میرزایی باشد که اعتماد السلطنه از او چند جا و در همه جا از او به نیکی یاد نمی‌کند. این لقب در شوال ۱۲۹۹ به او داده شده. در ۱۲۹۸ ژنرال آجودان خاصه ناصرالدین شاه شد. در ۱۳۰۱ بیگلر بیگی تبریز، ۱۳۰۵ حاکم ملایر، ۱۳۰۹ حاکم همدان، ۱۳۲۰ حاکم استرآباد... و ۱۳۳۹ در گذشت. در تهران خانقاه صفی علیشاه را ساخته زیرا مرید او بود. مسجد اقصی نیز در خیابان شاه‌آباد از محدثات او بود.

"چهل سال تاریخ ایران" ص ۶۱۰ و ۶۱۱.

این نوشته مباشر من بوده است و پیرمرد منکر بود و می‌گفت من سواد ندارم).

حضرت والد خطاب به وکیل این پیرمرد فرمود: "شما باید از محضر خارج شوید". وکیل هم که به نام شیخ جعفر کوچک معروف بود، اطاعت نمود و خارج شد. در اطراف خیابان قدم می‌زد و حضرت والد فرمودند: آقا کوچک! (لقب نگارنده آن زمان آقا کوچک بود) یک صفحه کاغذ و قلم و دوات بیاور! حاضر کردم. فرمودند: سر صفحه بنویس: "دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند"، نوشتم. فرمودند: بده به این پیرمرد. دادم. حضرت آقا فرمودند: در زیر این سطر بنویس. پیرمرد باکمال عجز و لابه عرض کرد: "آقا من قادر نیستم و بلد نیستم. آخر این چه تکلیف مالایطاق است می‌فرمایید؟" حضرت آقا فرمودند: "نگاه کن سطر بالا را هر قدر می‌توانی بنویس." بالاخره حضار بالاتفاق گفتند: ای پیرمرد قلم را به دست بگیر و صفحه را سیاه کن. پیرمرد اطاعت کرد و قلم را به دست گرفت و نوشت. البته سعی می‌کرد که طوری بنویسد که ابدأ شباهت به سطر بالا نداشته باشد ولی مع التأسف (نوشته‌ی او) به دست حضار افتاد و تمام به اتفاق گفتند این شخص سواد نوشتن دارد. و بعد خود پیرمرد عرض کرد: "حضرت آقا این خانم مرا خیلی اذیت و آزار کرد. اگر یک مجلس خصوصی امر بفرمایند تا من درد دل خود را عرض کنم." بعد محرمانه عرایض خود را بعرض رساند و منازعه به طور صلح خاتمه می‌یابد. و این رویه رسیدگی در تمام اوقات ترافع از آن مرحوم در جریان بود.

من جمله زمانی که در مدرسه‌ی خیابان شاپور اشتغال داشتند به این سه شغل: امامت و تدریس و ترافع.

یک محاکمه‌ی قابل استماع نیز که در نظر نگارنده هست این

بود:

ملکی در ورامین بود، بین مرحوم اجلال‌الملک و دیگری مورد نزاع بود و اجلال‌الملک متصرف بود و مدعا علیه چند نفر بودند. و مدت‌ها از طرف اجلال‌الملک شهود اقامه می‌شد بر تصرف و مالکیت خود. در اثناء محاکمه مرحوم حجة الاسلام والد بدون اطلاع کسی می‌روند ورامین در قریه‌ی مجاور قریه‌ی متنازع‌فیه شب را استراحت می‌فرمایند. صبح بدون آن که کسی را با خود همراه ببرند، منفرداً قدم زنان وارد قریه‌ی متنازع‌فیه می‌شوند. از درب خانه‌ی پیرمردی عبور می‌کنند و توقف می‌فرمایند. صاحب‌خانه جلوی درب‌خانه ایستاده بوده، سلام می‌کند و جواب می‌شنود و حضرت آقا در سکوی درب خانه جلوس می‌فرمایند. صاحب خانه اصرار می‌کند: " که حضرت آقا بفرمایند در منزل ". حضرت آقا می‌فرمایند: " همین جا خستگی رفع می‌شود. اگر یک فنجان چای بدهی ". صاحب‌خانه امر می‌کند که چای حاضر شود. خودش حضور آقا جلوس می‌کند، حضرت آقا می‌فرمایند: " این ده اربابی است یا خورده مالک است؟ ". صاحب خانه شرح مفصلی به عرض می‌رساند. (اگر چه نگارنده حضور نداشتم ولی آنچه شنیدم قریب به این مضامین بوده است).

داستانی نقل می‌کند و می‌گوید: " من طفل بودم. در این خانه بزرگ شدم و به این سن رسیدم. تفصیل این ملک این است، مال فلان کس بوده است. و آن شخص مرحوم می‌شود، وارث آن شخص هم مرحوم می‌شود. بالاخره به‌دست دو نفر می‌رسد و آقای اجلال‌الملک که در شهر منزل دارند می‌آید این دو نفر را فریب می‌دهد و ملک را از تصرف این دو نفر خارج می‌کند و در سال مبلغ

جزیی می‌دهد، تا ده سال قبل. آن دو نفر هم فوت می‌کنند و این ملک در تصرف آقای اجلال‌الملک می‌ماند. حالا مدتی است ورثه‌ی این دو نفر هر چه می‌دوند (به جایی نمی‌رسند)، و حالا شنیدم پهلوی آقا شیخ‌هادی در تهران مرافعه می‌کند و هر روز پول خرج می‌کند و شاهد زورکی درست می‌کند و می‌برد پهلوی آن آخوند و هنوز کارش به جایی نرسیده است."

مرحوم والد بعد از شنیدن این داستان تشریف می‌برند به همان قریه‌ی مجاور که شب بودند و بعد می‌آیند به شهر.

من الاتفاق یک نفر از شهود اجلال‌الملک، بعد از این تحقیقات مرحوم والد، همان شخصی می‌شود که این داستان را برای حضرت آقا نقل کرده است. وقتی می‌آید برای ادای شهادت می‌بیند یک آخوند دم درب خانه روی سکو جلوس فرموده است. مشغول می‌شود به ادای شهادت، ولی متحیر است که این شخص را من چندی قبل در جلوی منزل خود دیدم. همین شخص است یا مثل این شخص. بالاخره مرحوم والد ملتفت می‌شود ولی ابدأ اظهار آشنایی نمی‌کند. و این شخص هر چه مأمور بوده است از طرف اجلال‌الملک به عرض آقا می‌رساند و تمام برخلاف آنچه در آن روز معهود به عرض رسانده بوده است و در مراجعت به آقای اجلال‌الملک بین راه می‌گوید: " آقا شیخ‌هادی همین شخص است؟ " می‌گوید: " همین شخص است که روی زمین می‌نشیند و تمام مردم هم فقیر و غنی می‌آیند روی همین زمین می‌نشینند ". می‌گوید: " من به شما یک مطلبی بگویم، حقیقت امر اینست، همین شخص یک روز آمد از درب منزل من عبور کند و روی سکو نشست. من چای برای او آوردم و از من پرسید که این ملک اربابی است یا خورده مالک؟ من

هم از سیر تا پیاز از اوّل داستان این ملک، که اول مال کی بوده و چطور شده، همه را برای همین آقا عرض کردم. دیدید هی نگاه می‌کردم به صورت آقا. اوّل خیال نمی‌کردم که آن شخص است. حالا این آقا نمی‌گوید عجب مردکه‌ی خری یا متقلبی هست؟ آن روز می‌گفت این طور، حالا آمده است، می‌گوید این طور".

اجلال‌الملک دست روی دست می‌زند و می‌گوید: "تف بر روی تو بیاید، مردکه، خانه‌ی مرا خراب کردی". بالاخره اجلال‌الملک دیگر از خجالت خدمت حضرت آقا نمی‌رسد ولی بوسیله‌ی وکیل خود آقا سید علی قمی، که از وکلای آن زمان بوده است، مطلب به طور مصالحه خاتمه می‌یابد. و هر امری که حضرت آقا می‌فرماید اجلال‌الملک با نهایت افتخار می‌پذیرد.

پس از گزارش این دو فقره، از نحوه‌ی ترافغ نویسنده‌ی کتاب، در باره‌ی چگونگی تربیت و وارد کردن فرزندش به زندگی اجتماعی، و کسب معاش، گوشه‌یی از آن از نظر آگاهی به اندیشه‌های ایشان، مبنی بر این که روحانیت و اهل علم بودن کسب نیست، یکی دو نمونه می‌آورد:

«زمانی که مرحوم والد انعزال را اختیار فرمودند<sup>۱</sup> به من امر فرمودند برای تحصیل فقه در محضر حاجی شیخ فضل الله<sup>۲</sup> حاضر شو. و در این سال فرمودند من می‌خواهم ترا به کسب وادارم. و فرمودند پنج تومان به تو می‌دهم، پنج تومان هم به سید مهدی، دو

<sup>۱</sup>- از همان گزارش‌های روزانه‌ی بالا.

<sup>۲</sup>- در این سال، ۱۲۷۱ (۱۳۱۰ قمری) فرزند ایشان ۲۵ سال داشته.

<sup>۳</sup>- حاج شیخ فضل الله نوری.

نفر دکان عطاری را اداره کنید. ما هم اطاعت کردیم. دکان کوچکی که فعلاً راه رو حمام رازی<sup>۱</sup> است با ده تومان سرمایه مدت دو سال اداره می‌شد. نگارنده صبح می‌رفتم محضر مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری علیه الرحمه، فقه خارج استفاده می‌کردم که فعلاً آن خانه در گذر شیخ فضل الله<sup>۲</sup> است.

و بعد از درس می‌رفتم بازار خریداری اجناس عطاری به قدر لزوم تهیه می‌نمودم و عصرها من در دکان بودم و سید مهدی می‌رفت بازار.»

۲- گزیده‌هایی از زندگینامه‌ی نویسنده‌ی کتاب به قلم شیخ عبدالعلی بیدگلی:

نویسنده‌ی این کتاب، که در واقع "دیوان اشعار" اوست. مقدمه‌یی دارد که ۳۸ صفحه از کتاب ۱۴۸ صفحه‌یی را در بر می‌گیرد. بیشتر این مقدمه شرح خلیقات و رفتار و داوری‌ها و سخنانی است در ستایش نویسنده‌ی "تحریرالعقلا".

«... عمداً و ظاهراً از همه کس فریب می‌خوردند لیک در باطن آگاه از حقیقت حال بودند. چنان که روزی شرف اندوز پیشگاه مبارکش شدم. مردی مانند مار خوش خط و خال چسبیده به آقا پهلوی آن بزرگوار نشسته بود از سلامت نفس خود لاف می‌زد و وانمود می‌کرد که "من عقیده به مکافات دنیا و آخرت دارم" ... ولی چگونه

<sup>۱</sup>- مربوط به زمان نگارش زندگی‌نامه‌ی فرزند نویسنده (حاج شیخ مهدی).

<sup>۲</sup>- گذر شیخ فضل الله و مسجد شیخ فضل الله محله‌یی بود واقع در جنوب خاوری پارک شهر کنونی.



می‌گوید؟ به یک زبان چرب نرمی که شنونده گمان می‌کرد که چنین مذهب الخلقی در روزگار نبوده و نیست و چنین ... سقراط به این بی‌نفاقی بنوده. این حکایتش خیلی مزه داشت که گفت " در راه مگه در صحرا به ماری دوچار شدم. ترسیدم به من زبانی رساند. برای مدافعه چماقی سوی مار انداختم. پس از چند دقیقه به تلافی زدن مار اسبابی فراهم شد که چند چماق خوردم.

نگارنده دیدم که تیمسار<sup>۱</sup> آقا گوش می‌دهند، و آن مرد را می‌شناختم که فزون از دویست تن مردمان بی‌آزار گوشه‌گیر را به کشتن داده و آراسته به همه‌ی عیب شرعی و عرفی است. حجاج بن یوسف ثقفی بالنسبه به او رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، و ذَوَالْکِلاَع، سَيِّدُ السَّاجِدِينَ است ... من با خود اندیشیدم حضرت آقا عجب گول خوری است. أَشَقَى الْعَالَمِينَ را زین العابدین شناخت ... عجب کسی را ارادتمند شدم که سعید از شقی شناسد، پس چگونه راه راست از جاده‌ی کج داند. حوصله‌ام تنگ و با بخت خویش در جنگ شدم، اینهمه اقطاب و علما و زهاد دیدم ... عاقبت به کجا پایبند شدم ... یکان یکان به شمار می‌آوردم ... و افسوس می‌خوردم که به آقا سید علی تَلَمَّ مِی دل ندادم که از دل خیر می‌داد. چرا به درویش هندی دل ندادم؟ چرا پیش ملاحسینقلی همدانی یا حاجی ابراهیم خان نگر ویدم؟ همچنین پزمرده ... متحیر و خشمگین به حضرت آقا و آن مفسد شقی می‌نگریستم و بر بدبختی خویش می‌گریستم،

ناگاه آن خواجه‌ی گدانواز روی سوی بنده شکر خنده‌ی فرموده و فرمودند شیخ عبدالعلی تا چند بچه و کم ظرفی، گمان می‌کنی

<sup>۱</sup> - این واژه را نویسنده به معنای جناب و حضرت بکار برده است.

جز تو کسی چیزی نفهمیده؟ افعی که افسون بر نمی‌دارد. ببین حاجی چه می‌گوید."

من بنده دریافتم و یک تن دیگر. حاجی به خود بالیده باز به لاف پرداخت ...<sup>۱</sup>.

باز کمی پایین‌تر می‌نویسد:

« هنگامی مرد متهم بگناهی به آن آستان مبارک پناهیده، یکی از راپورت نویسان از آن پناهنده به نگارنده پیام آورد که به تو کاری دارم. من اندیشیدم که کار داشتن آن مرد به من متصور نیست، زیرا از من کاری ساخته نیست. چون راپورت نویس اصرار کرد که مرا بفرستد، گمانم رفت که می‌خواهد از من راپورتنی بدهد که مرا با مرد متهم همدست قلم دهد. نمی‌دانستم همه جور دروغ می‌توان گفت و نوشت، و پذیرفته هم هست. بنده از این بیم، هفت ماه شرفیاب آن آستان منیع مبارک نشدم و به کسی هم این اندیشه و سرگذشت را نگفتم. پس از آن که شرفیاب شدم، سرکار آقا فرمودند کجا بودی؟ بنده به رسم همیشه عرض کردم منزل بودم. فرمودند این مدت را می‌گویم نه اکنون را. عرض کردم گاهی شرفیاب شده شما درون خانه بوده‌اید. فرمودند چرا دروغ می‌گویی؟ این سخن بارها عرض نموده بودم که راست بود، ایشان هم چیزی نفرمودند. این بار که دروغ بود بحث فرمودند و فرمودند چرا می‌ترسیدی؟ گفتم نمی‌ترسیدم از چه بترسم؟.

<sup>۱</sup> - هنایش خرد ص ۱۳ و ۱۴.

چون پافشردم و بر سر سخن خود ایستادم سراغ یکی از راپورت نویسان را گرفتند و فهمانیدند که از ترس راپورت نمی‌آمدی. بنده سر به زیر شدم»<sup>۱</sup>.

از این نمونه‌ها در دیباچه‌ی دیوان موبد بیدگلی کم نیست و من به همین یکی دو نمونه بسنده کردم. پس از این کوتاه شده‌یی از ویژگی‌های اخلاقی و طرز زندگی ایشان از همین موبد بیدگلی چند نمونه می‌آورم:

« - حضرت آقا شب را نمی‌خوابیدند مگر اندک. بیشتر شب در گورستان و بیابان به پرستش یزدان بسر می‌بردند، چندان‌ی که می‌خفتند چون دو هم‌خوابه داشتند، یکی سالخورده و دیگری کم سال، هر شبی به منزل یکی تشریف می‌بردند و هرگز نوبه‌ی این را به خانه‌ی دیگری نمی‌بردند.

- به داد مظلومان می‌رسیدند.

- از بزرگان کناره و با گدایان همنشین بودند.

- بسیار هنگام، از قبیل گربه یا گوساله یا جز آن روی دامن پوستین ایشان می‌خفتند. چون آقا می‌خواستند برخیزند و حیوان خواب بود یا صبر می‌کردند تا بیدار شود یا پوستین را می‌گذاشتند می‌رفتند. سگ هرزه گردی در گوشه‌ی باغچه بچه کرده بود یکی از اصحاب توله‌سگان را برده بجای دوری انداخته بود. سگ از دوری توله سگانش بیتابی می‌کرد. بارها به مرد برنده فرمودند خوب کاری نکردی که بچه‌ها را از مادر جدا کردی.

- از مردم‌فریبی و ارادت داشتن به مردم بیزار بودند ولی با مردم رند مرید نشو آنس می‌گرفتند بلکه شوخی می‌فرمودند. در مقام شوخی و جز آن بسیار حاضر جواب بودند. چنان‌که روزی مردی سخن می‌گفت. آقا فرمودند اکنون این دروغ را ساختی یا پیش ساخته بودی؟ گوینده گفت من هرگز دروغ نگویم. فرمودند جز دروغ نگویی. گوینده گفت خدا یکی است. آقا فرمودند این از باب "اذا جئک المنافقون ... " (هرگاه منافقان بگویند تو پیامبر هستی، خداوند هم گواهی می‌دهد که تو پیامبری و نیز گواهی می‌دهد که مردم منافق دروغ می‌گویند. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۱).

- هیچ‌کس در هیچ مجادله و مباحثه بر ایشان فائق نمی‌آمد. با این‌که نه تکفیر می‌کردند نه دشنام می‌دادند و نه تغیر می‌کردند.

- هرگز اجرای حکم ایشان محتاج به حکومت عرف نبود بلکه خود محکوم علیه از روی منت اطاعت می‌کرد. روزی، بزرگی مدتی سخن راند و سوگندها بر طبق مدعای خود یاد کرد، به امید این‌که اکنون دیگر آقا دستوری می‌دهند او یک خانواده را نیست کند، و نگران فرمودن آقا شد. آقا در جواب فرمودند: "مال مردم که مباح نمی‌شود". در این هنگام معلوم است چه بر شخص بزرگ می‌گذرد.

- عیبی که از او گرفتند این‌که هرگونه آدم را پیش خود راه می‌دهد. جواب این‌که، نگارنده به خود ایشان گفتم. در بیابان ایشان بودند، هرکس هم می‌خواست آنجا می‌نشست کسی حق منع نداشت. «.

در همین دیوان موبد قصیده‌یی است از **نصرالله صبوچی** که در سوگ آن بزرگوار سروده است و با این بیت آغاز می‌شود:

« آوخ و درد که یک گل به گلستان جهان

<sup>۱</sup> - همان کتاب، صص ۱۶ و ۱۷

نشکفته است که نا رفته به تاراج خزان»

سپس سوگنامه‌ی خود این موبد است در سوگ حاج شیخ‌هادی که با این بیت آغاز می‌شود:

« پناهم به یزدان ز دیو بلید بنام خدایی که جان آفرید»

و سپس مخمسی با این بیت:

« آسمان شاید به سوک محور دین خون بگرید

مرکز ایمان نگون گردد از آن گردون بگرید»<sup>۱</sup>

۳- یادداشت‌های محسن نجم‌آبادی (فرزندزاده ایشان)، زایش

۱۲۵۷، درگذشت ۱۳۳۶ :

« دوران کودکی من مصادف بود با آخرین سال‌های حیات مرحوم شیخ‌هادی نجم‌آبادی جد بزرگوارم. اخلاق و رفتار وی را همه می‌دانستند و می‌شناختند. افکار آزادی وی با وضع روز تطبیق نمی‌کرد، به همین جهت وی همیشه از حکومت مطلقه اظهار نفرت می‌کرد و در خیال حکومتی بطرز جمهوری بود. این افکار در ما هم اثر کرد و بر روی همین سنخیت با آزادی خواهان و روشنفکران و کسانی که از وضع روز ناراضی بودند آشنا شدم...»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>- پیداست که در ساختن این اشعار و سوگنامه نظر به سوگنامه‌ی سعدی در مرگ "المستعصم بالله" داشته است.

<sup>۲</sup>- "حیدر خان عموغلی"، جلد یکم، اسماعیل رائین، چاپ تهران ۱۳۵۲ ص

۴- گزارش روانشاد آقا میرزا ابوالحسن خان فروغی (ذکاء الملک)، زایش ۱۳۰۱ق، درگذشت ۱۳۳۸، نگاه کن به مقدمه‌ی کتاب "تحریر العقلا" چاپ یکم و دوم.

۵- دکتر محمود نجم‌آبادی، زایش ۱۲۸۲، درگذشت ۱۳۸۰ :

« بنده از طرف مادر به آیت الله هادی نجم‌آبادی و از طرف پدر

به مرحوم حاج آقا محمد نجم‌آبادی می‌رسم.

جد مادری بنده که نامشان ذکر شد، روحانی مجتهد بسیار روشن دوران ناصری و مظفری بوده‌اند و نقل است که روزی ناصرالدین شاه به دیدنشان می‌رود و ایشان هم در حالی که در کنار خیابان، پلاسی انداخته و نشسته بودند باشاه ملاقات کرده‌اند.

...

چهار- پنج سال آغاز زندگی ما در همان خانه‌ی خشت و گلی ساخته مرحوم آقا شیخ‌هادی سپری شد، و خوب پس از آن (یعنی در حوالی پنج سالگی) به مدرسه‌ی که "شرکت گلستان" نامیده می‌شد رفتیم. این "مدرسه‌ی شرکت گلستان" در واقع همین جایی است که "بیمارستان وزیری"<sup>۱</sup> قرار دارد.

...

دو نفر از اعیان و رجال، یکی میرزا عیسی وزیر و دیگری سردار فیروزکوهی (منتظم الدوله)، به دیدن مرحوم آقا شیخ‌هادی رفته

<sup>۱</sup>- تاریخچه‌ی آن به صورت مفصل‌تر در ردیف کتاب‌های "انجمن آثار و مفاخر فرهنگی" در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است.

بودند و صحبت از هر دری شده بود، در ضمن صحبت‌ها نیز گفته بودند که "مقداری مال و منالی داریم و علاقه‌مندیم که بعد از ما صرف امور خیریه بشود. بفرمایید چه باید بکنیم؟" مرحوم آقا شیخ‌هادی هم به آن‌ها گفتند که "بروید کارخانه آدم سازی درست کنید!"، آن‌ها پرسیدند "کارخانه آدم‌سازی دیگر چیست؟". گفتند "نمی‌دانید! یا مدرسه است یا بیمارستان". آنگاه میرزا عیسی مسئولیت ساختن بیمارستان را بر عهده گرفت و سردار فیروزکوهی هم بنای مدرسه را. هر کدام نیز کار خود را به انجام رساندند. ... این سید جلیل‌القدر عالی‌شان (یعنی مرحوم میرزا عیسی) جد همین آقایان انتظام بود. وقتی که خواست بیمارستان را بنا کند، زمینش را آقا شیخ‌هادی از محل موقوفات تأمین کرد و همین آقا شیخ‌هادی به اندازه‌ای در این کار شوق داشت که حتی خودش در بسیاری موارد، دست به کار می‌شد و ساختمان آن را کاهگل مالی می‌کرد.

.....

شی را به یاد دارم که پسر دوم ایشان، مرحوم آقا شیخ مهدی نجم‌آبادی، یعنی دائی بنده، ناپدید شده بود. آن وقت‌ها در تهران چراغ برق نبود و همه از برای یافتن وی به این طرف و آن طرف روانه شدند؛ ولی هیچ فایده‌ای نکرد! تا آن‌که بعد از مدتی جست و جو او را یافتند و دیدند که به تقلید از پدرش، مشغول کاهگل مالی ساختمان بیمارستان است! عجیب است!

...

در هر حال وقتی بیمارستان ساخته شد، نخست اتاق عملش را درست کردند و اولین عمل جراحی هم که در آنجا انجام گرفت، یک عمل آپاندیسیت بود. ... وقتی اتاق عمل را مهیا کردند، پزشکی

آلمانی تبار به نام دکتر لف (Luff) جراح آنجا شد. وی هم در بیمارستان وزیری بود و هم در بیمارستان سینای کنونی. ... این دکتر لف آماده انجام عمل آپاندیسیت می‌شد که آقا شیخ‌هادی هم پیراهن سفیدی پوشیده و آماده شده بود تا با جراح به اتاق عمل برود! عجب روحانی غریبی بود! دکتر لف نیز خیلی تعجب کرد و آن روز عمل به خوبی انجام شد و شگفت آنکه مرحوم آقا شیخ‌هادی در تمام مدت با دقت و کنجکاو بسیار ناظر جریان عمل بود...»

۶- علی اکبر دهخدا، زایش ۱۲۹۷ق، درگذشت ۱۳۳۶:

در خاطراتش می‌نویسد: " ... در حجره‌های مختلف علوم قدیم را فراگرفتم. معلم من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی نجم‌آبادی بودند."

در جای دیگر: " هر چه دارم از این سه وجود استثنایی<sup>۱</sup> است و برای کمتر کسی این سه نعمت یکجا جمع شده است و قصورها از من است نه از نقص وسائل."

۷- محمد قزوینی، زایش ۱۲۹۴ق، درگذشت ۱۳۲۸:

« از جمله بزرگوارانی که از انفاس قدسیه‌ی ایشان بدون تدریس و تدریس کتب رسمی به قدر استعداد خود کسب فیوضات نمودم مرحوم حاجی شیخ‌هادی نجم‌آبادی قدس سره است. قریب دو سه سال هر روز مقارن غروب آفتاب، تا یکی دو از شب رفته، با

<sup>۱</sup> - مراد از سه وجود استثنایی، مادر، شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ‌هادی نجم‌آبادی هستند.

یکی از رفقا به مجلس محاضره‌ی مخصوص ایشان که در بیرونی منزلشان در حسن‌آباد در روی ریگ و زمین بی‌فرش منعقد می‌شد حاضر می‌شدم و از مفارضات کثیرالبرکات آن وجود مقدس و اجله‌ی اصحاب و تلامذه‌ی ایشان مستفیض می‌گردیدم سادگی اطوار و حرکات و سکنات آن بزرگوار و آزادی خیالشان به تمام معنی کلمه، و خدمتی که در بیداری اذهان و خرقِ حُجب موهومات و باز کردن چشم‌ها و گوش‌های طبقات منورالفکر و عناصر مستعدّه‌ی ایران در آن دوره کرده‌اند. و غرابت اوضاع مجالس ایشان، و حضور اغلب ارباب مذاهب مختلفه و ملل متنوعه، از مسلمان و یهود و بابی و غیره، هم در آن مجالس و مباحثات آن‌ها در انواع مسائل مذهبی و غیره در حضور ایشان در کمال آزادی طنز و استهزا نسبت به موهومات که بر وجنات بیان و فلتات لسان ایشان و عموم اصحاب و تلامذه‌ی ایشان لایح بود؛ و اطاعت و احترام فوق‌العاده که اصحاب آن بزرگوار نسبت به ایشان اظهار می‌نمودند. چنان‌که تقریباً حرکتی و تبسمی در حضور ایشان از آن‌ها صادر نمی‌شد، همه‌ی این امور از غرایب وقایع عصر اخیر و مشهور بین‌الجمهور است. برای شرح حالات آن مرحوم يك کتاب می‌توان نوشت.»

۸- یحیی دولت‌آبادی، زایش ۱۲۷۹ق، درگذشت ۱۳۱۸، در

"حیات یحیی":

هنگامی که سخن از اقامت دو ساله‌ی او (یحیی دولت‌آبادی) در تهران است (۱۲۹۷ - ۱۲۹۹)، در این هنگام که ۱۷ ساله بوده پدرش

سفری به خراسان می‌کند، او و برادر بزرگتر را در تهران می‌گذارد، می‌نویسد:

« و دیگر از مطالبی که در این شهر امروز اهمیت دارد رفتار دور از عادت معمول شیخ‌هادی نجم‌آبادی است.

شیخ نجم‌آبادی از روحانیان معروف و از بیداران عصر حاضر است. شخصی است تنومند کوتاه قامت و سبزه چرده، محاسن سفید محرایی دارد. چشم و ابروی درشت، آثار جرئت و جلالت از صورتش نمایان، لباس بلند ساده در بر، عمامه‌ی سفید کوچکی بر سر دارد.

زندگانی او و خانواده‌اش بی‌نهایت ساده و بی‌آلایش است. این شخص سال‌ها در طهران مرجع تدریس فقه و قضاوت شرعی بوده و بدون هیچگونه ایرادی، که بتوان در کار او گرفت، صورت شرع نزد او محفوظ، در رسیدگی به امور دقیق، در صدور احکام با احتیاط، خط و مهر خود را بی‌نهایت محترم نگاه داشته. زبانش در بیان احکام شرعی و نشر اخلاق نیکو آزاد و در تخطئه نمودن علنی از روحانی نمایان و رفتار طمعکارانه آن‌ها بی‌احتراز است.

جمعی از رجال دولت و غیره به او اظهار عقیدت می‌نمایند. در سلسله‌ی طلاب کسانی هستند که در باره‌ی او غلو نموده او را دارای مقامات عالی‌تر می‌دانند، و چیزی که قابل انکار نیست این است که رفتار او به مروّجین شرع احمدی شبیه‌تر است تا رفتار بسیاری از هم‌کسوتان وی.

و بهمین سبب است که بعضی از رؤسای روحانی، یعنی کسانی که شیخ معظم رفتار آن‌ها را تخطئه می‌نماید، بر او حسد برده و او

را به کفر و زندقه نسبت می‌دهند. بی‌آنکه گفته‌ی هیچ‌کس او را از پیروی خیال خود باز دارد.

یکی از واعظین معروف به خوش‌آمد بدخواهان شیخ در مجمع عمومی زبان سوء در باره‌ی او می‌گشاید. چون خبر به شیخ می‌رسد می‌گوید: "هر چه می‌خواهم این چهار روزه‌ی عمر را به گمنامی زندگانی نمایم باز هم این مردم در صدد اشتها ما بر می‌آیند".

شیخ در مقابل حمله‌های حاسدین کاری که کرده این است از حضور در مجالس عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساک می‌نماید. و این رفتار او را محترم‌تر نموده، بر اهمیت موقعش افزوده است.

سن من اجازت نمی‌دهد که در محضر شیخ استفاده نمایم ولی اخبار او را بوسیله‌ی دوستان و تربیت یافتگانش می‌شنوم و او را قلباً دوست می‌دارم.

در میان اصحاب شیخ با کسی که از همه بیشتر مانوس شده‌ام آقا سید اسدالله خرقانی است. آقا سید اسدالله شخصی فاضل و با ذوق است. سر پرشوری دارد. و در محله‌ی سنگلج تهران در مدرسه‌ی میرزا زکی در حجره‌ی کوچکی با زندگی ساده‌یی بسر می‌برد و تدریس مختصری می‌نماید. جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند. در محضر شیخ‌هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده می‌شود. خالی از خودخواهی و تهور هم نیست.

در صفحه‌ی ۱۰۸ فصل شانزدهم دخانیه و فسخ آن در ۱۳۰۷

قمری، می‌نویسد:

«در این ایام نگارنده در حوزه‌ی درس آقا میرزا حسن<sup>۱</sup> حاضر می‌شوم همه روزه پیش از شروع بدرس میرزا شرحی راجع به این کار برای طلاب بیان نموده، مضرت‌های این امتیاز<sup>۲</sup> را آنطور که دستور به او داده‌اند شرح می‌دهد و ضمناً می‌گوید دوست می‌دارم پرده‌ی نازکی که میان دولت و ملت باقی است برداشته نشود و با رعایت ادب و احترام موفق به برهم زدن این امتیاز نگردیم و این پرده‌ی نازک شاید همان پرده‌یی باشد که بر روی دورویی شاه و نایب‌السلطنه در مقابل انگلستان و صدراعظم کشیده شده است و به هر صورت یکی از طلاب محضر میرزای آشتیانی آقا سید اسدالله خرقانی است که از اصحاب آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی است. در این وقت حوزه‌ی او هدف حمله‌ی پاره‌یی از روحانی نمایان شده است، تا از ریث (= آلوده کردن) بدخواهان خویش در امان باشد، به حوزه‌ی درس میرزای آشتیانی حاضر می‌شود. اما کامران میرزا را دشمن تمام تجددخواهان می‌شناسد.»

در صفحه‌ی ۱۲۴ فصل نوزدهم، اوضاع ملکی و احوال بیداران،

می‌نویسد:

«میرزا علی‌خان امین‌الدوله که کمال ضدیت را با امین‌السلطان دارد. در باطن سرسلسله‌ی این قوم شناخته می‌شود. برادر او مجد الملک نیز از اشخاص محترم این حوزه می‌باشد. از روسای روحانی، حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی و حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی، پدر بزرگوار من پیشقدمی نسبت به دیگران دارند.»

۱- آشتیانی.

۲- امتیاز رژی تنباکو س. ن.

در صفحه‌ی ۱۸۵ فصل بیست و ششم، خیریه، رشدیه و انجمن،

می‌نویسد:

«پیش از شروع مطلب باید از وزارت سردارمکرم درباره‌ی دارالایتام کلمه‌ای چند بنگارم: میرزا کریم‌خان سردارمکرم در پرتو روشنی افکار عالی مقتدای خود، حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی، و در سایه نیت پاک خویش مدتی است در صدد دارالایتامی است. بدیهی است که حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی که از همفکران وزیر اعظم و نسبت به او سمت پیشوایی دارد و بیش از دیگر روحانیان تجدّد خواه، افکار معارف‌پرورانه‌ی سردار را ترویج می‌کند.

سردارمکرم از وزیر اعظم رخصت طلبیده، جمعی از دوستان معارف‌خواه را به خانه دعوت نموده، در کار تأسیس دارالایتام و بنای آن مشورت می‌نماید. این مجلس که در اواسط ماه رجب ۱۳۱۵ منعقد گردید، اول مجلس است که برای مشورت در کار معارف، به صورت ملی منعقد گردیده.»

۹- حاج علی‌اکبر صنعتی :

دیگر از کسانی که مستقیماً چند لحظه‌ی ایشان را دیده بوده است حاج علی‌اکبر کرمانی پدر روانشاد عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی است که هنگام سپردن نامه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) از استانبول به ایشان، لحظاتی را با ایشان

<sup>۱</sup> - حدود بیستم آذر ۱۲۷۶.

بسربرده و تفصیل آن را فرزندش (یعنی خود صنعتی زاده) در گزارش زندگی‌نامه‌ی خود بازگو کرده است.<sup>۱</sup>

۱۰- محمدحسن اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله)، درگذشت

۱۳۱۳ق، در المآثر و الآثار:

### « حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی

امروز از مجتهدین مسلم دارالخلافة و مرجع حکومت شرعیه است. و در جرگه‌ی مجتهدین عصر به درویش نهادی و بی تکلیفی امتیازی مخصوص دارد. و در زهد و ورع بسیار کم عدیل است. و با علماء هر مذهب و هر آیین آمیختن دوست می‌دارد، و بی‌محابا با کافه‌ی دانشورانِ فِرَقِ دنیا و رؤسای دینی هر نحله مُجالست می‌فرماید و به سخنان منتقدانه‌ی فضلی وقت عنایتی نمی‌آورد. در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و رجال و مقالات و غیرها، من‌العلوم و المعارف و الاطلاعات، از متفردین متبحرین معدود می‌گردد.»<sup>۲</sup>

۱۱- ادوارد گ. براون، زایش ۱۲۴۰، درگذشت ۱۳۰۵ :

Edward Granville Brown

«حضرت شیخ از مجتهدین طبقه اول و در تمام عمر دیناری از احدی نگرفته و زندگی خود را به پرهیزکاری و زهد و تقوی یا به قول میرزا رضا کرمانی رحمة الله علیه به آدم ساختن بسر برده

<sup>۱</sup> - ع. ح. صنعتی زاده کرمانی: "روزگاری که گذشت". تهران ۱۳۴۶ ص ۴۳ و پس از آن.

<sup>۲</sup> - "چهل سال تاریخ ایران"، ویراستار: ایرج افشار، جلد اول، صفحه ۲۰۱.

است. هرروز عصر در روی زمین، بیرون منزل خویش می‌نشست، و از هر طبقه و هر مذهب خواه نوکر باب، عالم، شاهزاده، شاعر، خواه سنی، شیعه، بابی، ارمنی، یهودی، علی‌اللهی و غیره که به خدمتش می‌رسیدند، پذیرایی می‌نمود. و با کمال آزادی از هر در با آنان صحبت می‌داشت.

یکی از اشخاصی که برای بیداری ایرانیان زحمت کشیده و خدمت نموده همانا حضرت ایشان‌اند، چه اساساً دشمن موهومات بوده و بسیاری از مجاهدین راه حریت را او تربیت فرموده، یعنی از آن منبع آب‌حیات سیراب شده‌اند. میرزا احمد کرمانی، سیدحسن صاحب‌الزمانی و بسیاری از مشروطه‌طلبان از درگاه او درپوزه‌همت می‌نمودند. سید محمد طباطبایی که برای مشروطیت ایران خدماتی شایان کرده، در اول از شاگردان حاجی بوده ولی در آخر بواسطه اینکه پدرش سیدصادق، حاجی بزرگوار و مجتهد عالیقدر را علناً تکفیر نمود از عقاید خود برگشت.

این تکفیر نتیجه نبخشید، چه: خورشید را به گل نمی‌توان پوشاند و از اینرو باعث شهرت آن مقتدا گردید، بقسمی که نه فقط نایب‌السلطنه و وزرای درجه اول چون امین‌السلطان (درست: امین الدوله) و غیره، به خدمتش می‌رسیدند، بلکه ناصرالدین شاه، شخصاً به زیارتش آمد و شیخ همه را بدون اینکه مابین غنی و فقیر فرقی گذارد، در بیرون خانه‌اش پذیرایی فرمود. فقط در موقع ورود شاه از جای برخاست و این التفات را به احدی دیگر نمی‌نمود.

روزی نظام‌السلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر مالیّه‌ی آن زمان خدمتش رسید و او را در روی خاک بیرون خانه نشسته دید که مریدان بگردش حلقه زده، چنانچه هاتف اصفهانی سرود:

پیر در صدر و می‌کشانش گردش

به ادب گرد پیر مغیبه گان

رئیس‌الوزراء باکمال احترام در مقابل حضرتش سر فروآورد، حاجی فقط فرمودند "علیکم السلام" و چون در روی خاک نشست، مجتهد بزرگوار بدون اینکه از جای بلند شود یا حرکتی نماید، تکانی خورده، فرمودند "یا الله"، پس به سیدی که در آن نزدیکی قهوه‌خانه‌ی داشت امر کرد چای و غلیان بیاورد. در حال، قهوه‌چی یک غلیان معمولی و یک فنجان چای در استکان بسیار ساده حاضر ساخت. نظام‌السلطنه اجازه خواست از خانه‌ی شخصی خود اسباب چای حاضر سازند. حضرت حاجی فرمودند: "هر چه می‌خواهی بنمای"، فوراً مستخدم وزیر از خانه‌ی شخصی ارباب خود اسباب چای نقره و غلیان ظریفی حاضر ساخت.

حاجی هادی چندین پسر بافضل و کمال داشت. همه را وادار نمود به کسب زندگانی و معیشت خود را اداره کنند. یکی از آنان میرزا مهدی دکان عطاری داشت. به او غدغن نموده بود که هر وقت به بازار می‌رود که قند یا چیز دیگر بفروشد (بخرد)، خود باید حمل بار خویش نماید و حمل نگیرد. بدین جهت با وجود مقام علم و کمالی که داشت، او را در بازار می‌دیدند بار بر روی شانه‌ی خود گذاشته نفس زنان و عرق ریزان خسته و هلاک در مقابل چشم مردم طی طریق می‌نماید.

همچنین یکی از شاگردان خویش را وادار کرد که در قهوه‌خانه‌ی قصر، بین طهران و شمیران، خدمت کند. در آنجا این شاگرد بزرگ روزی سی‌شاهی‌عایدی داشت. وقتی همین شخص را



دیدند که گرسنه افتاده و مدت ۲۴ ساعت چیزی نخورده، چون مجتهد بزرگوار به او نصیحت کرده بود که تا پول پیدا نکند حق ندارد چیزی بخورد و خود هم یک شاهی در جیب نداشته و نخواست است در آن روز تحصیل خود را ترک کند و پی کار رود.

روزی حسین خان تریاکی بخدمتش رسیده و عرض کرد که دو روز است تریاک ندارم و پنج شاهی برای خریدن آن لازم است. حضرت حجة الاسلام نه فقط خود چیزی عطا نفرمودند، بلکه سردارمکرم (فیروزکوهی) را هم منع نمودند چیزی بدهد و فرمودند "به کسی که پول را صرف تریاک می کند کمک حرام است". حسین خان مأیوس شده می رفت و نفرین کنان می گفت: "خدا عذابت را زیاد کند که نه خود چیزی دادی و نه گذاشتی دیگران چیزی بدهند، در حالی که من از بی تریاکی دارم می میرم"<sup>۱</sup>

۱۲- اعتراف های میرزا رضا کرمانی، زایش ۱۲۸۰ق، درگذشت ۱۳۱۴ق، از مجله ی "صوراصرافیل":

.....  
«س- در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید؟  
ج - چرا یک مرتبه آمدم مستقیماً بمنزل (حاج شیخ هادی) رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یک تومان هم

<sup>۱</sup> - روزنامه ی رستاخیز، مهر، آبان، آذر ۱۲۹۳ (۱۳۳۲ق) (دوازده سال پس از درگذشت نویسنده ی کتاب) به مدیریت عبدالله رازی.

خرجی از ایشان گرفته مجدداً همانطوری که مخفی به شهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم.

س - دیگر بشهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید؟

ج - خیر ابدأ بشهر نیامدم.

.....

س - شما از کجا در تمام این شهر حاجی شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه ی آشنایی و اختصاصی داشتید؟  
ج - اگر سابقه و اختصاصی نداشتم که از من مهمان داری نمی کرد. حاجی شیخ هادی که باحدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی می کند.

س - مگر حاجی شیخ هادی با شما هم عقیده و هم خیال است؟

ج - اگر هم عقیده و هم خیال نبود بمنزلش نمی رفتم.

س - پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه بایشان هم اظهار کردی؟

ج - خیر لازم نبود که بایشان اظهار بکنم.

س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی؟  
ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد. وانگهی شما چه می گوئید مگر حاجی شیخ هادی تنهاست که با من هم خیال باشد. عرض کردم اغلب مردم با من هم خیال هستند. مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - صوراصرافیل شماره ۱۰، صفحه ی ۳، مرداد ۱۲۸۶، "بقیه استنطاق با میرزا محمدرضا از شماره ۹".

« س - (ملاصادق کوسه) محرر (آقا سید علی اکبر<sup>۱</sup>) با تو چه کار داشت؟ شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود. ج - خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر نیم ساعت با ایشان حرف زد. التماس کردم که یک طوری برای من تحصیل امنیّت کنند که از شر حضرات در امان باشم بیایم شهر. آقا سید علی اکبر گفتند من به این کارها کاری ندارم. ملاصادق محرران هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم. از آقای حاجی شیخ‌هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم. گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آن‌ها خواهش کنم. ابدأً از آن‌ها خواهش نمی‌کنم.

س - چطور شد که تو با این همه وحشت که از آمدن شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاجی شیخ‌هادی نرفتی. واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی؟ ج - خیر کاغذ و پیغامی نداشتم. مگر اینکه آقای حاجی شیخ‌هادی را از سایر مردم انسان‌تر می‌دانم. با او می‌شود دو کلمه صحبت کرد. س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی؟

ج - والله مشرب آقای حاجی شیخ‌هادی معلوم است که چه قسم صحبت می‌کند. او روز که در کنار خیابان روی خاک‌ها نشسته است مشغول آدم سازی است. و تا بحال اقلاب بیست هزار آدم درست کرده است. و پرده از پیش چشمشان برداشته است و همه بیدار شده مطلب فهمیده‌اند.

س - با سید جمال‌الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد؟ ج - چه عرض کنم درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد. اما از معتقدین (سید) است و او را مرد بزرگی می‌داند. هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخیلی بمردم این روزگار ندارد. حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است. تمام فیلسوف‌ها و حکمای بزرگ فرنگ و همهی روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است. و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست. واضح است حاجی شیخ‌هادی هم شعور دارد. مثل بعضی از آخوندهای بی‌شعور نیست.<sup>۱</sup>

« س - ...

ج - ... رفتم بطرف اسلامبول. آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان‌سخت بودی. چرا نکشتی؟ در مراجعت آمدم بارفروش (امروز بابل) در کاروانسرای حاجی سید حسین. از یک میوه فروش طپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ خریدم سه تومان و دوهزار<sup>۲</sup> و بخیال نایب السلطنه بودم تا دو روز قبل از تحویل بحضرت عبدالعظیم هم آمدم. در این مدت هم غیر از دوشب که شهر آمده منزل حاجی شیخ‌هادی ماندم و از ایشان سفارش‌نامه خواستم و گفتم شنیده‌ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد. سفارش باو بنویسید. حاجی شیخ‌هادی گفت من

<sup>۱</sup> - همان، ص ۴.

<sup>۲</sup> - سی و دو ریال.

اطمینان ندارم و نمی‌نویسم. دوباره مراجعت کردم دیگر ابدأ بجائی نرفتم...»<sup>۱</sup>

۱۳- ناظم الاسلام کرمانی، زایش ۱۲۸۰ق، درگذشت ۱۳۳۷ق، در کتاب (تاریخ بیداری ایرانیان) در رابطه با واقعه‌ی تحریم تنباکو در زمان ناصرالدین شاه می‌نویسد:<sup>۲</sup>

"مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره (تحریم تنباکو) حاضر نشد لکن پیغام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم. مخصوص به وقتی دون وقتی نیست. و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عتبات شد اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده حرکت نماید من می‌باشم.

بنده‌ی نگارنده در مجلس مرحوم حاج شیخ‌هادی بودم که این

مذاکره را فرمود."

دیگر در رابطه با میرزا رضا کرمانی است. می‌نویسد:<sup>۳</sup>

"در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود در نزدیکی خانه‌ی حاج شیخ‌هادی مرحوم نجم‌آبادی، آقا میرزا حسن کرمانی، آقا شیخ محمدعلی دزفولی، که امروز به شغل عطاری مشغول است، و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ‌هادی چهلم میرزا را

۱- همان، صص ۷ و ۸.

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۴.

۳- همان، صص ۹۷ و ۹۸.

گرفتند ... لکن طعام حاضرین این مجلس بادمجان بریان کرده و نان و نمک بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزا رضا گفتند.

سال میرزا را مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت ۵ از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند: شخص حاج شیخ‌هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ‌هادی. طعام آن مجلس را خود حاج شیخ‌هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده و آن عبارت بود از یک چارک برنج گرده و یک سیر روغن و دو سیر شیره و سه عدد نان. پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزا رضا کرمانی. از نتایج این مجلس بود: اقدام امین الدوله به افتتاح مدرسه‌ی رشدیه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکتب."

## فهرست ها

فهرست عنوان های کتاب

نام کسان

نام نویسندگان و کتاب هایشان

نام جای ها

دیگر نام ها

این کتاب از طرف مجموعه مورخین منتشر شده است.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

## فهرست عنوان‌های کتاب

- ۲۲ - یکتاپرستی و رسالت پیامبران
- ۲۲ - کناره‌گیری مردم از پیامبران
- ۲۳ - مَلْکِی صَدَق
- ۲۴ - یوسف و فرعون
- ۲۵ - یعقوب و فرزندان
- ۲۶ - خواست خداوندی
- ۲۶ - موسی و فرعون
- ۲۷ - خواست مردم: شفیع ظاهری
- ۲۸ - چهل سال سرگردانی
- ۲۸ - نوح و قوم او
- ۲۹ - اصل شریعت
- ۳۰ - هوای نفس و وهم
- ۳۱ - توابع - تأویل برای
- ۳۲ - ضروری‌ها
- ۳۴ - بزرگان زمان و اغراض نفسانی
- ۳۴ - معجز عیسی
- ۳۵ - حضرت نوح
- ۳۶ - ایمان به غیب - بزرگ زمان و مدعیان
- ۳۸ - دلیل و مدلول
- ۳۹ - حکایت

- ۴۰ - درد و همیات ذهنی  
 ۴۱ - حصول یقین  
 ۴۲ - حُب نشو  
 ۴۳ - تحقیق در مذاهب دیگر  
 ۴۳ - باز هم حُب نشو و تواتر  
 ۴۵ - ردیه‌ها  
 ۴۵ - چاره جویی غرض‌ها و مرض‌ها  
 ۴۶ - بیماری‌ها  
 ۴۷ - بیماری دیگر: حُب نشو  
 ۴۸ - بیماری‌های نفسانی  
 ۴۹ - بازگشت به راه یکتاپرستی  
 ۵۰ - شاخ و برگ برای شریعت  
 ۵۱ - پدیده‌های هر شریعت  
 ۵۱ - تعطیل شنبه  
 ۵۳ - دروغ بستن‌ها  
 ۵۵ - راهنمای کل  
 ۵۶ - حضرت عیسی و کلمه  
 ۵۶ - خطرات غلو  
 ۵۷ - بزرگان زمان و مردم  
 ۵۷ - چه باید کرد؟  
 ۵۸ - اهل بَغی  
 ۶۰ - بازگشت به داستان حضرت عیسی  
 ۶۲ - بیماری‌های نفسانی  
 ۶۳ - چه گفته شده، نه چه کسی گفته

- ۶۵ - پیامبر اسلام  
 ۶۶ - مهاجرت  
 ۶۸ - در راه یکتاپرستی  
 ۷۰ - که "یکی" هست  
 ۷۱ - حقیقت ایمان به تمام دل و جان  
 ۷۲ - پیامبری و پادشاهی  
 ۷۳ - درجات ایمان  
 ۷۴ - اسلام ظاهری  
 ۷۵ - ایمان ظاهری  
 ۷۵ - صدر اسلام  
 ۷۶ - حفظ حوزه‌ی اسلام  
 ۷۶ - حفظ ظاهر دنیا  
 ۷۷ - باز هم تأویل  
 ۷۹ - جلوه در انتظار  
 ۸۰ - افراط در محبت و پی‌آمد آن  
 ۸۱ - غزیت اسلام  
 ۸۳ - رکن رابع  
 ۸۳ - حالات علم لدنی  
 ۸۴ - قیامت موعود  
 ۸۴ - کتابی نوین  
 ۸۵ - گونه‌های گروه به پیامبر  
 ۸۶ - حضرت عیسی و حضرت یحیی  
 ۸۷ - دوستی ندیده از پیش

۸۸	- سنجش سخن به عقل، نه به وهم
۸۹	- وجوب نماز جمعه - تخلیه‌ی ذهن
۹۰	- گونه‌های دیگر گروش
۹۷	- اعجاز قرآن
۱۲۱	- درون مایه‌ی قرآن
۱۲۴	- گونه‌های شرک ورزی
۱۲۵	- راهنمایان پلید
۱۲۶	- شیطان‌های انسان نما
۱۲۷	- پیروی از حق نه از شیطان
۱۲۹	- دانشمند لال
۱۳۲	- دین داران دروغین و دارزدن حضرت عیسی
۱۳۳	- پیروی از خرد
۱۳۳	- سخن پیامر
۱۳۴	- پذیرش سخن درست به هر بهایی
۱۳۴	- چه می‌گویند، نه، که می‌گویند
۱۳۵	- نشان بزرگی
۱۳۵	- سخن درست
۱۳۶	- دور از خودپرستی
۱۳۷	- ستاره و آفتاب پرستی
۱۳۹	- نظر به خداوند
۱۴۰	- نیایش تصویر
۱۴۲	- گونه‌های دیگر شرک
۱۴۳	- حکم خرد
۱۴۴	- درون مایه‌ی قرآن

۱۴۵	- آخرت	۸۸
۱۴۶	- ترس و امید	۸۹
۱۴۷	- مطالعه‌ی خردمندان‌ی قرآن	۹۰
۱۴۸	- حاضران هنگام صدور وحی	۹۷
۱۴۹	- آن روز و امروز	۱۲۱
۱۵۰	- یاری از علم اعداد و ابجد	۱۲۴
۱۵۲	- آنروز	۱۲۵
۱۵۲	- و امروز	۱۲۶
۱۵۴	- رمزهای سخنان آسمانی	۱۲۷
۱۵۶	- میراننده‌ی دل: هوی و وهم	۱۲۹
۱۵۷	- پیروی از خرد	۱۳۲
۱۵۸	- فریب‌های شیطان - وسوسه‌های نفسانی	۱۳۳
۱۵۸	- ادعاهای بلند پروازانه	۱۳۳
۱۵۹	- مظهر حق	۱۳۴
۱۶۰	- گوساله پرستی و ایمان	۱۳۴
۱۶۰	- مقدمه‌های غیر قطعی	۱۳۵
۱۶۱	- سخنان پادری	۱۳۵
۱۶۳	- بنیاد اصول و فروع دین	۱۳۶
۱۶۳	- باز هم پادری	۱۳۷
۱۶۴	- در صدر اسلام	۱۳۹
۱۶۷	- گرفتاری‌های هوی و وهم	۱۴۰
۱۶۸	- اصول کارهای حرام	۱۴۲
۱۶۹	- پذیرش اسلام	۱۴۳
۱۷۰	- حق و اهریمن	۱۴۴

پایانه

۱۷۰	- محسناتِ اسلام
۱۷۲	- یگانگی خداوند
۱۷۳	- پسند حق
۱۷۴	- اسلام و نظم جهانی
۱۷۶	- بیدار باش!
۱۷۷	- خواسته‌های نفسانی
۱۷۸	- اسلام و پادشاهی
۱۸۰	- هوای نفس و خودپرستی
۱۸۱	- زیان‌کارترین مردم
۱۸۳	- غفلت از زیردستان
۱۸۳	- شرکِ غَلُو
۱۸۴	- پادشاه و رعیت
۱۸۴	پس از پیامبر
۱۸۶	- آن روز
۱۸۶	- امروز
۱۸۷	- مأموریت پیامبر
۱۸۷	- پادشاهی از سوی حق
۱۸۸	- باز هوی و هوس
۱۸۹	- داوریِ درست
۱۹۱	- خرد و ایمان
۱۹۲	- دوست داشتنِ ذاتِ خداوند
۱۹۴	- انجیل و قرآن
۲۰۳	- سخنانِ حق
۲۱۰	- سخنانِ دو بزرگوار

پایانه

۲۱۱	- انصاف
۲۱۲	- بیندیشید!
۲۱۳	- روشنایی: زندگی بخشی
۲۱۳	- درمانِ بیماری‌های درون
۲۱۵	- پیروی از حق
۲۱۷	- حلال‌ها حرام، حرام‌ها حلال می‌شوند
۲۱۸	- مردم این زمان
۲۱۹	- تحریف آیندگان
۲۲۰	- فسخِ اوامر
۲۲۳	- حکمِ خرد
۲۲۴	- حالِ مردم
۲۲۷	- بیماری‌های نفسانی
۲۳۰	- غرض از تکرار
۲۳۱	- تمرکز وهم
۲۶۷	- تصرف در فرد
۲۳۸	- شناخت موهبت خداوندی
۲۴۳	- چگونگی نقلِ خبر و سبب آن
۲۴۵	- فرق میان الفاظ مشترک
۲۴۷	- سخن با مثال فهمیده می‌شود
۲۴۸	- باز هم حُبّ نشو
۲۴۹	- نسیت از سوی پدر
۲۵۱	- توجیهِ دیگر
۲۵۳	- درک نیکویی سخنانِ پیامبران
۲۵۵	- کمال انسان



- شناخت خداوند

- مردمی چون کودکان

- هشدار باش

۲۵۶

۲۵۶

۲۵۸

نام کسان<sup>۱</sup>الف

۳۰۱	آخاب	
۳۱۵	آقا کوچک	
	(نام کودکی و جوانی حاج شیخ مهدی نجم‌آبادی)	
۲۸۸	آندریاس (حواری)	
۹	Prof. Dr. J. Auer	پروفسور دکتر آور، یواخیم
۲۲		حضرت ابراهیم
۱۲		آخوند ملّا ابراهیم نجم‌آبادی
۳۲۰		حاجی ابراهیم خان
۹۳		ابوبکر (نخستین خلیفه‌ی راشدین)
۳۶		ابو عامر
۳۱۶		اجلال الملک
۳۳۴		میرزا احمد کرمانی
۲۹۷		اخنس بن یثربی
۱۲		پرفسور ادوارد براون
۲۳		حضرت اسحاق (پیامبر)
۲۳		حضرت اسماعیل (پیامبر)
۵۰		اشعیاء (پیامبر)
۱۲		اعتماد السلطنه، محمد حسن (صنیع الدوله)
۱۹		الهی قمشه ای، مهدی
۳۰۳		الیعام

<sup>۱</sup> - نام‌ها در این فهرست به حسب شهرت آنان در این کتاب، مرتب شده است.

۲۹۳	امین الدوله، میرزا علی خان
۳۳۱	امین السلطان (علی اصغر خان)
۳۳۹	امین همایون
۳۲۶	انتظام (اسدالله و نصرالله)
۲۲۲	اوریا
۳۰۱	ایزابل (همسر آخاب)
۲۱۱	ایلیا (یا الیاس: پیامبر)
۲۱۱	ایوب
	<b>پ</b>
۳۰۳	بنت شَبَع (همسر اوریا)
۱۰	بیدگلی کاشانی، عبدالعلی
۱۵	بیگوم آغا نجم آبادی
	<b>پ</b>
۲۹۲	پاپ
۱۶۱	پادری
۲۸۵	پارت، رودی (برگرداننده‌ی قرآن به آلمانی)
	Padri
	Prof. Dr. R. Paret
۱۹	پاینده، ابوالقاسم
۲۸۸	پطرس (حواری)
۳۷	پولس (حواری)
	<b>ت</b>
۷	تقی زاده، سید حسن
۶۳	تیطس

	<b>ج</b>	
۳۱۵	جعفر کوچک	شیخ
۶	جعفری اردبیلی، محمد تقی	حاج شیخ
۱۵	جمال الدین اسدآبادی	سید
۹۳	جمال قدم	
	<b>ح</b>	
۹	حاجی حسینی، علی	مهندس
۸	حافظ	
۲۹	حام	
۲۲۳	حَبْشِیَه (همسر حضرت موسی)	
۲۷۸	حَبِیب	
۳۲۰	حَجَّاج بن یوسف ثقفی	
۳۳۱	حسن آشتیانی	آقا میرزا
۳۳۴	حسن صاحب الزمانی	سید
۳۴۰	حسن کرمانی	آقا میرزا
۱۱۷	حسین (ع)	امام
۳۳۶	حسین خان	
۲۸۳	حسینعلی نوری (بهاءالله)	میرزا
۳۲۰	حسینقلی همدانی	ملا
۳۱۳	حکیمی، میرزا قاسم خان	
۳۱۳	حکیمی، میرزا محمد خان	
	<b>خ</b>	
۱۷	خاتم (ص) (پیامبر اسلام)	حضرت
۶۱	خدیجه (س) (همسر پیامبر اسلام)	حضرت

<u>پایانه</u>	
۳۶	سامری
۲۹۲	سِرِ آنتونی
۲۹۲	سِرِ جوان
۲۹۲	سِرِ گلیتو
۴۹	حضرت سلیمان (پیامبر)
۲۸۳	سعدی
۲۷۲	سقراط
۳۱۴	میرزا سلطان محمد، سیف الدوله،
	<u>ش</u>
۲۹۲	شاه عباس
۲۷۰	شعیب
۱۵	شوستر، مورگان
	<u>ص</u>
۳۳۸	ملا صادق کوسه (محرر)
۶	حاج شیخ صادق نجم آبادی
۱۵۸	حضرت صالح (پیامبر)
۳۲۳	صبوحی، نصرالله
۱۱	دکتر صنعتی، شیرین
۱۱	صنعتی زاده‌ی کرمانی، عبدالحسین
	<u>ط</u>
۳۳۴	سید طباطبایی، صادق
۳۳۴	سید طباطبایی، محمد
۹۳	طلعت مبارک

<u>پایانه</u>	
۳۳۰	خرقانی، اسدله
۲۷۶	خشیارشا
	<u>د</u>
۴۹	حضرت داود (پیامبر)
۹۳	دجال
۳۲۰	درویش هندی
۳۳۱	حاجی میرزا دولت آبادی، هادی
۱۱	دولت آبادی، یحیی
۷	دهخدا، علی اکبر
	<u>ذ</u>
۳۲۰	ذوالکلاع (یکی از قتله‌ی امام حسین (ع))
	<u>ر</u>
۳۲۴	رائین، اسماعیل
۳۳۶	رازی، عبدالله
۱۳	میرزا رشدیته، حسن
۳۱۳	رضا شاه
۹	رفیعی سعدی، طیبه
۸	دکتر رودگر، قنبر علی
	<u>ز</u>
۲۱۸	حضرت زردشت
۲۸۱	زلیخا
۳۲۰	زین العابدین (ع)
	<u>س</u>
۲۹	سام

## ع

۱۴۹	عبدالله (پدر حضرت محمد)	
۹۹	عثمان (خلیفه‌ی سوم راشدین)	
۲۷۸	عروة بن مسعود ثقفی	
۶۰	عزیر (پیامبر)	
۳۱۴	علاء الدوله، احمد	
۳۲۰	علی تَلْمَمِی	آقا سید
۳۱۸	علی قمی	آقا سید
۳۳۸	علی اکبر تفرشی	سید
۱۱	علی اکبر کرمانی	حاج
۶۱	علی بن ابیطالب (ع)	
۲۸۰	علی محمد باب	سید
۹۹	عمر (خلیفه‌ی دوم راشدین)	
۲۴۴	عمر بن عبدالعزیز (خلیفه‌ی اموی)	
۲۲۰	عمران و عمّام (پدر حضرت موسی)	
۳۲۴	عمو اغلی، حیدرخان	
۱۷	عیسی (پیامبر)	حضرت
۱۳	عیسی وزیر	میرزا
	غ	
۹۵	غصن اعظم، میرزا حسینعلی (نک. میرزا حسینعلی نوری، بهاء الله)	
۹۵	غصن اکبر، میرزا یحیی (نک. میرزا یحیی نوری، صبح ازل)	
۳۲۷	غلامحسین بروجردی	شیخ

## ف

۲۴	فرعون	
۱۱	فروغی، ابوالحسن (ذکاء الملک)	آقا میرزا
۳۱۸	فضل الله، نوری	حاج شیخ
۳۲۵	فیروز کوهی، (منتظم الدوله)	سردار
۲۸۸	فیلیپس (حواری)	
	ق	
۲۵	قبطی	
۱۱	قزوینی، محمد	
۷۲	قیصر	
	ک	
۳۳۱	کامران میرزا، نایب السلطنه	
۴۹	کالیب (پیامبر)	
۱۲	کرمانی، رضا	میرزا
۳۳۲	کریم خان سردار مکرم (وزیر)	میرزا
۱۴	کندشلو، سکینه	
۲۷۶	کوروش هخامنشی	
	گ	
۲۶۹	Gesenius	گزنئیوس
	ل	
۳۲۷	Dr. Luff	دکتر لُف
۱۵۸	لوط (پیامبر)	حضرت
۱۵۷	لوقا (حواری)	
۴۸	لیلی (لیلا)	

۲۵	موسی (پیامبر)	حضرت	۲۲۰	لیوی	
۳۳۱	میرزای آشتیانی نک. حسن آشتیانی			م	
۲۲۳	میریام (نک. میریام)		۲۴۴	مأمون (خلیفه عباسی)	
۷	مینوی، مجتبی		۱۸	متی (حواری)	
	ن		۳۳۱	مجد الملک (محمد خان سینکی)	
۱۷۶	ناصرالدین شاه قاجار		۱۱	محسن نجم آبادی	میرزا
۷	ناصر خسرو		۶	محقق، مهدی	دکتر
۱۲	ناظم الاسلام کرمانی		۷۲	محمد (پیامبر اسلام) (نک. حضرت خاتم)	حضرت
۳۳۹	نایب السلطنه (نک. کامران میرزا)		۳۴۰	محمدعلی دزفولی	آقا شیخ
۲۷۶	نیوگد نصر		۳۲۵	محمد نجم آبادی	حاج آقا
۲۸۸	نتائیل (حواری)		۳۱۴	محمد میرزا سیف الدوله	سلطان
۱	نجم آبادی، سیف الدین	دکتر	۹۰	مُحیی الدین ابن عربی	
۹	نجم آبادی، محمدعلی	دکتر	۳۱۳	مختار السلطنه	
۱۱	نجم آبادی، محمود	دکتر	۳۱۳	مختاری (سریاس مختاری)	
۸	نجم آبادی، منوچهر	مهندس	۵	مرتضی نجم آبادی	
۳۳۴	نظام السلطنه (رئیس الوزرا)		۱۵۷	مرقس (حواری)	
۲۸	نوح (پیامبر)	حضرت	۲۲۳	میریام	
	و		۶۰	مریم	حضرت
۹	وامبسگانس، هینریش	دکتر	۳۲۴	المستعصم بالله	
۳۱۴	وجیه خان سپهسالار، نک. سلطان محمد میرزا	آقا	۲۳	ملکی صدق	
۳۳۲	وزیر اعظم		۳۱۸	مهدی	سید
۹	Pfarrer Sigfried Wolter	کشیش	۱۰	مهدی نجم آبادی	حاج شیخ
۲۷۸	ولید (بن مغیره)		۱۲	مهدی نجم آبادی	حاج ملّا
			۹	مهرگان، هوشنگ	دکتر

- نام نویسندگان و کتاب‌هایشان
- آخوند مآصدرا: رسائل صدرا (صدرالمتالهین)، بی‌نا، تهران، ۱۳۰۲ .
- ابن ابی‌جمهور احسائی: عوالی اللآلی، انتشارات سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۵ق.
- ابن اثیر: اسدالغابه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.
- ابن خلدون: مقدمه، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- ابن درید، محمد ابن حسن: جمهراللغة، رمزی منیر بعلبکی، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ابن سینا: الاشارات و التنبيهات، بی‌نا، تهران، ۱۳۷۸.
- ابن سینا: الشفاء، الهیات، به کوشش جرج قنوتی، سعید زاید، بی‌نا، قاهره، ۱۳۸۰.
- ابن شهر آشوب: متشابه القرآن، بیدار، تهران، ۱۳۲۸.
- ابن عبدالبر: الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، به کوشش علی محمد البجاوی، دارالجلیل، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن العبری: تاریخ مختصر الدول، تصحیح الاب آنتوان صالحانی یسوعی، دارالرائد اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۳ق. / ۱۹۸۳ م.
- ابن عربی: محاضرة الابرار و مساحرة الاخيار، دارالکتب العربیة، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ابن غلام قادر، زکریا: من اصول فقه علی منهج اهل الحدیث، دارالخرز، بی‌جا، ۱۴۲۳ق.
- ابن کثیر: البداية و النهاية، دارالفکر بیروت، ، ۱۴۰۷ق.
- ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمد جعفر یاحقی (محمد مهدی ناصح)، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.

هـ	هاتف اصفهانی	۸۱
	هارون (برادر حضرت موسی)	۲۵
حضرت	هود (پیامبر)	۳۵
ی		
حضرت	یافت (پیامبر)	۲۹
حضرت	یحیی (پیامبر)	۸۶
میرزا	یحیی نوری، صبح ازل	۲۸۳
	یرمیا (ارمیا: پیامبر)	۵۰
حضرت	یعقوب (پیامبر)	۲۳
	یوحنا (حواری)	۶۳
حضرت	یوسف (پیامبر)	۲۴
	یوسف ناصری (همسر حضرت مریم)	۲۸۸
حجت الاسلام	یوسفی اشکوری، حسن	۶
حضرت	یوشع (پیامبر)	۲۸
	یوکابد (عمه‌ی عرام و مادر حضرت موسی و هارون)	۳۰۲
	یونس	۲۱۱

- اعتماد السلطنة، حسن: چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، ویرایش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳.
- الهی قمشهای، مهدی (مترجم): قرآن کریم سلطانی، بی جا، بی تا.
- انجمن پخش کتب مقدسه (به همت): کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، تهران، ۱۹۸۲ م.
- Holy Bibel in Persien, reproduce by photography from Edition 1904, 5P, 1982-2M.
- براون، ادوارد - گرانویل: انقلاب ایران، احمد پژوه شیراز (مشیر همایون) (مترجم)، کانون معرفت، تهران، ۱۳۲۹.
- بهائی، بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (شیخ): کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهائی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۱.
- پاینده، ابوالقاسم (مترجم): قرآن مجید، چاپ دوم، بی جا، ۱۳۳۷.
- پورجوادی، نصرالله (ویراستار): مثنوی مولانا جلال الدین بلخی، چاپ عکسی از دستنویس قونیه، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- تهانوی، محمدبن علی: کشف اصطلاحات فنون و العلوم، بی نا، هند، ۱۸۶۲ م.
- حائری یزدی، مهدی: کاوش های عقل نظری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- حلبی، شیخ عزالدین حسن بن سلیمان: مختصر البصائر، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.
- خوانساری، محمد: منطق صوری، جلد دوم، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۲.
- دولت آبادی، یحیی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تهران، ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، چاپ گلشن، تهران، ۱۳۳۰.
- ذهبی، شمس الدین محمدبن احمدبن عثمان: تاریخ اسلام، به کوشش عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- رائین، اسماعیل: زندگینامه‌ی حیدرخان عموغلی، جلد یکم، چاپ تهران ۱۳۵۲.

- زمخشری، جارالله محمود بن عمر: الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، دارالکتب العربی، بیروت- لبنان، ۱۳۶۶ ق/ ۱۹۴۷ م.
- شبستری، عبدالحسین: اعلام القرآن، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹.
- شوستر، مورگان: حسن افشار (مترجم)، ماهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- شهیدی، دکتر سید جعفر: مثنوی مولانا جلال الدین بلخی، تهران، ۱۳۸۰.
- صالحانی یسوعی، الاب انطون (مصحح): تاریخ مختصر الدول، دارالرائد اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳.
- صنعتی زاده کرمانی، عبدالحسین: روزگاری که گذشت، تهران، ۱۳۴۶.
- صوراصرافیل، میرزا جهانگیرخان: مجله‌ی صوراسرافیل، شماره‌های ۹ و ۱۰، تهران، مرداد ۱۲۸۶.
- طوسی، خواجه نصیر الدین: اساس الاقتباس، بی نا، تهران، ۱۳۲۶.
- عبدالله رازی (به مدیریت)، روزنامه‌ی رستاخیز، مهر، آبان، آذر ۱۲۹۳ (۱۳۲۲ ق)
- عبد العلی بیدگلی (شیخ، متخلص به موبد): هنایش خرد، تهران ۱۳۲۲.
- عمان سامانی: دیوان عمان سامانی، به کوشش مهدی آصفی، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۸.
- فاضل مازندرانی: اسرار الآثار، مؤسسه ملی مطبوعات امری بی جا، بی تا.
- فروزانفر، بدیع الزمان (ویرایشگر): فیه ما فیه، چاپ نهم، تهران، ۱۳۸۱.
- فیض، علیرضا: مبادی فقه و اصول مشتمل بر بخشی از مسائل آن دو علم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰.
- فیض کاشانی، ملاً محسن: علم الیقین، بیدار، قم، ۱۳۵۸.

- قاضی ابرقوهه: سیرت رسول الله، به کوشش اصغر مهدوی دامغانی، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۷.

- قدامة بن جعفر: الخراج و صناعة الكتابه، دارالرشید للنشر، بغداد، ۱۹۸۱ م.

- قزوینی، زکریا بن محمد: آثار البلاد و اخبار العباد، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳.

- قلقشندی: صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

- کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، (تورات و انجیل)، تهران، ۱۹۸۲ م.

- گزنیوس، ویلهلم: واژه نامه سامی،

Hebräisches und Aramäisches Handwörterbuch über das Alte Testament, Berlin; Heidelberg, Springer, ۲۰۰۹.

- مجلسی، محمد باقر: بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت- لبنان، بی تا.

- مصاحب، غلامحسین: سرپرست دائرة المعارف فارسی، تهران، ۱۳۴۵.

- مظفر، محمد رضا: منطق ترجمه ی علی شیروانی، دارالعلم، قم، ۱۳۷۹.

- ملک الشعراء بهار، محمد تقی: دیوان اشعار، به کوشش گهزاد بهار، توس، تهران، ۱۳۸۰.

- معین، دکتر محمد: فرهنگ فارسی، تهران، ۱۳۶۰.

- موسوی بجنوردی، کاظم (به کوشش): دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ تا امروز.

- مینوی، مجتبی (ویراستار): تفسیر پاک (نسخه ی عکسی)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۴.

- نصیرالدین، ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی: بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، ویرایش محدث ارموی، تهران، ۱۳۳۵.

- یاقوت حموی: معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵ م.

- یغمائی، حبیب (ویراستار): ترجمه ی تفسیر طبری، تهران، ۱۳۳۹.

- یوسفی، دکتر غلامحسین (ویراستار): گلستان سعدی، تهران، ۱۳۶۸.

ق: قمری م: میلادی

بی تا: بی آن که نام ویراستار آمده باشد. بی تا: بی آن که تاریخ چاپ آمده باشد.  
بی جا: بی آن که محل چاپ آمده باشد



۳۳۶	- حضرت عبدالعظیم (زیارتگاه)
۳۱۹	- حمام رازی
۳۱۴	- خانقاه صفی علیشاه
۱۰	- خیابان سپه
۱۳	- خیابان شاپور (وحدت کنونی)
۳۱۴	- خیابان شاه‌آباد
۳۱۳	- دروازه‌ی یوسف‌آباد
۱۴	- رشت
۱۵	- روسیه
۳۱۴	- زنجان
۲۷۲	- سقاخانه
۱۲	- سنگلج (محلّه)
۹۱	- شام
۳۳۵	- شمیران
۲۷۱	- صحرای سینا
۹۱	- صفین
۲۸۸	- صیدا (شهری در فلسطین)
۲۷۰	- طائف
۲۷۰	- عربستان
۲۷۱	- فلسطین
۳۱۳	- عراق عرب
۲۷۰	- قریه‌ی تبوک
۳۳۵	- قهوه‌خانه‌ی قصر
۳۳۹	- کاروانسرای حاج سید حسن

۳۱۴	- آذربایجان
۱۳	- آرامگاه (مقبره حاج شیخ هادی)
۱۰	- آلمان
۳۳۲	- استانبول
۳۱۴	- استرآباد
۳۳۶	- اسلامبول (استانبول امروز)
۲۶۸	- اورشلیم
۳۳۹	- بارفروش (بابل امروز)
۳۱۹	- بازار
۹۱	- بصره
۴۹	- بیت المقدس
۱۶	- بیمارستان وزیری
۳۱۹	- پارک شهر
۲۷	- پرستشگاه
۳۱۴	- تبریز
۱۰	- تهران
۳۰۳	- جبعون
۲۸۸	- جلیل (شهری در فلسطین)
۳۱۳	- چهارراه حسن‌آباد
۲۷۲	- چهارراه شیخ هادی
۶۷	- حجاز
۱۳	- حسن‌آباد

۳۱۴

۹

- همدان  
- هیدلبرگ

- کریلا

- کوه طور

- گذر شیخ فضل الله

- مانهیم

- مجلس شورای ملی

- مدرسه‌ی رشدیه

- مدرسه‌ی شرکت گلستان

- مدرسه‌ی میرزا زکی

- مدین

- مدینه

- مسجد اقصی<sup>۱</sup> (خیابان شاه‌آباد)

- مسجد شیخ فضل الله

- مسجد میرزا عبدالکریم

- مشهد

- مصر

- مکه

- ملایر

- ناصره (شهری در فلسطین)

- نجد

- نجف

- نهروان

- وادی ایلون

- وادی شاده

- ورامین

۱۳

۳۶

۳۱۹

۹

۱۴

۳۴۰

۳۲۵

۳۳۰

۲۵

۶۰

۳۱۴

۳۱۹

۱۲

۱۳

۲۴

۱۳

۳۱۴

۲۸۸

۶۷

۱۲

۹۱

۳۰۳

۵۸

۳۱۶

۲۹	- عمالقیان
۲۶	- فرعونیان
۱۶۶	- فرنگیان
۲۰۲	- فریسیان
۲۷۳	- قرنطنیان
۲۷	- قریش
۲۷۰	- قوم شعیب
۱۵۸	- قوم صالح
۱۵۸	- قوم لوط
۲۹	- قوم نوح
۱۵۸	- قوم هود
۳۰۷	- کاهنان
۶۷	- کفار
۳۷	- مجوس
۲۸	- مدینیان
۵۹	- مسیحیان
۲۵	- مصریان
۱۰۰	- معتزله
۲۷۸	- مهاجر
۱۳۵	- ناصری
۶۲	- نصاری
۵۵	- یونانی‌ها
۳۹	- یهودیان

دیگر نام‌ها

۱۵	انجمن بین الطلوعین
۱۵	انجمن مخدرات وطن
۳۲۶	شرکت گلستان
۱۵	نهضت گیلان
۱۴	نهضت مشروطیت
* * *	
۳۰۳	- آرامیان
۲۵	- اسباط
۳۲	- اصحاب کهف
۶۶	- انصار
۲۵	- بنی اسرائیل
۲۴۴	- بنی امیه
۲۹۲	- ترسایان
۱۷۲	- حنفا
۶۰	- حواریون
۹۱	- خوارج
۲۸۳	- راشدین (خلیفه)
۲۱۸	- زردشتیان
۱۹۹	- صابئین
۲۰۲	- صدوقیان
۶۲	- طایفه‌ی یهودا
۲۴۴	- عباسی (خلیفه)